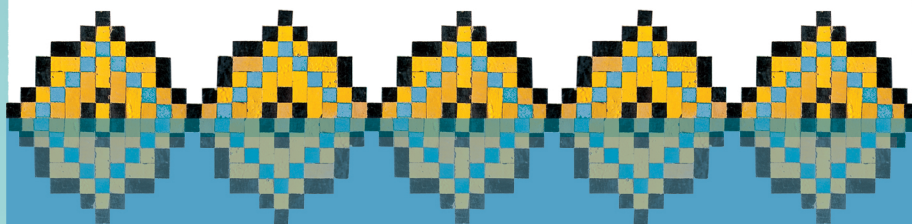


(صرف ۲)

مرکز مدیریت حوزه های علمیه
دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

علم صرف



دفتر تدوین متن و ترجمه
حوزه های علمی
بسم الله الرحمن الرحيم

زفتد تلویزین متون درسی حوزه های علمیہ

علم صرف

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

سید حمید جزایری

فرامرز علیزاده

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ

نگویید که لغت عربی از ما نیست؛ لغت عربی از ماست؛

لغت عربی لغت اسلام است؛ اسلام از همه است.

امام خمینی رحمته الله، صحیفه نور، ج ۱۱ ص ۲۲۷.

مقدمه:

حوزه‌های علمی شیعی که به حق میراث‌داران رسالت انبیای عظام هستند، در طول حیات خود همواره نگاهبان تراث جاوید معارف اهل بیت علیهم السلام و پاسداران حریم و کیان شریعت حقه اسلامی بوده‌اند. بدیهی است که استمرار این رسالت عظیم الهی به صورت کارآمد و متناسب با مقتضیات دنیای امروز مستلزم برنامه‌ریزی صحیح و تحول در نظام آموزشی و برنامه درسی حوزه‌ها و متوازن ساختن اهداف عالیه این نهاد مقدس، با نیازها و چالش‌های جدید و نیز توجه به گسترش علوم دینی و تنوع رشته‌های آنهاست.

از طرفی اصلی‌ترین ابزار انتقال علوم و معارف و تجارب پیشینیان، فضای تدریس و رابطه استاد و شاگرد است و در این میان کتاب درسی به عنوان محور ارتباط بین استاد و شاگرد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ چندان که در حوزه‌های علمیه یکی از مهم‌ترین محورهای تحول نظام آموزشی و بارزترین نمود آن، تغییر متون آموزشی و تولید کتاب‌های درسی جدید در حوزه علوم اسلامی بر اساس نیازهای نوظهور است.

منزلت و جایگاه متون درسی در حوزه‌ها و لزوم بهره‌مندی از تراث گران‌سنگ و ذخایر ارزشمند متون قویم علمای گذشته ایجاب می‌کند که در بازسازی، اصلاح و تدوین متون درسی، اهتمام، دقت و تأمل شایسته مبذول گردد. همچنین دگرگونی و تحول در گرایش‌ها، نیازها، انتظارات، شیوه‌ها

و ک علم صرف

و الگوهای تعلیم و تربیت، مسولیت متولیان امر آموزش و پژوهش و برنامه‌ریزی درسی را در حوزه افزون می‌سازد تا به صورت مستمر به ارزیابی و ارتقای متون آموزشی همت گمارند.

دفتر تدوین متون درسی با عنایت به نکات فوق، تولید محتوای درسی، کمک درسی و راهنمای تدریس در حوزه علوم اسلامی، و همچنین بازیابی و اصلاح متون درسی تدوین شده بر اساس ارزیابی‌های انجام شده را به عنوان مهم‌ترین رسالت، نصب‌العین خویش قرار داده است و از بدو تأسیس تاکنون گام‌هایی را برای اصلاح و به روز رسانی و متوازن ساختن متون آموزشی به لحاظ استانداردها و متناسب با مقتضیات آموزشی طلاب برداشته است. بدیهی است که رسیدن به آرمان فوق با بهره‌گیری از همه ظرفیت‌ها و نیروهای انسانی موجود در قالب‌های مختلف (مشاوران، گروه‌های علمی و منتقدان)، نظارت و ارزیابی مستمر و دریافت بازخورد از برنامه‌های انجام شده، و فرهنگ‌سازی در جهت ایجاد تلقی صحیح از فرایند تدوین متون آموزشی امکان‌پذیر خواهد بود.

کتاب حاضر «علم صرف» متناسب با مرحله شناخت تدوین شده است. و این دفتر بر خود لازم می‌داند تا از تلاش‌های ارزشمند مولفان اثر استاد گرامی جناب حجة الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید جزایری و جناب حجة الاسلام فرامرز علیزاده که سالیان متمادی است مشغول تحقیق و تدریس در علوم ادبی به ویژه علم صرف می‌باشند، گروه ادبیات عربی، ارزیابان و تمام عزیزانی که در امر آماده سازی و چاپ کتاب علم صرف با این دفتر همکاری نموده اند صمیمانه قدردانی نماید. امید است این قبیل تلاش‌ها مسیر رشد و بالندگی طلاب و حوزه‌های علمیه را روشن‌تر نموده و مورد رضایت حضرت صاحب الامر علیه السلام قرار گیرد.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

پیش‌گفتار

قرآن کریم - معجزه ابدی پیامبر اکرم ﷺ - و روایات معصومین علیهم السلام و ادعیه مأثوره از آن ذوات مقدس به زبان عربی است. و آشنایی دقیق با این گنجینه‌های ارزشمند و بهره‌برداری مناسب از آنها علاوه بر طهارت نفس، منوط به علومی از جمله علم صرف می‌باشد. علمی که تکوین و رشدش مرهون بزرگانی از عالمان شیعی است.

از دیر باز در حوزه‌های علمیه فراگیری ادبیات عربی و به طور خاص «صرف، نحو و بلاغت» مورد اهتمام ویژه بوده و آثار متعدد ارزشمندی به رشته تحریر درآمده است. ولی با توجه به لزوم حرکت روبه‌رشد و پس از بازنگری در نظام آموزشی و تدوین سرفصلها در کمیته‌های علمی و با حضور اساتید و صاحب نظران، ضرورت تدوین کتابی جدید روشن گردید. و قبل از شروع مباحث علمی کتاب؛ توجه اساتید معزز را به نکات ذیل جلب می‌نماید.

۱. صرف ۲ و ۳ یک دوره کامل صرف در مرحله **شناخت** می‌باشد. و لازم است دانش‌پژوهان قبل از ورود به آن حتماً صرف ۱ «مرحله آشنایی» را با موفقیت بگذرانند.

۲. مباحث مقدماتی و از بخش فعل مبحث ثلاثی مجرد (سالم و غیر سالم) در صرف ۲ مطرح شده و مبحث ثلاثی مزید و رباعی از فعل و بخش اسم در صرف ۳ بیان می‌گردد.

۳. دروس کتاب، مجموعه منسجم و هدفمندی است که باید در مقام تدریس و امتحان، تمام اجزاء آن مورد توجه باشد.

۴. در آغاز هر قسمت ضمن بیان **هدف آموزشی** از درس، احیاناً ارتباط با درس قبل بیان شده است. درخواست می‌شود، اساتید گرامی در تدریس، با بیان شیوای خود **ساختار منطقی علم صرف** را به دانش‌پژوهان بیان نموده و ارتباط هر درس با درس قبل و بعد را به خوبی برای فراگیر تبیین نمایند.

ح که علم صرف

۵. **متن اصلی درس**؛ با تیتروهای داخلی تقطیع شده و مواردی از آن به صورت رنگی آمده است تا مورد توجه بیشتر دانش‌پژوه قرار گیرد.

۶. **پاورقی‌ها**؛ جزئی از درس است. در هنگام تدریس عنایت کافی به آن بشود. پاورقی‌ها خود متضمن چند مطلب است.

الف) **لغت نامه**؛ یکی از موارد ضروری توجه دادن طلاب به معنای واژگان و توانا نمودن آنها بر استفاده از معاجم لغوی است. که در صرف ۲ ترجمه لغات جدید به زبان فارسی و در صرف ۳ به زبان عربی در پاورقی بیان شده است.

ب) برای حفظ ارتباط با تراش، آشنایی دانش‌پژوه با سایر کتب و منابع صرفی و نیز توانمندی طلاب بر استفاده از متون عربی، قطعاتی از برخی **متون** کهن و جدید به تناسب انتخاب شده است؛ که در عمده موارد اصل مطلب در متن آمده است و در مواردی برخی نکات الحاقی در آنها مورد توجه بوده است. بر قرائت و ترجمه آن در کلاس تاکید می‌شود.

ج) در مواردی برای حفظ نظم متن اصلی برخی **نکات توضیحی یا تکمیلی** در پاورقی ذکر شده است. این نکات دارای اهمیت بوده و انتقال آنها به پاورقی عمدتاً برای روان‌تر شدن متن اصلی بوده است.

۷. در پایان هر درس، پرسشی تحقیقی به نام «**هم اندیشی**» آمده است که انتظار می‌رود با هدایت اساتید محترم و تحقیق دانش‌پژوهان، پاسخ داده شود. این مطلب می‌تواند موجب پرورش روحیه تحقیق و پژوهش و آشنایی بیشتر طلاب با منابع اصیل و معتبر شود. امری که از سنتهای ارزشمند دیرین و ویژگیهای مثبت حوزه‌های علمیه بوده است. و در مواردی این قسمت دارای نکات ظریف و دقیقی است که چه بسا به صورت مستقیم در متن درس نبوده است.

۸. در انتهای هر درس، سؤالاتی تحت عنوان «**پرسش و تمرین**» ذکر شده است. ارزشیابی مستمر یکی از فعالیتهای ضروری در فرایند آموزش است. طلاب موظفند خارج از کلاس پاسخ کلیه این سؤالات را به دست آورند و طبیعی است اساتید محترم به نحو شایسته‌ای بر حل صحیح این تمارین نظارت خواهند فرمود.

پیش گفتار ۷ ط

۹. هدف اصلی آموزش صرف و نحو، **آشنایی با زبان دین** می باشد. و ادبیات ابزار و روزه‌ای است برای فهم قرآن و روایات؛ از اینرو در جای جای کتاب و به ویژه در تمارین تلاش شده است تا نمونه‌هایی از آیات مبارکه قرآن و کلام معصومین علیهم‌السلام ذکر گردد. شایسته است اساتید محترم ضمن تطبیق مطالب ادبی بر آن، به تناسب برخی نکات تربیتی این عبارات نورانی را به فراگیران انتقال دهند.

۱۰. به طور متوسط در هر جلسه درسی یک ساعته برای طلاب کمتر از دیپلم حدود **۳۵ سطر** کامل از متن و برای طلاب دیپلم به بالا حدود **۵۰ سطر** کامل از متن قابل تدریس می باشد.

۱۱. مولفان این اثر، به لطف الهی توفیق سالها تحقیق و تدریس در زمینه علوم اسلامی و به ویژه ادبیات عربی و علم صرف را داشته‌اند. و در تدوین این اثر ضمن توجه کامل به کتب آموزشی صرف در حوزه‌های علمیه و برخی مراکز علمی دیگر، تلاش نموده‌اند تا در حد توان از نکات مثبت سایر کتابهای آموزشی صرف استفاده نمایند.

۱۲. این اثر در مراحل مختلف مورد نقد و ارزیابی دقیق جمعی از صاحب نظران و اساتید محترم علم صرف قرار گرفته- که مولفان خود را وامدار آنها می دانند- ولی به طور طبیعی محصول بشری خالی از نقص و کاستی نمی باشد. و در جهت ارتقاء سطح کتاب مشتاقانه از نظرات اصلاحی و تکمیلی اساتید معزز، صاحب نظران ارجمند و دانش پژوهان گرامی استقبال می نماییم. خواهشمند است نظرات خویش را از طریق www.tmd.ir ارسال فرمایید.

در پایان امیدوار هستیم این اثر مورد رضایت حضرت ولی عصر علیه‌السلام قرار گیرد و در رشد علمی و اخلاقی دانش پژوهان عزیز مفید باشد.

سید حمید جزایری

فرامرز علیزاده

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ

فهرست مطالب

۱	صرف.....
۱۱	بناء و ساختمان کلمه.....
۱۷	وزن.....
۲۵	تقسیمات فعل.....
۳۱	ماضی معلوم.....
۳۹	حالات فعل ماضی.....
۴۳	مضارع معلوم.....
۵۵	حالات فعل مضارع.....
۶۱	مجاز در افعال.....
۶۷	امر معلوم.....
۷۵	لازم و متعدی.....
۸۱	فعل مجهول.....
۹۵	مضاعف.....
۱۰۳	مضاعف.....
۱۰۹	مهموز.....
۱۱۷	کتابت همزه.....
۱۲۳	اعلال.....
۱۲۹	مثال.....

ل ک علم صرف

۱۳۵	اجوف
۱۴۷	ناقص
۱۵۷	لقیف
۱۶۱	انواع اعلال
۱۶۷	هدف شناسی قواعد اعلال
۱۷۳	فعل موکد

دفتر نشرین مینون درسی حوزه های علمیه



صرف



پیش تر سنت مولفان بر این بود که قبل از ورود به مباحث یک علم، هشت مطلب را به عنوان «رئوس ثمانیه» ذکر کنند که دانستن آنها موجب زیادت و بینش دانش پژوه در فراگیری علم می شده است. رئوس هشت گانه، عبارت است از: وجه تسمیه، مولف، غرض، منفعت، مرتبه، جنس، قسمت «ابواب» و روش های تعلیم علم. این درس ضمن پرداختن به مواردی از رئوس ثمانیه، به تعریف و اقسام کلمه - که موضوع علم صرف است - نیز پرداخته است.

تعریف علم صرف^۱

در زبان عربی بسیاری از کلمات از صورتی به صورت دیگر «تغییر»^۲ می یابند. هدف از این تغییر، گاهی به دست آوردن معانی جدید و گاهی فقط برای سهولت در تلفظ است؛ برای مثال ماده «ضرب» در آیات مبارکه ذیل برای به دست آوردن معانی مختلف، به صورت های زیر به کار رفته است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾^۳: «خداوند مثالی زد».

۱. صرف در لغت به معنای برگرداندن شیء از حالتی به حالت دیگر یا از مکانی به مکان دیگر است.

۲. این تغییر به واسطه تغییر حروف یا حرکات می باشد.

۳. ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا هُ: او را - با شمشیر یا چوب و امثال اینها - زد؛ ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا الصَّلَاةَ: نماز خواند، نماز را بر پای داشت؛ ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا الدَّرْهَمَ: درهم (سکه) را زد، سکه را ضرب زد؛ ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا الْأَجَلَ: مهلت معین کرد، ضرب الاجل تعیین کرد.

۴. ابراهیم: ۲۴ .

﴿ضَرِبَ مَثَلٌ﴾^۱: «مثالی زده شد».

﴿يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾^۲: «خداوند مثال‌هایی می‌زند».

﴿أَضْرِبَ بَعْضًاكَ الْبَحْرَ﴾^۳: «عصایت را به دریا بزن».

ولی مواردی مانند: «اعلال» و «ادغام» و «ابدال» و «تخفیف همزه» از نوع «تغییرات لفظی» اند که هدف آن‌ها «سهولت در تلفظ» کلمه‌اند و هیچ نوع تغییر معنایی ایجاد نمی‌کنند. توضیح آنکه از بین حروف الفبا، سه حرف واو، یاء و الف (حروف عله) و همزه و همچنین وجود دو حرف مثل هم در کنار یکدیگر، برای کلمه ایجاد ثقلت می‌کنند. جهت «کاستن» و یا «زدودن» این ثقلت، «تغییراتی» بر کلمه عارض می‌شود که بررسی آن‌ها حجم قابل توجهی از علم صرف را به خود اختصاص داده است.

علم صرف^۴ قواعدی است که به وسیله آن‌ها ساختمان کلمات و تغییرات مختلف آن و به عبارت دیگر حالت‌های غیراعرابی کلمه شناخته می‌شود.

فایده علم صرف

فراگیری علم صرف دو فایده مهم دارد:

۱. آشنایی با ساختار و تغییرات لفظی کلمه؛

۲. پی بردن به معنای کلمه و انتخاب کلمه مناسب برای معنای مورد نظر.

۱. حج: ۷۳.

۲. رعد: ۱۷.

۳. شعراء: ۶۳.

۴. الصرف علم بی‌حاشیاء فیہ عن قواعد ابناء الكلمة العربية و احوالها و احكامها غیر الاعرابیة. ر.ک: عبدالهادی الفضلی، مختصر الصرف، ص ۱۱.

به عبارت دیگر با فراگیری علم صرف با «کلمه‌شناسی» و «کلمه‌سازی» آشنا می‌شویم. قواعد علم صرف (مانند: تشخیص حروف اصلی، باب، مجرد و مزید و...) تاثیر فراوانی در فهم صحیح معنای کلمات متون عربی به ویژه قرآن و روایات دارد. که نمونه هایی از آن در درسهای بعدی به تناسب مطرح می‌گردد.

موضوع علم صرف

هر علمی، مجموعه‌ای از مطالب است که حول محوری اساسی گرد آمده و نام یک دانش را به خود اختصاص داده است؛ به چنین محوری که تمامی بحث‌های علم، پیرامون آن صورت می‌گیرد، موضوع می‌گویند و موضوع علم صرف، «کلمه» از جهت ساختمان و تغییرات مربوط به آن است.

تعریف کلمه

کلمه لفظ^۱ مفردی^۲ است که بر معنایی دلالت کند؛ مثل: رَجُلٌ، ذَهَبٌ^۳، مِین.

۱. در لغت عربی به هر صدایی «صوت» می‌گویند؛ مثل صدای انسان و پرنده. و صدایی که از دهان خارج شود و بر یکی از مخارج حروف تکیه داشته باشد «لفظ» نامیده می‌شود. لفظ بر دو قسم است: الف) مُستعمل: و آن لفظی است که دارای معنا باشد که به این نوع از لفظ، کلمه گفته می‌شود؛ ب) مُهمَل: و آن لفظی است که دارای معنا نباشد؛ مانند: لَتَقَّ (مقلوب قَتَلَ).
۲. یعنی جزء لفظ بر جزء معنا دلالت نکند، بلکه تمام اجزاء با هم بر معنایی دلالت کنند، مانند: «رجل».
- بنابراین لفظی مانند «الرجل» که دارای «ال» حرف تعریف است، مرکب از دو کلمه می‌باشد.
۳. ذَهَبٌ يَذْهَبُ ذَهَاباً: رفت.

اقسام کلمه

کلمه بر سه قسم است: اسم، فعل، حرف.

اسم^۱: کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنا، همراه با یکی از زمان‌های سه‌گانه (گذشته، حال و آینده) نباشد؛ مانند: **حَمْدٌ**، **اللَّهُ**، **بَيْتٌ**.

فعل^۲: کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنا، همراه با یکی از زمان‌های سه‌گانه باشد؛ مانند: **ضَرَبَ**، **يَضْرِبُ**، **اَضْرَبَ**.

تذکر

از آن‌چه گذشت روشن می‌شود، فعل کلمه‌ای است که هم بر کار یا حالت و هم بر زمان آن دلالت کند؛ یعنی زمان جزئی از معنای فعل است لذا اگر کلمه‌ای تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند؛ مانند: **خُرُوجٌ** و **حُسْنٌ** و یا تنها معنای زمان داشته باشد؛ مانند: **أُمْسٌ** و **عَدَاً** اسم است. **حرف**^۳: کلمه‌ای است که بر معنای غیر مستقلی دلالت می‌کند؛ یعنی تا وقتی که به کلمه دیگری ضمیمه نشود، تصور کامل و تامی از آن در ذهن حاصل نمی‌شود؛ مثل «**من**» در آیه شریفه:

﴿... قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ الْجَزْرِ...﴾^۴

۱. اسم در لغت به معنای «علامت» است. ر.ک لسان العرب

۲. فعل در لغت به معنای «عمل کردن و انجام دادن» است و در آیه کریمه ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾ انبیاء ۷۳، به این معنا به کار رفته است.

۳. حروفی مانند «من» و «الی» و ... که از اقسام کلمه‌اند، **حروف معانی** نامیده می‌شود، در مقابل حروف الفبا که اجزاء تشکیل دهنده کلمه‌اند و **حروف میانی** نامیده شده‌اند.

۴. جمعه: ۱۱.

ساختار علم صرف

از آن جا که علم صرف درباره تغییرات کلمه بحث می کند و چون «حرف» تغییر نمی کند، از دایره مباحث علم صرف خارج است؛^۱ هر چند گاهی در علم صرف از اثر لفظی و معنوی بعضی از حروف بحث می شود؛ اما چون این موارد از عنوان «تغییر در خود کلمه» خارج اند، جزء مباحث اصلی علم صرف قرار نمی گیرند. بنابر این مباحث اصلی در دو بخش **فعل** و **اسم** عنوان می گردد. ضمناً برخی مباحث **مقدماتی** مانند بناء و وزن مشترک میان اسم و فعل است که در قسمت مقدماتی مطرح می گردد. و برخی مباحث در پایان علم صرف تحت عنوان **خاتمه** مطرح می شود. مباحثی که دانستن آنها مبتنی بر آگاهی از مباحث مطرح در بخش اسم و فعل است و یا مباحثی است که جمع بندی آموخته های مطرح در اسم و فعل می باشد.

مبتکر علم صرف

در این که مبتکر این علم چه کسی است، اختلاف نظر می باشد. برخی معتقدند که دقیقاً معلوم نیست ولی بسیاری بر این عقیده اند که «**معاذ بن مسلم بن اَبی ساره**» معروف به «هزء کوفی» (م ۱۸۷ هـ. ق) مبتکر این علم است. سیوطی می نویسد: او از برجستگان نحو بود، اما هنگامی که تصریف را وضع نمود، ادبای معاصر وی از او نپذیرفتند و به ابتکار او توجهی نمودند. و او در این علم کتابی نوشت.^۲

او از شیعیان و ارادتمندان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و شاگرد حضرت امام صادق (علیه السلام) بوده است.

۱. وَ لَا يَتَعَلَّقُ التَّصْرِيفُ إِلَّا بِالْأَسْمَاءِ الْمُتَمَكِّنَةِ (أَيِ الْمَعْرَبَةِ) وَالْأَفْعَالِ الْمُتَصَرِّفَةِ وَ أَمَا الْحُرُوفُ وَ شِبْهَهَا فَلَا تَعَلَّقُ لِعِلْمِ التَّصْرِيفِ بِهَا. غلائينی؛ جامع الدروس العربیه؛ ج ۱، ص ۲۱۲.
ابن مالک نیز می نویسد: حرف و شبهه من الصَّرفِ بری و ما سواهما بتصرف حری
۲. بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة، ج ۲ ص ۲۹۰

این خلکان در کتاب وفيات الأعیان، ضمن شرح حال او، وی را از نحویان معروف، شیعه و از نزدیکان کمیت بن زید اسدی شاعر اهل بیت (علیهم السلام) بر می شمرد.

مرحوم بحر العلوم در رجال خودش در ترجمه آل ابی ساره «خاندان معاذ» آنها را توثیق نموده و سپس گفته است: و هم أهل بیت الفضل و الأدب من أجل بیوت الشیعة بالكوفة.

پس از معاذ «مازنی^۱» نخستین کسی است که در علم صرف کتابی مستقل به نام «التصریف» نوشت، که بر آن شرح های مختلفی از جمله «المنصف» توسط ابوالفتح عثمان بن جنی^۲ نگاشته شده است. ابن جنی کتاب های التصریف الملوكی و سر الصناعة را نیز تألیف نمود و الگوی بسیاری از آثار بعد از خود بوده است. اما به هر حال تا مدت ها دانش تصریف آمیخته با علم نحو بوده است و کتاب های نحوی متعددی مانند «الکتاب» سبویه (م ۱۸۱ هـ. ق.)، «جمل» زجاجی (م ۳۳۷ هـ. ق.)، «أسرار العربية» ابن الأنباری (م ۶۲۶ هـ. ق.) «الفیه» ابن مالک (م ۶۷۲ هـ. ق.) در بر دارنده مباحث تصریف نیز بوده است. تا آنکه **سکاکی** (م ۶۲۶ هـ. ق.) در کتاب مفتاح العلوم صرف و نحو را مابین هم شمرده و برای هر یک کتابی جداگانه تحریر می کند، که در تفکیک این دو علم از یکدیگر نقش اساسی داشته است. از دیگر آثار و منابع کهن مهم در علم صرف می توان به «نزهة الطرف فی علم الصرف» تألیف احمد بن محمد الميدانی (م ۵۱۸ هـ. ق.) «شافیه» ابن حاجب (م ۶۴۶ هـ. ق.)^۳؛ «الممتع الكبير فی التصریف» ابن عصفور (م ۶۶۹ هـ. ق.)؛ «شرح شافیة» شیخ رضی (م ۶۸۶ هـ. ق.)؛ اشاره نمود.

-
۱. برخی گفته اند: «علی بن حمزه کسائی» (م ۱۹۷ هـ. ق.) کتابی به نام «الأفعال» در صرف نوشته و از این رو مقدم بر مازنی است.
 ۲. ابن جنی (م ۳۷۰ هـ. ق.) و مازنی (م ۲۴۸ هـ. ق.) هر دو از بزرگان شیعه اند.
 ۳. او کتابی در نحو به نام «کافیة» نیز نگاشته است.

نسبت علم صرف با سایر علوم ادبی

علم صرف با برخی علوم ادبی^۱ از جمله علم لغت، اشتقاق و نحو ارتباط نزدیکی دارد. علمی که هر کدام به «کلمه» البته از زاویه و جهت خاصی پرداخته اند که توجه به تفاوت آنها ضروری است. **لغت**؛ دانشی است که به وسیله آن، احوال کلمات مفرد از نظر معنا شناسایی می‌شود. در علم لغت تعیین لازم و متعدی، ریشه کلمه و حرکت عین الفعل ماضی و مضارع و... نیز بحث می‌شود. «العین» تالیف دانشور شیعی خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵ هـ. ق) نخستین کتاب در این فن است.

اشتقاق؛ دانشی است که در آن از کیفیت استخراج ماده ای از ماده دیگر به اعتبار اصل کلمه نه هیأت آن بحث می‌شود و موضوع آن کلمات مفرد از نظر استخراج هستند و این که کدام اصل و کدام فرع می‌باشند، ولی از خارج شدن به اعتبار هیئت در علم صرف، بحث می‌شود. کتاب‌های «الاشتقاق» مبرد (م ۲۸۵ هـ. ق) و «الاشتقاق» ابن درید (م ۳۲۱ هـ. ق) از جمله کتب تالیف شده در این فن هستند.

نحو؛ دانشی است که اعراب و بنای کلمه و نقش اعرابی کلمه در جمله را بررسی می‌نماید. و به عبارت دیگر بررسی «حالت‌های اعرابی» کلمه که در صورت چینش کلمات، کنار یکدیگر و ایجاد ارتباط بین آنها ایجاد می‌شود بر عهده «علم نحو» نهاده شده است و حال آنکه «علم صرف» ناظر به تغییرات ساختاری کلمه با قطع نظر از موقعیت اعرابی آن در جمله است.^۲

۱. مهترین علوم ادبی عبارتند از: لغت، اشتقاق، صرف، نحو، خط، انشا، قرص الشعر، تاریخ ادبیات، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه.

۲. العُلُومُ العَرَبِيَّةُ هِيَ العُلُومُ الَّتِي يَتَوَصَّلُ بِهَا إِلَى عِصْمَةِ اللِّسَانِ وَالْقَلَمِ عَنِ الخَطَأِ وَ... وَ أَهْمُ هَذِهِ العِلْمِ «الصَّرْفُ وَالأَعْرَابُ».

للکلمات العَرَبِيَّةِ حَالَتَانِ: حَالَةُ إِفْرَادٍ وَ حَالَةُ تَرْكِيْبٍ. فَالْبَحْثُ عَنْهَا، وَهِيَ مُفْرَدَةٌ، لِتَكُونَ عَلَى وَزْنٍ خَاصٍّ وَهِيئَةً خَاصَّةً هُوَ مِنْ مَوْضِعِ «علم الصرف»... فَهُوَ عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنِ الكَلِمِ مِنْ حَيْثُ مَا يَعْرِضُ لَهُ مِنْ تَصْرِيفٍ وَإِعْلَالٍ وَإِدْغَامٍ وَإِبْدَالٍ وَبِهِ تَعْرِفُ مَا يَجِبُ أَنْ تَكُونَ عَلَيْهِ بَنِيَّةُ الكَلِمَةِ قَبْلَ انْتِظَامِهَا فِي الجُمْلَةِ. وَقَدْ كَانَ قَدِيمًا جُزْءًا مِنْ عِلْمِ النُّحُوِّ. وَ الأَعْرَابُ (و هُوَ مَا يُعْرِفُ اليَوْمَ بِالنُّحُوِّ) عِلْمٌ بِأَصُولِ تَعْرِفِ بِهَا أَحْوَالِ الكَلِمَاتِ العَرَبِيَّةِ مِنْ حَيْثُ مَا يَعْرِضُ لَهَا فِي حَالِ تَرْكِيْبِهَا فِيهِ

هم اندیشی

۱. وجه تسمیه علم صرف چیست؟
۲. منظور از «استقلال» در معنای اسم و فعل و حرف چیست؟

پرسش و تمرین

۱. تعریف، موضوع و فایده علم صرف را بیان کنید.
 ۲. تفاوت علم صرف با نحو را ذکر کنید.
 ۳. **اسماء، افعال و حروف** روایت شریفه را در جدول قرار دهید.
- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِمَنْ يَطْلُبُ الْعِلْمَ رِضًا بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَعْفِرُ لِمَنْ يَطْلُبُ الْعِلْمَ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى تُحَوِّتَ فِي الْبَحْرِ. وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ....^۱

تَعْرِفُ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ آخِرُ الْكَلِمَةِ مِنْ رَفْعٍ أَوْ نَسْبٍ أَوْ جَزٍّ أَوْ جِزْمٍ أَوْ لُزُومٍ حَالَةٍ وَاحِدَةٍ بَعْدَ انْتِظَامِهَا فِي الْجُمْلَةِ.
ر.ك: مصطفى غلابيني؛ جامع الدروس العربية؛ ج ۱، ص ۶-۴.

شیخ مصطفی بن محمد سلیم غلابینی بیروتی از گویندگان و نویسندگان و خطبای نامی و از اعضای مجمع علمی عربی بیروت بود. در سال ۱۳۰۳ هـ ق در بیروت متولد شد وی شاگردی محمد عبده را کرده است. «جامع الدروس العربية» از آثار سودمند وی است که یک دوره کامل صرف و نحو زبان عربی با بیانی شیوا است.

۱. الکافی؛ ج ۱، ص ۳۴. هر کس در طلب علم راهی را بپیماید خداوند او را وارد راهی به سوی بهشت می کند و همانا فرشتگان به خاطر رضایت از طالب علم بال های خود را برای او می گسترانند و برای او تمامی آسمانیان

صرف ۹

	اسم
	فعل
	حرف

تدریس متون درسی حوزه های علمی

و زمینیان و حتی ماهی در دریا طلب آموزش می کنند. برتری عالم بر عابد همانند برتری ماه کامل بر سایر ستارگان است. به راستی عالمان، وارثان پیامبران اند.

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ

بناء و ساختمان کلمه

یکی از مباحث مقدماتی علم صرف که اهمیت و کاربرد فراوانی دارد و بسیاری از مباحث علم صرف مترتب بر درک صحیح آن است، شناسایی حروف اصلی و زاید و نیز ابنیه اسم و فعل است که در این درس به آن پرداخته می‌شود.

حروف اصلی و زاید

شناسایی حروف اصلی^۱ و زاید از دو طریق ممکن است:

۱. مراجعه به «**کلمات هم‌خانواده**»، بدین صورت که از حروف کلمه، حرفی که در تمام کلمات هم‌خانواده (هم‌جنس) وجود داشته باشد «**حرف اصلی**» و حرفی که تنها در بعضی از کلمات هم‌خانواده باشد «**حرف زاید**» نامیده می‌شود.^۲
- برای مثال در کلمات: **نَشْرٌ، سَتْرٌ، يَسْتُرٌ، أَسْتُرٌ، سَاتِرٌ، مَسْتُورٌ** حروف «**س ت ر**» اصلی و بقیه زایدند.

۱. حروف اصلی «ریشه کلمه» نیز نامیده می‌شود. اولین قدم در شناخت معنای کلمه شناخت معنای «ماده اصلی» لفظ است. که علم لغت به آن می‌پردازد. از این رو برای پی بردن به معنای ماده یا حروف اصلی الفاظ باید به علم لغت رجوع کرد.

۲. ابن مالک می‌گوید: وَالْحَرْفُ إِذَا يَلِزَمُ فَأَصْلٌ وَالَّذِي لَا يَلِزَمُ الرَّائِدُ، مِثْلُ تَا اخْتَدَى

۲. وجود تمام حروف اصلی برای دلالت بر معنا ضروری است. از این جهت اگر حرف اصلی بدون علت^۱ حذف شود، کلمه از دلالت بر معنای خودش باز می ماند مانند حروف «نصر» و «دمدم». ولی زاید حرفی است که با حذف آن، حروف باقیمانده قابلیت دلالت بر معنا را دارا می باشد مانند «یاء» ینصر.

نکته

۱. با بررسی و کنکاش در کلمات عربی، مشخص شده که حروف زاید، یکی از حروف «س ا ل ت م و ن ی ه ا» می باشند^۲ که به جهت سهولت در یادگیری، در کلمه «سَأَلْتُمُونِيهَا»^۳ کنار هم چیده شده اند.
۲. معنای زاید بودن این حروف این است که حروف زاید، قطعاً باید یکی از این حروف باشند، نه اینکه هر جا در کلمه ای این حروف حضور داشته باشند حکم به زیادت آن ها شود.
۳. «حروف زاید» نقش مهمی در ایجاد معنی دارد. و غالباً با افزایش یا نقصان آنها معانی متفاوتی به دست می آید. که در ادامه این درس و درسهای بعدی به وضوح نمونه های متعددی از این تاثیر در معنا را خواهیم دید.

۱ ذکر این قید برای پرهیز از مواردی است که حذف به جهت اجرای قواعد صرفی بوده است. مانند: كَلٌّ، خُذْ که همزه آنها به خاطر قاعده تخفیف همزه حذف شده است.

۲. غیر از مواردی که زاید، تکرار حرف اصلی است؛ که می تواند هر کدام از حروف الفبا باشد مانند: «صَدَّقَ» که یکی از دال ها زاید است.

۳. پرسیدید از من آن را. سَأَلْتُ يَسْأَلُ سُؤَالًا: طلب کرد، خواست.

«بناء»

هر کلمه ای دارای بناء است. منظور از بناء، همان قالب، ساختمان، صیغه، هیئت و به عبارت دیگر تعداد حروف اصلی و زاید و کیفیت چینش آنها است. که در صرف بنای فعل و اسم ذکر شده است.^۱

بنای اسم

اسم^۲ دارای شش بناء است^۳، زیرا یا دارای سه حرف اصلی است که به آن «**ثلاثی**»، یا دارای چهار حرف اصلی است که به آن «**رباعی**» و یا دارای پنج حرف اصلی است که به آن «**خماسی**» گویند. هر یک از اینها یا بدون حرف زاید است که به آن «**مجرد**» و یا دارای حرف زاید است که به آن «**مزید**» گویند؛ مثال:

مجرد: رَجُلٌ	} رباعی	مجرد: جَعْفَرٌ	} خماسی	مجرد: سَفَرٌ جَلٌّ
مزید: رِجَالٌ		مزید: جَعَا فِرٌ		مزید: سَلْسَبِيلٌ

نکته

۱. برخی اسمها در اصل سه حرفی بوده که بعضی از حروف آنها حذف شده و لذا به صورت کمتر از سه حرف استعمال شده‌اند؛ مثل «**أَبٌ**» که در اصل «**أَبُو**» بوده است

۱. لَمْ يَتَعَرَّضَ النَّحَاةُ لِإِثْبَاتِ الْحُرُوفِ لِتَدْوِيرِ تَصْرُفِهَا وَ كَذَا الْأَسْمَاءِ الْعَرِيقَةَ (أَصِيل) الْبِنَاءِ كَ «مَنْ» وَ «مَا». رضی ؛ شرح شافیه ابن حاجب؛ ج ۱، ص ۹.

۲. اسم‌های عجمی و بسیاری از اسم‌های مبنی، مشمول این تقسیم نمی‌باشند.

۳. این تقسیم بندی بر اساس دیدگاه مکتب ادبی بصره می‌باشد. ولی به نظر کوفیون اسم ثلاثی است و کلماتی مانند جعفر و سفرجل که بیش از سه حرف دارند در آنها حرف زاید می‌باشد.

۲. اسم‌هایی مانند «ه» و «من» که در اصل وضع خود، یک حرفی یا دو حرفی هستند مبنی بوده تغییر در ساختار آنها راه ندارد و از بحث ما خارج‌اند.

بنای فعل

فعل دارای چهار بناء است، زیرا دارای سه یا چهار حرف^۱ اصلی است و هر یک یا مجرد است یا مزید^۲؛ مثال:



نکته

گاهی بعضی از حروف اصلی فعل به جهت قواعد علم صرف حذف شده و به صورت دو حرفی یا یک حرفی استعمال می‌شود؛ مثل: **صُم** (فعل امر از صَامَ يَصُومُ) و **قِي** (فعل امر از وَقَى يَقِي).

۱. لم يُبْنَ من الفعل خماسی لآنه إِذْنٌ يَصِيْرُ تَقِيلاً بما يلحقه مُطَرِداً مِنْ حروف المضارعة و علامة اسم الفاعل و اسم المفعول و الضمائر المرفوعة التي هي كجزء الكلمة. رضی؛ شرح شافیه ابن حاجب؛ ج ۱، ص ۹.

۲. نَزَلَ يَنْزِلُ نَزْولاً: سرازیر شد، فرود آمد.

۳. مَزَمَزَ يَمَزِمُ مَزْمَزَةً هُ: به آرامی و مانند مکیدن یک شیء، آب را خورد.

۴. صَامَ يَصُومُ صَوْماً و صِياماً: از خوردن و نوشیدن خودداری کرد.

توجه

ملاک مجرد یا مزیدفیه بودن فعل، صیغه اول ماضی آن است^۱. به همین جهت افعالی چون «يَنْزِلُ» و «يُمَزِّمُ» را مجرد به حساب می‌آورند. اگرچه دارای حرف زایدند؛ اما ملاک مجرد یا مزیدفیه بودن اسم، وجود حرف زاید و عدم آن در همان صیغه مورد نظر است؛ مانند: ظَلَمَ^۲ (مجرد)، ظالِم (مزید).

هم اندیشی

چرا برای حرف، اسم مبنی و اسم عجمی «وزن» قرار داده نشده است؟

۱. فالمجرد ما كانت أحرف ماضيه كلها أصلية أي لا زائد فيها مثل «دَهَبَ و دَخَرَ»، و المزید فيه ما كان بعض أحرف ماضيه زائداً على الأصل مثل «أَذْهَبَ و تَدَخَرَ». مصطفى غلايینی؛ جامع الدروس العربية؛ ج ۱، ص ۵۲.

۲. ظَلَمَ يَظْلِمُ ظُلماً: به او ظلم کرد.

پرسش و تمرین

۱. حروف اصلی و زاید کلمات را چگونه تشخیص می‌دهیم؟
۲. ملاک مجرد و مزید در فعل چه تفاوتی با اسم دارد؟
۳. برای هر یک از ابنیه اسم و فعل، مثال‌های جدیدی ذکر کنید.
۴. بنای کلمه‌های ذیل را مشخص و در جدول وارد کنید:
«خُروج، خَرَج، يَخْرُج، خَارَج، مَخْرَج، مَخْرَج»
«دَخَرَجَ، يَدْخُرُجُ، دَخَرَجَةَ، تَدْخُرُجُ، دُخْرُوجَةَ، دَخَارِيجُ»
مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعِرُوا الْحَشِيَّةَ وَتَجَلَّبُوا السَّكِينَةَ... .

	تالی	مجرد
		مزید
اسم	رئعی	مجرد
		مزید
	خمسای	مجرد
		مزید
فعل	تالی	مجرد
		مزید
	رئعی	مجرد
		مزید

۱. دَخَرَجَ يَدْخُرُجُ دَخَرَجَةً هُ: آن را غلطانید.

۲. نهج البلاغه؛ خطبه ۶۶. گروه مسلمانان! ترس از پروردگار را به دل بچسبانید (کنایه از ملازم بودن با خوف از خدا) و لباس آرامش و وقار به تن کنید



وزن



پس از تشخیص حروف اصلی و زاید، برای سهولت در فرآیند یاددهی و یادگیری، از «علائم رمزی» به نام «وزن» جهت «نشان دادن» و تمییز این حروف از یکدیگر، استفاده می‌کنیم. این درس به بیان قواعد و کاربردهای وزن می‌پردازد.

قواعد وزن

۱. به جای حروف اصلی کلمه، به ترتیب «ف، ع، ل» قرار می‌گیرد.
برای مثال گفته می‌شود: **سَتَرَ** بر وزن «فَعَلَّ» و **عَنَبَ** بر وزن «فِعَلَّ».
۲. در کلمه‌ای که حروف اصلی آن بیش از سه حرف باشد، «ل» تکرار می‌شود؛ بنابراین رباعی دارای دو «ل» و خماسی دارای سه «ل» خواهد بود.^۱
برای مثال گفته می‌شود: **مَزْمَرٌ** بر وزن «فَعَلَّلَ» و **سَفَرَجَلٌ** بر وزن «فَعَلَّلَ ← فَعَلَّلَ».
لِفظ به‌دست آمده را «وزن» و کلمه مورد نظر را «موزون» می‌گویند.

۱. إذا أريد وزن الكلمة قوبلت أصولها بالفاء والعين واللام، فيقابل أولها بالفاء، وثانيتها بالعين، و ثالثها باللام، فإن بقي بعد هذه الثلاثة أصل عبّر عنه باللام. فإن قيل: ما وزن «صَرَبَ»؟ فقول: فَعَلَّ، وما وزن «جَعْفَرٌ»؟ فقول: فَعَلَّلَ، وما وزن «فُسْتُقٌ»؟ فقول: فُعُلِّلَ. وإن كان في الكلمة زائد عبّر عنه بلفظه، فإذا قيل: ما وزن «صَارِبٌ»؟ فقول: فَاعِلٌ.

ر.ک: ابن عقيل الهمداني؛ شرح ابن عقيل؛ ج ۲، ص ۵۰۸.

نکته

حروف کلمه که «ف، ع، ل» در مقابل آن قرار می‌گیرد به ترتیب «فاء الفعل»، «عین الفعل» و «لام الفعل» نامیده می‌شوند. لام الفعل‌های رباعی را «لام الفعل اول و دوم» و لام الفعل‌های خماسی را «لام الفعل اول، دوم و سوم» می‌نامند.

۳. اگر در کلمه‌ای حرف زاید غیر مشدّد^۱ بود، خود آن زاید عیناً در وزن ذکر می‌شود؛ برای مثال ضارب بر وزن «فاعل» و مضروب بر وزن «مفعول» است، مگر این که زاید تکرار حرف اصلی باشد که در این صورت حرفی که مقابل حرف تکرار شده قرار می‌گیرد تکرار می‌شود؛ مانند: جلبب^۲ بر وزن «فعلل».

۴. حرکت و سکون هر کدام از حروف وزن، باید مانند حرکت و سکون همان حرفی باشد که در مقابل آن قرار می‌گیرد؛ مانند: فهم^۳ بر وزن «فعل» و يفهم بر وزن «یفتعل».

تذکر

در برخی از موارد، به‌خاطر اجرای قوانین صرفی، مانند اعلال، ابدال و... تغییراتی در کلمه صورت می‌گیرد که قواعد مربوط به وزن آنها، پس از فراگیری این قوانین و تغییرات ذکر خواهد شد.

کاربردهای وزن

برای «وزن» کاربردهای متعددی است. که ذیلاً ذکر می‌شود.

۱. وزن کلمه ای که در آن حرف مشدّد است، در بحث « ادغام» بیان می‌شود.

۲. جَلْبَبٌ يُجَلِّبُ جَلْبَبَةً: لباس گشاد بر تن او پوشاند.

۳. فَهَمَ يَفْهَمُ فَهْمًا الْمَعْنَى: آن معنی را فهمید.

۱. «دسته بندی» مواد مختلف در «گروه های مشترک»:

«وزن» همچون «قالبی» است که «مواد مختلف» را می توان در آن ریخت. و در بسیاری از موارد «معنی» و «احکام مشترک» دارد؛ مانند:

وزن «فَعِلَ» مثل: حَزَنٌ^۱، فَرِحَ^۲، سَوَدَ^۳، عَرَجَ^۴ غالباً بر غم و اندوه و یا ضد آن (شادی) و یا بر رنگ‌ها؛ مثل سیاهی و یا عیوب؛ مثل لنگی دلالت می کند.

وزن «فَعُلَ» مثل: حَسَنٌ^۵، كَرُمٌ^۶، لَوْمٌ^۷، جَمَلٌ^۸ غالباً بر اوصاف و خُلقیات ثابت؛ مثل نیکویی، عَزَّتْ، پستی و زیبایی دلالت می کند.

وزن «فَاعِلِ» مثل: نَاصِرٌ، قَاتِلٌ، ذَاهِبٌ، کَاتِبٌ غالباً بر انجام دهنده کار و یا دارنده صفتی غیر ثابت؛ مثل باری کننده، کشنده، رونده و نویسنده دلالت می کند.^۹

۱. حَزِنٌ يَحْزِنُ حَزَنًا عَلَيْهِ و لَهُ: برای او غمین و محزون شد، اندوهگین شد.

۲. فَرِحَ يَفْرَحُ فَرَحًا بِالشَّيْءِ: به آن چیز شاد و خرم شد.

۳. سَوَدَ يَسْوُدُ سَوْدًا: سیاه شد.

۴. عَرَجَ يَعْزُجُ عَرَجًا: به طور مادر زادی شل و لنگ شد.

۵. حَسَنٌ حَسَنٌ يَحْسُنُ حُسْنًا: زیبا شد، نیکو شد.

۶. كَرُمٌ يَكْرُمُ كَرَمًا و كِرَامَةً: عطا کرد، بزرگوار شد، عزیز شد، کرم به خرج داد.

۷. لَوْمٌ يَلْوُمُ لَوْمًا و لَأْمَةً: پست و فرومایه و لئیم شد.

۸. جَمَلٌ يَجْمَلُ جَمَالًا: زیبا روی و زیبا خوی شد.

۹. نیسابوری می نویسد:

«فَعَلٌ» جاء لمعانٍ كثيرة لا تضبط كثرة و سعة ...

و «فَعِلٌ» يكثر فيه العلل و الاحزان و اضدادهما نحو سقم و مرض و حزن و فرح و تجيء الألوان و الغيوب و الخلى كلها عليه. و قد جاء من الألوان «أدم» و «سمر» و من الغيوب «عجف» و «حمق» و «خرق» و «عجم» (و نعتی بالخلی العلامات الظاهرة للعیون فی الأعضاء نحو «شتر» و «صلح»)

۲. اختصار گویی در فرایند یاددهی و یادگیری:

به جای ذکر اصلی یا زاید بودن تک تک حروف کلمه، می‌توان به اختصار و با گفتن وزن آن، به این هدف رسید.

۳. نشان دادن تغییرات عارض بر کلمه:

تغییرات مختلف لفظی (مانند: اعلال، ادغام، ابدال و...) به کلمات عارض می‌شوند و گاهی در کلمه حذف یا جابجایی در حرف یا حرکت واقع می‌شود که برای تشخیص بهتر این تغییرات می‌توان از وزن کمک گرفت.

مانند کلمه «حُذِّ» که بر وزن «عُلُّ» است و این وزن گویای آن است که فاء الفعل آن حذف شده است. یا در مانند کلمه «جاه»^۱ که با کلمات وجه، وجیه، وجاهت هم خانواده است. و حروف اصلی آن به ترتیب «و. ج. ه» است با بیان وزن آن «عَفَلُّ» جابه جایی حروف معلوم می‌شود.

وَ «فَعْلٌ» لِأَفْعَالِ الطَّبَائِعِ وَ نَحْوَهَا مِمَّا جَبِلَ عَلَيْهَا الْإِنْسَانُ أَوْ صَارَتْ مَلَكَ لَهُ بِالتَّكْرَارِ «حُسْنٌ» وَ «فَيْحٌ» وَ «صَعْرٌ» وَ «كَبْرٌ» وَ مِنْ تَمَّ كَانَ لَازِمًا لَعَدَمِ تَوَقُّفِ الذَّهْنِ عَلَى مُتَعَلِّقٍ بَعْدَ الْعِلْمِ بِأَنَّ تِلْكَ الطَّبِيعَةَ حَاصِلَةٌ لِصَاحِبِهَا
ر.ک: النيسابوری؛ شرح النظام؛ ص ۵۱-۴۹. (باتصرف)

نظام الدین حسن بن محمد بن حسین خراسانی نیشابوری معروف به نظام الأعرج از حافظان صاحب نام دنیای اسلام در قرن ۷ ه. ق بوده است. گویند خاندان و قبیله او در قم می‌زیسته اند اما او در نیشابور به دنیا آمد. وی در علوم عقلی صاحب نظر بوده و در فنون زبان و ادبیات عرب دستی توانا داشته است. برخی او را به تشیع منتسب دانسته اند ولی در عقیده شهرت به مذهب شافعی دارد. از مهم ترین تألیفات او «شرح شافیه ابن حاجب» معروف به شرح نظام، «غرائب القرآن و رغائب الفرقان» است.

۱. قبل از اعلال «جَوْه» بوده است.

هم اندیشی

چرا در بیان وزن از « فاء ، عین ، لام » استفاده شده است؟

پرسش و تمرین

۱. کاربرد وزن چیست؟
۲. فرق بنا با وزن چیست؟
۳. وزن کلمات زیر چیست؟
« سَتَرٌ ، يَسْتُرٌ ، أُسْتُرٌ ، سَاتِرٌ ، مَسْتُورٌ ، سَتَّارٌ ، اِسْتِتَارٌ ، سِترٌ »
۴. حروف اصلی داده شده را در قالب وزن‌های خواسته شده، بیان کنید.
ش هـ د: فَعْلٌ ، يَفْعُلٌ ، فُعُولٌ ، فَعَالَةٌ ، فاعِلٌ ، مَفْعُولٌ ، فاعِلٌ ، مُفَاعَلَةٌ ، فَعِيلٌ ، مَفْعَلٌ
۵. حروف اصلی و زاید و بنای کلمات موزون زیر را با توجه به وزن ذکر شده، معین کنید.
أَعْمِدَةٌ = أُفْعِلَةٌ سَحَابٌ = فَعَائِلٌ أَطَافِيرٌ = أَفَاعِيلٌ
خَوَاتِمٌ = فَوَاعِلٌ تَرَهُوكٌ = تَفْعُولٌ صَبُورٌ = فَعُولٌ
بُرْثُنٌ = فُعْلٌ جَحْمَرِشٌ = فَعْلَلٌ صَرُورَةٌ = فَعُولَةٌ
۶. برای هر یک از اوزان جدول ، دو موزون مناسب - غیر از مثالهای درس - ذکر کنید.

فَعْلٌ	فَعِيلٌ	فاعِلٌ	اِسْتِفْعَالٌ	تَفْعَلٌ	فَعْلٌ
.....
.....

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

بخش فعل

- ثلاثی مجرد ○ سالم ، مضاعف ، مهموز ، معتل
- ثلاثی مزید فیه
- رباعی (مجرد، مزید فیه)

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ

تقسیمات فعل

دانستیم فعل کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت می‌کند و آن معنا مقترن به یکی از زمان‌های سه‌گانه می‌باشد. تقسیمات مختلفی برای «فعل» قابل تصور است، که در این درس به بیان اجمالی آنها پرداخته می‌شود و تفصیل عمده آنها در درسهای بعدی خواهد آمد.

۱- عوامل تصریف

فعل، به جهت نیاز به معنای جدید^۱ و یا صرفاً به جهت خصوصیات لفظی^۲، تقسیماتی از جمله^۳ موارد ذیل را می‌پذیرد که از آنها به عنوان «عوامل تصریف»^۴ می‌توان نام برد.^۵ به لحاظ اخبار و انشاء: ماضی، مضارع و امر^۶.
به لحاظ تقسیمات فاعل یا نایب فاعل: غایب و مخاطب و متکلم.

۱. مانند تقسیم فعل به معلوم و مجهول.

۲. مانند تقسیم به صحیح و معتل.

۳. تقسیماتی دیگر مانند تقسیم به منحوت و غیر منحوت نیز قابل طرح می‌باشد.

۴. تصریف، ایجاد حالات مختلفه در کلمه به واسطه به کارگیری قواعد صرف است.

۵. لازم به ذکر است برخی از این اقسام در اسم نیز می‌باشد. از این رو تصریف در اسم کمتر از تصریف فعل است و هیچکدام از این امور در حرف نمی‌باشد لذا حرف تصریف ندارد.

۶. فعل خبری به ماضی و مضارع تقسیم می‌شود. و امر انشائی است. البته موارد دیگری مانند نهی و استفهام و ... نیز می‌باشد که به دلیل عدم تفاوت در نحوه ساخت صیغه‌ها؛ به صورت مستقل از آنها بحث نمی‌شود. خبر فعلی است که در ذات خود قابلیت صدق و کذب را دارد به خلاف انشاء که از واقعه‌ای خبر نمی‌دهد و بلکه بواسطه آن مفهومی ایجاد می‌شود.

- به لحاظ تعداد حروف اصلی: ثلاثی و رباعی.
- به لحاظ برخورداری از حرف زاید و عدم آن: مجرد و مزید
- به لحاظ نوع حروف اصلی: سالم و غیر سالم^۱ (معتل، مهموز، مضاعف)^۲.
- به لحاظ نیاز و عدم نیاز به مفعول: متعدی و لازم.
- به لحاظ نسبت دادن به فاعل یا مفعول: معلوم و مجهول.
- به لحاظ قبول یا عدم قبول تصرّف: متصرّف و غیر متصرّف.
- به لحاظ تغییر و عدم تغییر آخر آن: معرب و مبنی.

۲- صیغه‌های فعل

هر فعلی نیازمند به فاعل (یا نایب‌فاعل) است^۳ که به تناسب فاعل (یا نایب‌فاعل) و تقسیمات گوناگون آن^۴ چهارده «صیغه» دارد.

۱. إِنْ خَلَّتْ أَصُولُهُ عَنْ حُرُوفِ الْعَلَّةِ وَالْهَمْزَةِ وَ التَّضْعِيفِ فَسَالِمٌ وَإِلَّا فُغِيْرُ سَالِمٍ. إِنَّمَا قَيْدُ الْحُرُوفِ بِالْأَصْلِيَّةِ لِيُخْرَجَ عَنْهُ، نَحْوُ: «مِسْتُ» بِحَذْفِ أَحَدِ حَرْفِي التَّضْعِيفِ فَإِنَّهُ غَيْرُ سَالِمٍ لَوْجُودِ التَّضْعِيفِ فِي الْأَصْلِ وَ كَذَا، نَحْوُ: «قُلٌّ» وَ امْتِثَالِ ذَلِكَ وَ لِيَدْخُلَ فِيهِ، نَحْوُ: «أَكْرَمٌ» وَ «إِحْمَارٌ»، فَإِنَّهَا مِنَ السَّالِمِ لَخُلُوقِ أَصُولِهَا عَمَّا ذَكَرْنَا. ر.ك: جمعی از نویسندگان؛ جامع المقدمات؛ (التفتازانی، شرح التصريف، ص ۲۱۴).
۲. متذکر می‌شود مباحث این بخش ابتدا محدود به ثلاثی مجرد است که با افعال سالم آغاز می‌شود. و سپس کلمات غیر سالم مطرح می‌گردد و آنگاه مباحث ثلاثی مزید و رباعی طرح می‌گردد.
۳. مانند: زدن + دیروز + من = زدم (مصدر + زمان + فاعل).
۴. از جهت جنسیت به «مذکر و مؤنث»، از جهت تعداد به «مفرد، مثنی و جمع» و از جهت حضور و عدم حضور و تکلم به «مخاطب، غایب و متکلم».

صیغه، قالبی^۱ است که ماده و حروف اصلی در آن ریخته می‌شود و معنای جدیدی را به وجود می‌آورد. فعل در زبان فارسی دارای شش صیغه و در زبان عربی دارای چهارده صیغه است.^۲ البته روشن است که صیغه‌های مذکور، مربوط به فاعل یا نایب فاعل است و به تعبیر دقیق «فعل، تثنیه و جمع و... ندارد»؛ بنابراین «فعل جمع»، یعنی فعلی که فاعلش یا نایب فاعلش جمع است و «فعل مؤنث»، یعنی فعلی که فاعلش یا نایب فاعلش مؤنث است.

۱. مفرد او	} مذکر	} غایب
۲. مثنی آنها		
۳. جمع آنها		
۴. مفرد او	} مؤنث	
۵. مثنی آنها		
۶. جمع آنها		

۷. مفرد تو	} مذکر	} مخاطب
۸. مثنی شما		
۹. جمع شما		
۱۰. مفرد تو	} مؤنث	
۱۱. مثنی شما		
۱۲. جمع شما		

۱۳. مفرد (وحده) من	} متکلم
۱۴. غیرمفرد (مع‌الغیر) ما	

۱. صورت کلمه را که از ترتیب حروف کلمه، حرکت و سکون آنها حاصل می‌شود «صیغه» می‌نامند.

۲. حفظ شماره صیغه‌ها، ضروری است.

۳- اصل فعل^۱

فعل غالباً از «مصدر» گرفته می‌شود. مصدر اسمی است که «فقط» بر «انجام کار» یا «داشتن حالت» دلالت می‌کند و ذاتاً هیچ دلالتی بر زمان یا مکان یا تعداد و یا نوع حدث ندارد. بهترین راه تشخیص مصدر، مراجعه به کتب لغت است. البته می‌توان از «ترجمه فارسی» کلمات نیز، جهت تشخیص مصدر بهره جست. در غالب موارد در آخر معنای فارسی آن «تن» یا «دن» وجود دارد، به شرط آن که اگر «ن» را برداریم، به فعل ماضی تبدیل شود؛ مثل: نَصْر (یاری کردن) و كِتَابَة (نوشتن). بر این اساس کلماتی چون عُنُق (گردن) مصدر نیستند.

۴- معرب و مبنی^۲

هنگام ترکیب کلمات با یکدیگر، بعضی از کلمات در آخر بعضی دیگر تأثیر می‌گذارد. مانند تأثیر پذیری «الحق» در آیات مبارکه ﴿جَاءَ الْحَقُّ﴾^۳؛ ﴿جَاءَ بِالْحَقِّ﴾^۴ و ﴿الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ﴾

۱. در مورد «اصل» یا همان «مبدأ اشتقاق»، اختلافات اساسی بین بصریون و کوفیون که دو مکتب عمده ادبی بودند وجود دارد. بصریون مبدأ اشتقاق را «مصدر» می‌دانند، زیرا مصدر فقط بر حدث دلالت می‌کند در حالیکه فعل، علاوه بر حدث، بر زمان نیز دلالت می‌کند، در نتیجه فعل، علاوه بر مصدر، بر مازاد (که همان زمان است) نیز دلالت می‌کند و به عبارت دیگر مرکب است؛ لذا مصدر اصل است. در مقابل، کوفیون مبدأ اشتقاق را «فعل» می‌دانند، زیرا در زبان عربی افعالی وجود دارد که مصدر ندارند (مانند: لَيْسَ)، پس اگر مصدر اصل بود باید تمامی افعال، دارای مصدر بودند و دیگر اینکه اگر فعلی اعلال شود مصدر آن هم اعلال می‌شود و اگر به هر علتی فعل اعلال نشود مصدر آن نیز اعلال نخواهد شد (مانند: قَوَامٌ که مصدر قاوم است) پس فعل اصل و مصدر فرع است.

۲. همانگونه که در آغاز درس گفته شد، فعل به اعتبارات مختلف، تقسیماتی دارد. علم صرف به هشت تقسیم اول می‌پردازد که به اجمال در صرف یک نیز بیان شد و در درسهای بعدی به تفصیل مطرح می‌شود از این رو در اینجا از آنها بحث نشده است.

۳. سبأ: ۴۹.

۴. صافات: ۳۷.

«مِن رَّيِّبِهِمْ» کلمه تاثیر گذار را «عامل» و کلمه تاثیر پذیر را «معمول» و اثر حاصل در آخر کلمه به سبب اختلاف عامل را «اعراب» و کلمه‌ای که آخر آن به سبب عامل تغییر کند «معرب» می‌نامند. و کلمه‌ای که آخر آن به سبب عامل تغییر نکند «مبنی» نامیده می‌شود. در میان افعال، فعل ماضی و امر حاضر و صیغه ۶ و ۱۲ مضارع و نیز مضارع موکد به نون تاکید مباشر «صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴» مبنی و سایر صیغه‌های فعل مضارع معرب است.^۲ فعل معرب به تناسب عاملش مرفوع، منصوب و مجزوم است. علمی که عهده دار بحث از اعراب و بنا می‌باشد علم نحو است. ولی طرح این تقسیم بندی در علم صرف از آن رو می‌باشد که این علم از قواعد ساختن کلمات بحث می‌کند. و همانگونه که بعداً روشن خواهد شد؛ معرب و مبنی بودن فعل در ساختار کلمه و تصریف آن تاثیر دارد.

۱. محمد: ۳.

۲. وَ فِعْلٌ أَمْرٌ وَ مُصَيِّبٌ نُبِيَا
مِنْ نُونٍ تَوَكِيدٍ مُبَاشِرٍ، وَ مِنْ
نُونِ إِثَابٍ كَ يَرُّعَنَّ مَنْ فُتِنَ

ابن‌مالک، الفیه

در ضرورت شعری، و به جهت رعایت وزن و آهنگ شعر، گاهی حروف و یا حرکاتی به کلمات اضافه و یا کاسته می‌شود. مانند: «الف» در عَرَبِيَا و سکون در فُتِنَ.

هم اندیشی

۱. تقسیمات لفظی و معنوی فعل را مشخص کنید.
۲. کدامیک از عوامل تصریف؛ موجب بیشترین توسعه‌ی تصریف در فعل است؟

پرسش و تمرین

۱. ماضی، مضارع و امر را در آیه شریفه ذیل مشخص کنید.
﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱ ۲
۲. عوامل تصریف فعل را در افعال زیر مشخص کنید.
- الامام الصادق عليه السلام - وَقَدْ سُئِلَ عَنِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ :-
الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَصِلَةٌ مَّنْ قَطَعَكَ وَإِعْطَاءُ مَّنْ حَرَمَكَ وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ.^۳
- الامام الصادق عليه السلام : مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةَ نَفْسِ اللَّهِ عَنْهُ كُرْبَ الْآخِرَةِ وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ نَجِيٌّ الْفُؤَادِ...^۴
۳. ده مصدر فعل ثلاثی مجرد را با ترجمه فارسی شان ذکر کنید.

۱. رَشَدٌ يَرْشُدُ رُشْدًا و رَشَدٌ يَرْشُدُ رَشْدًا: به راه راست هدایت شد.

۲. بقره: ۱۸۶.

۳. وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۱۹۹. امام صادق عليه السلام در پاسخ از مکارم اخلاق فرمود: گذشت از کسی که به تو بدی کرده و پیوند با کسی که از تو بریده و بخشش به کسی که از تو دریغ کرده و حقیقت گویی حتی اگر به ضررت باشد.

۴. بحار الانوار (ط - بیروت)؛ ج ۷۲، ص ۲۲. کسی که غم و غصه مؤمنی را برطرف کند خداوند غم و غصه‌های آخرت را از او برطرف کرده و با قلبی مطمئن محشور می‌شود.

ماضی معلوم

گفته شد، فعل بر سه قسم است، ماضی، مضارع، امر. این درس به کیفیت ساخت صیغه‌های فعل ماضی و بیان ضمائر آن می‌پردازد.

فعل ماضی، فعلی است خبری^۱ که بر معنای مستقلی دلالت می‌کند و مقترن به زمان گذشته می‌باشد.

کیفیت ساخت صیغه‌ها

صیغه اول ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر گرفته می‌شود و دارای سه وزن است: **فَعَلَ** و **فَعِلَ**؛ مانند: «خَرَجَ»، «فَهِمَ» و «حَسَنَ» که از «خُرُوجَ»، «فَهْمَ» و «حُسْنَ» گرفته شده‌اند.

صیغه اول (مفرد مذکر غایب): از مصدر گرفته می‌شود و برای ساختن آن ابتدا حروف زاید مصدر را - اگر دارای حرف زاید است - حذف نموده و فاء الفعل و لام الفعل را مفتوح و عین الفعل را با مراجعه به لغت، مفتوح یا مکسور و یا مضموم می‌کنیم، مانند سه وزن فوق.

۱. گاهی فعل ماضی، در مقام انشاء به کار می‌رود. مانند: غفر الله لك.

سایر صیغه‌ها به ترتیب زیر از صیغه اول گرفته می‌شوند:

شماره صیغه	نحوه ساخت	مثال و ترجمه
۱	سَتَر ←	سَتَر (آن یک مرد) پوشاند
۲	سَتَر + ا ←	سَتَرَا (آن دو مرد) پوشاندند
۳	سَتَر + ؤ ←	سَتَرُوا (آن مردان) پوشاندند
۴	سَتَر + ت ←	سَتَرْت (آن یک زن) پوشاند
۵	سَتَر + تا ←	سَتَرْتَا (آن دو زن) پوشاندند
۶	سَتَر + ن ←	سَتَرْنَ (آن زنان) پوشاندند
۷	سَتَر + ة ←	سَتَرْتِ (تو یک مرد) پوشاندی
۸	سَتَر + ة + تَمَّا ←	سَتَرْتُمَا (شما دو مرد) پوشانیدید
۹	سَتَر + ة + تُم ←	سَتَرْتُم (شما مردان) پوشانیدید
۱۰	سَتَر + ة + تِ ←	سَتَرْتِ (تو یک زن) پوشاندی
۱۱	سَتَر + ة + تَمَّا ←	سَتَرْتُمَا (شما دو زن) پوشانیدید
۱۲	سَتَر + ة + تَنَّ ←	سَتَرْتُنَّ (شما زنان) پوشانیدید
۱۳	سَتَر + ة + تُ ←	سَتَرْتُ (من) پوشاندم
۱۴	سَتَر + ة + نَا ←	سَتَرْنَا (ما) پوشانیدیم

صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (فَعِلَ، فَعَّلَ) نیز چنین است:

فَعَلْتُ فَعَلْنَا فَعَلَنْ
فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُنَّ

فَعَلَ فَعَلَا فَعَلُوا
فَعَلْتَ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ

فَعَلْتُ فَعَلْنَا

تذکر

۱. از صرف صیغه‌های فعل ماضی، روشن شد صیغه هشتم و یازدهم فعل ماضی؛ یعنی تشبیه مذکر مخاطب و تشبیه مؤنث مخاطب دارای شکل واحدی هستند که باید برای تشخیص و تمییز هر یک، از قرائن استفاده کرد.

۲. همان گونه که قبلاً نیز بیان شد، فعل به فاعل احتیاج دارد و **فاعل** بر دو قسم است:

الف) اسم ظاهر؛ مثل «زید» در **سَتَرَ زَيْدٌ**،

ب) ضمیر؛ مثل «و» در **سَتَرُوا**.

تعریف ضمیر

«ضمیر»^۱ کلمه‌ای است که به جای اسم ظاهر می‌نشیند و از موارد کاربرد آن «جلوگیری از تکرار اسم ظاهر» است.^۲ و از اینرو اجتماع اسم ظاهر و ضمیر جایگزین آن، درست

۱. صَمَرَ يَصْمُرُ و صَمَرَ يَصْمُرُ صُمُوراً: لاغر و باریک‌اندام شد. أَصَمَرَ الْأَمْرَ: آن کار را پنهان و کتمان کرد. الْمُصْمَرُ: مخفی، پنهان. الضَّمير: باطن و درون انسان، وجدان. الضمير عند النحاة: کلمه‌ای که به جای اسم می‌نشیند.

۲. در واقع این کاربرد برای ضمیر غائب است. و الا در ضمیر مخاطب مانند ضربت یا متکلم مانند ضربت، استفاده از ضمیر ضروری است. و ذکر فاعل به صورت اسم ظاهر ممکن نیست.

نیست در نتیجه اگر فاعل فعلی اسم ظاهر باشد، آن فعل خالی از ضمیر می‌شود^۱؛ مانند: «سَتَرَ الرَّجَالُ» و «سَتَرَتِ النِّسَاءُ» و گفته نمی‌شود «سَتَرُوا الرَّجَالُ» و «سَتَرْنَ النِّسَاءُ»^۲

ضمیر دارای تقسیمات مختلفی است از جمله:

الف) متصل، منفصل:

ضمیر متصل ضمیری است که به تنهایی به کار نمی‌رود و باید به کلمه دیگری متصل شود؛ مانند: «ت» در «سَتَرْتُ».

ضمیر منفصل ضمیری است که به تنهایی و مستقل به کار می‌رود؛ مانند: «أَنْتَ»^۳.

ب) بارز، مستتر:

ضمیر بارز ضمیری است که صورت قابل مشاهده و آشکاری دارد؛ مانند: «نَمَّ» در «سَتَرْتُمْ»، و دارای دو قسم متصل و منفصل می‌باشد.

۱. الضميرُ قائمٌ مقامَ الاسمِ الظاهرِ و الغرضُ من الاتيانِ بهِ الاختصارُ. جامع الدروس العربية؛ ج ۱، ص ۱۲۱.

۲. در مواردی مانند «اکنونی البراغیث» اجتماع اسم ظاهر و ضمیر به کار رفته است که تحلیل آن در علم نحو بیان می‌شود.

۳. البارز قسمان: أولهما: المتصل؛ وهو: «الذی یقع فی آخر الکلمة، ولا یمكن أن یکون فی صدرها ولا فی صدر جُمْلَتِها»؛ إذ لا یمكن النطقُ بهِ وحده...

ثانیهما: المنفصل؛ وهو: «الذی یمكن أن یقع فی أول جُمْلَتِہ، ویتدئ الکلامُ بهِ... منبع: عباس حسن؛ النحو الوافی؛ ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۵ و ۱۹۹-۱۹۷. عباس حسن در سال ۱۹۰۰ میلادی در استان منوفیه مصر به دنیا آمد. اثر معروف او، کتاب «النحو الوافی» است که یکی از منابع غنی در حوزه ادبیات عربی بوده که نگارش آن از جهات گوناگونی قابل تحسین است. تنظیم این کتاب بر اساس «الفیه» ابن مالک صورت گرفته است.

ضمیر مستتر ضمیری است که شکل قابل مشاهده و آشکاری ندارد، بلکه در واقع در درون کلمه «اعتبار» می‌شود؛ مانند: «هُوَ» در «سَتَرَ» و تقسیم به متصل و منفصل نمی‌شود.^۱

نکته

۱. علامت‌هایی که به آخر فعل ماضی متصل شده‌اند، ضمیر بارز هستند، به‌جز «ت» در صیغه‌های چهارم و پنجم که فقط «علامت» تانیث فاعلند.
۲. ضمیر در دو صیغه اول و چهارم، به ترتیب «هُوَ» و «هِيَ» می‌باشد که چون در لفظ ظاهر نیستند، به آن‌ها «ضمیر مستتر» می‌گویند.
۳. استتار ضمیر، در صیغه‌های اول و چهارم به نحو «استتار جایزی» است؛ یعنی اگر فاعل فعل، اسم ظاهر باشد (مانند: نَصَرَ عَلِيٌّ)، هیچ ضمیری در فعل مستتر نیست.

۱. سوال مطرح است که «ضمایر مستتر» جزء کدام یک از ضمایرانند؟ متصل یا منفصل؟ در پاسخ می‌توان گفت: همچنان که از نام ضمیر مستتر بر می‌آید این ضمیر مخفی بوده و «نطق» نمی‌شود که ما بخواهیم با «لفظی» از آن تعبیر کنیم، و اگر در مانند «ضرب» گفته می‌شود فاعل آن ضمیر مستتر «هو» است این تعبیر برای تصور معنای تقریبی آن و برای تمرین آمده است (ر.ک: حاشیة الصَّيْبَان، ج ۱، ص ۲۰) پس در واقع، ضمیر مستتر جزء هیچ کدام از ضمایر متصل یا منفصل نیست و تقسیم ضمیر به متصل و منفصل مربوط به ضمیری است که «صورت ظاهری» داشته باشد؛ یعنی همان ضمیر بارز البته برخی، ضمیر مستتر را جزء ضمایر متصل می‌دانند. ر.ک النحو الوافی ج ۱ ص ۱۹۸.

جدول ضمایر مرفوعی فعل ماضی

توضیحات	ضمیر	صیغه	توضیحات	ضمیر	صیغه
	تَ	۷	مستتر	هو	۱
	تُمَا	۸		ا	۲
	تُمَا	۹		و	۳
	تَ	۱۰	مستتر	هی	۴
	تُمَا	۱۱		ا	۵
	تُمَا	۱۲		نَ	۶

توضیحات	ضمیر	صیغه
	تُ	۱۳
	نا	۱۴

هم اندیشی

چرا استفاده از فاعل اسم ظاهر در صیغه هفتم تا چهاردهم، صحیح نیست، و باید از ضمیر استفاده شود؟

پرسش و تمرین

۱. ضمایر چهارده صیغه فعل ماضی را نام ببرید.
۲. برای هر کدام از اوزان «فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ» پنج فعل قرآنی ذکر کنید.
۳. چهارده صیغه فعل‌های «حَتَمَ، رَجِمَ، حَلَمَ» را صرف و معنا کنید.
۴. برای معانی زیر، صیغه‌های مناسب ذکر کنید.

ما یاری کردیم،	زنان راست گفتند،	من نشستم،
تو یک مرد رفتی،	شما دو مرد زدید،	ما دانستیم.
۵. اغلاط زیر را تصحیح کنید.

نَصَرُوا الرَّجَالَ، المرأتان کتبا، النساءُ عَلِمُوا، أنتما ضربتم.
۶. در آیات مبارکه ذیل، فعل‌های ماضی را مشخص کرده، صیغه و وزن هر یک را بیان کنید.
 - ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾^۲
 - ﴿وَسَكَنتُمْ فِي مَسْكِنٍ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾^۳
 - ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَجِيسَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ﴾^۴

۱. حَتَمَ يَحْتِمُ حَتْمًا و حَتَامًا الْعَمَلُ: آن کار را به پایان رسانید.

۲. مائده: ۱۲.

۳. ابراهیم: ۴۵.

۴. آل عمران: ۱۳۵.

زفتد تلویزین متون درسی حوزه های علمیہ

حالات فعل ماضی

در درس قبل با کیفیت ساخت و ضمائر فعل ماضی، آشنا شدیم و در این درس با حالات چهارگانه فعل ماضی از حیث معنا، آشنا می شویم.

فعل ماضی در زبان عربی، از جهت معنا چهارگونه است:

۱. **ماضی ساده (مطلق)**: بیان می کند که کاری یا حالتی در زمان گذشته صورت گرفته است و تا به حال در مثال ها از آن استفاده می کردیم. مانند: **ذَهَبَ زَيْدٌ** (زید رفت) و **حَسُنَ زَيْدٌ** (زید نیکو شد).
منفی ماضی ساده به دو صورت ساخته می شود:

الف) با آوردن «ما» یا «لا»ی نافی بر سر فعل ماضی.

«ما» بدون شرط بر سر فعل ماضی درآمده و معنای آن را نفی می کند. مانند: **مَا ذَهَبَ زَيْدٌ** (زید نرفت).

«لا» در صورتی بر سر ماضی داخل می شود که تکرار شود؛ یعنی دو فعل ماضی در یک جمله آمده باشد و ما بخواهیم هر دو را منفی کنیم. مانند: ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى﴾^۲.^۳ تصدیق نکرد و نماز نخواند.

ب) با آوردن «لَمْ»^۴ بر سر فعل مضارع، مانند: **لَمْ يَذْهَبْ زَيْدٌ**.

۱. صَدَقَ يَصْدُقُ صِدْقًا و صِدْقًا: راست گفت.

۲. صَلَّى يُصَلِّي صَلَاةً: نماز خواند و دعا کرد.

۳. قیامت: ۳۳.

۴. با اثر لفظی این حروف، در حالات فعل مضارع آشنا خواهید شد.

۲. **ماضی نقلی:** گاهی قبل از فعل ماضی حرف «قد» می آید قد حرف تاکید است و نشان می دهد که فعل حتماً انجام شده است. این حرف علاوه بر بیان حتمیت انجام فعل، نشان می دهد که آن فعل در گذشته نزدیک اتفاق افتاده و انجام آن، مورد انتظار بوده و اثر آن تا زمان حال باقی است. مانند: قد ذهب زید (زید رفته است)
برای نفی چنین ترکیبی از حرف «لما» و فعل مضارع استفاده می شود. مانند: **لَمَا يَذْهَبُ زَيْدٌ** (زید هنوز (تا به حال) نرفته است).

۳. **ماضی بعید:** بیان می کند که کاری یا حالتی در زمان گذشته انجام گرفته و اثرش از بین رفته است. این ماضی از ترکیب فعل «کان» با فعل ماضی ساخته می شود مانند: **زَيْدٌ كَانَ ذَهَبَ** (زید رفته بود)، **زَيْدٌ وَبَكَرٌ كَانَا ذَهَبَا** (زید و بکر رفته بودند).^۱
منفی آن با آوردن «ما» ی نافی بر سر «کان» ساخته می شود. مانند: **زَيْدٌ مَا كَانَ ذَهَبَ** (زید نرفته بود).

۴. **ماضی استمراری:** بیان می کند که کاری یا حالتی در زمان گذشته پی در پی و مستمر صورت گرفته است. این ماضی از ترکیب «کان» با فعل مضارع ساخته می شود مانند: **زَيْدٌ كَانَ يَذْهَبُ** (زید می رفت).

گاهی بین «کان» و فعل مضارع، یک یا چند کلمه فاصله می شود: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾
يَهْجُؤْنَ ﴿﴾ (آن ها کمی از شب را می خوابیدند)^۲
منفی ماضی استمراری به دو صورت ساخته می شود:

۱. گاهی قبل یا بعد از فعل «کان»، حرف «قد» نیز آورده می شود مانند: «زَيْدٌ قَدْ كَانَ ذَهَبَ» یا «زَيْدٌ كَانَ قَدْ ذَهَبَ» و گاهی اسم ظاهری بین «کان» و فعل ماضی می آورند، مانند: «كَانَ زَيْدٌ ذَهَبَ».
۲. ذاریات: ۱۷.

الف) آوردن «ما» بر سر «کان» مانند: **زیدُ ما کانَ یذهبُ** (زید نمی‌رفت).
 ب) آوردن «لا» ی نافییه بر سر فعل مضارع، مانند: **زیدُ کانَ لا یذهبُ** (زید نمی‌رفت) و ﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرِ فَعْلُوهُمْ﴾ (از کارهای ناپسندی که انجام می‌دادند، باز نمی‌ایستادند).

نکته

هر چند ساختار فعل ماضی در اصل وضع، برای بیان زمان گذشته است. اما در بعضی از موارد، زمان فعل ماضی «حال» یا «آینده» است. که در درسهای بعدی بیان خواهد شد.

معنی	مثال	منفی	مثبت	نوع ماضی
زید رفت	ذهب زید	ما + فَعَل لا + فَعَل لم + مضارع	فَعَل	ساده
زید رفته است	قد ذهب زید	لَمَّا + مضارع	قَد + فَعَل	نقلی
زید رفته بود	زید کان ذهب	ما + کان + فَعَل	کان + فَعَل	بعید
زید می‌رفت	زید کان یذهب	ما + کان + مضارع کان + لا + مضارع	کان + مضارع	استمراری

هم اندیشی

به نظر شما تفاوت معنایی روایت «سألته عن رجلٍ رَكَعٍ و سَجَدٍ . . .»^۱ با عبارت «سألته عن رجلٍ يركع و يسجد . . .» چیست؟

پرسش و تمرین

۱. جملات زیر را به عربی ترجمه کنید.

شما مردها درس نخوانده‌اید. حسن خوابیده بود، علی می‌جنگید،
بچه‌ها بازی می‌کردند، تو یک زن نگو، مادرم مرا دوست می‌داشت،
هر روز به مدرسه می‌رفتم، من نباید زده شوم، آن دو مرد نروند.

۲. جملات مثبت تمرین قبل را منفی و جملات منفی را مثبت کنید.

۳. جملات زیر را به فارسی ترجمه کنید.

﴿الْمُرْشَخ لَكَ صَدْرَكَ﴾، ﴿كَلَّوْا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾، ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ
الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾، ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ﴾

مضارع معلوم

تا کنون با مباحث فعل ماضی آشنا شدیم. در این درس با کیفیت ساخت و ضمائر فعل مضارع آشنا می شویم.

فعل مضارع، فعلی است خبری^۱ که بر معنای مستقلی دلالت می کند و مقترن به زمان حال^۲ یا آینده می باشد.

کیفیت ساخت صیغه‌ها

صیغه اول مضارع معلوم ثلاثی مجرد از صیغه اول ماضی آن گرفته می شود و دارای سه وزن است: **يَفْعَلُ، يَفْعَلُ و يَفْعُلُ**؛ مانند: **«يَعْلَمُ»**، **«يَضْرِبُ»** و **«يَحْسُنُ»** که از **«عَلِمَ»**، **«ضَرَبَ»** و **«حَسَنَ»** گرفته شده اند. برای ساختن آن ابتدا یای مفتوحه‌ای **«يَ»** بر سر صیغه اول ماضی درآورده و فاء الفعل را ساکن و لام الفعل را مضموم می کنیم.^۴

۱. گاهی افعال خبری، در مقام انشاء به کار می رود. که تفصیل آن در «بلاغت» مطرح گردیده است.

۲. مما يجب أن يعلم أن كون الحال زماناً اصطلاح عرفی لا حقیقی، إذ الماضی الذی ینتهی إلى الآن هو مبدأ المستقبل فلا یوجد زمان هو حال. (شمس الدین أحمد المعروف بديکنقوز؛ شرحان علی مراح الأرواح؛ ج ۱، ص ۴۶).
لیس المراد بالحال عند أهل العربية «الآن» وهو الزمان الفاصل بین الزمان الماضی والمستقبل بل اجزاء من أواخر الماضی وأوائل المستقبل مع ما بینهما من الآن ولهذا تسمعهم یقولون «یصلی» من قول القائل «زید یصلی» حال؛ مع أن بعض أفعال صلاته ماض وبعضها باقی. فجعلوا الصلاة الواقعة فی الآنات المتتالية واقعة فی الحال. (الصبان؛ حاشیة الصبان؛ ج ۱، ص ۵۹).

۳. عَلِمَ یَعْلَمُ عَلِماً الرَّجُلُ: آن مرد دانست و دانا شد. عَلِمَ یَعْلَمُ و یَعْلَمُ عَلِماً: علامتی روی آن گذاشت، یا آن را - با داغ کردن - علامت گذاری کرد.

۴. نحوه تعیین حرکت عین الفعل، در ادامه همین درس خواهد آمد.

سایر صیغه‌ها: صیغه دوّم تا چهاردهم - با اضافه کردن ضمیر فاعلی، تغییر حروف مضارعه و تبدیل ضمه به نون - «حسب مورد» ساخته می‌شود.

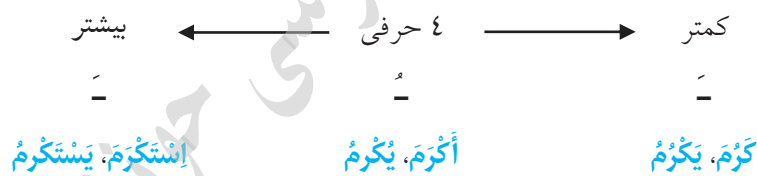
شماره صیغه	نحوه ساخت	مثال و ترجمه ^۱
۱	سَتَر ← ی + ت + ء	یَسْتَرُ (آن یک مرد) می پوشاند
۲	یَسْتُرُ ← ء + ان	یَسْتُرَانِ (آن دو مرد) می پوشانند
۳	یَسْتُرُونَ ← و ن	یَسْتُرُونَ (آن مردان) می پوشانند
۴	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	تَسْتُرُ (آن یک زن) می پوشاند
۵	یَسْتُرُ ← ء + ان	تَسْتُرَانِ (آن دو زن) می پوشانند
۶	یَسْتُرُ ← ء + ن	یَسْتُرْنَ (آن زنان) می پوشانند
۷	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	تَسْتُرُ (تو یک مرد) می پوشانی
۸	یَسْتُرُ ← ء + ان	تَسْتُرَانِ (شما دو مرد) می پوشانید
۹	یَسْتُرُونَ ← و ن	تَسْتُرُونَ (شما مردان) می پوشانید
۱۰	یَسْتُرُ ← ِ + ین	تَسْتُرِینِ (تو یک زن) می پوشانی
۱۱	یَسْتُرُ ← ء + ان	تَسْتُرَانِ (شما دو زن) می پوشانید
۱۲	یَسْتُرُ ← ء + ن	تَسْتُرْنَ (شما زنان) می پوشانید
۱۳	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	أَسْتُرُ (من) می پوشانم
۱۴	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	نَسْتُرُ (ما) می پوشانیم

۱. الف) ترجمه فعل مضارع، به صورت زمان حال، بیان شده است.

ب) در صیغه‌هایی که حرف مضارعه آن‌ها تغییر می‌کنند، این تغییرات به صورت «اعمال شده» به نمایش در آمده است.

تذکر

۱. با اندکی دقت درمی‌یابید، فعل «تَسْتُرُ» بین صیغه‌های ۷، ۴ و فعل «تَسْتُرَانِ» بین صیغه‌های ۱۱، ۸ و ۵ مشترک است که راه تشخیص صیغه مورد نظر، استفاده از قرائن است.
۲. حروفی که در اول صیغه‌های مضارع قرار می‌گیرند (ی، ت، ا، ن) «حروف مضارعه» یا «حروف أَتَيْنَ» نامیده می‌شوند. این حروف در مضارعی که ماضی آن چهارحرفی باشد (اعم از اصلی و زاید) مضموم و در مضارعی که ماضی آن کمتر از چهار حرف یا بیشتر از آن باشد، مفتوح هستند.



۱. إِنَّ للمضارع حکمین حکماً باعتبار أوله و حکماً باعتبار آخره. فأمّا حکمه باعتبار أوله فإنه يضمّ تارة ويفتح أخرى فيضم ان كان الماضي أربعة أحرف سواء كانت كلها أصولاً نحو «دَخَرَجَ يُدَخِرُ» أو كان بعضها أصلاً وبعضها زائداً نحو «اَكْرَمَ يُكْرِمُ» ويفتح إن كان الماضي أقلّ من الأربعة أو أكثر منها فالأول نحو «ضَرَبَ يَضْرِبُ» والثاني نحو «اِنْطَلَقَ يَنْطَلِقُ» وأمّا حکمه باعتبار آخره فإنه تارة يبيني على السكون وتارة يبيني على الفتح وتارة يعرب. ر.ک: جمال الدين ابن هشام؛ شرح قطر الندى و بل الصدى؛ ج ۱، ص ۳۳.

ابو محمد جمال الدين عبدالله بن يوسف بن احمد بن عبدالله بن هشام الانصاری در سال ۷۰۸ هـ.ق در قاهره به دنیا آمد. سلسله نسبت او به قبیله خزرج از انصار پیامبر اکرم ﷺ می رسد و نسبت انصاری وی از همین جاست. شاگرد محمد بن سراج و تاج الدین تبریزی بود. در نحو شهرتی عظیم به دست آورد و سرآمد همگان شد. وی همانند سلف خود ابن مالک، در راه رسیدن به مقاصد خویش از تغییر مذهب ابائی نداشته است. نخست حنفی مذهب بود سپس به مذهب شافعی روی آورد و چون در مدارس شافعی به مقام شایسته ای نرسید به مذهب حنبلی گرایید تا بتواند در مدارس حنبلیان به مقام استادی دست یابد وی تقریباً همه شهرت خود را مدیون کتاب «مغنی» خویش است. از مهمترین تالیفات وی «مغنی اللیب عن کتب الاعاریب»، «اوضح المسالک الی الفیه ابن مالک»؛ «شذور الذهب فی معرفة کلام العرب» و «قطر الندی و بلّ الصدی» است.

صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (يَفْعَلُ، يَفْعَلُ) نیز مشابه (يَفْعُلُ) است:

يَفْعَلُ، يَفْعَلَانُ، يَفْعَلُونَ
تَفْعَلُ، تَفْعَلَانُ، تَفْعَلُونَ
يَفْعُلُ، تَفْعِلَانُ، يَفْعِلُونَ
تَفْعِلُ، تَفْعِلَانُ، تَفْعِلُونَ
أَفْعِلُ، نَفْعِلُ

و همین‌طور «يَفْعُلُ».

حرکت عین الفعل

مضارع «فَعَلَّ» در اغلب موارد سماعی^۱ و دارای سه احتمال «يَفْعَلُ، يَفْعِلُ، يَفْعُلُ» است که برای تعیین هر یک از این احتمالات باید به «لغت‌نامه» مراجعه کرد.

مضارع «فَعِلَّ» در مثال واوی^۲، غالباً^۳ بر وزن «يَفْعِلُ» است^۴ مانند: وَرَثَ يَرِثُ؛ و در غیر افعال مثال واوی، مفتوح العین است. مانند: سَمِعَ يَسْمَعُ. و در چهار فعل «حَسِبَ، نَعِمَ، يَنْسُ،

۱. برای آگاهی از موارد قیاسی آن، رجوع کنید به شرح شافیه، ج ۱، ص ۱۱۴ تا ۱۳۸.

۲. فعلی که فاء الفعل آن حرف عله «واو» است.

۳. مضارع بعضی از افعال مثال واوی فقط مفتوح العین آمده است. مانند: وَسِعَ يَسِعُ و در برخی دو حالت فتح و کسر عین الفعل مجاز است. مانند: وَرَعُ يَرَعُ؛ يَرَعُ و يَوْرَعُ.

۴. اعلم أن القياس في مضارع فعل المكسور العين فتنحها، وجاءت أربعة أفعال من غير المثال الواوی، يجوز فيها الفتح والكسر، و الفتح أقيس، و هي: حَسِبَ يَحْسِبُ وَنَعِمَ يَنْعِمُ، وَيَنْسُ يَنْسُ، وَيَبِسَ يَبِسُ، وَقَدْ جَاءَتْ أفعال من المثال الواوي لم يرد في مضارعها الفتح، هي: وَرَثَ يَرِثُ، وَثَقَ يَثِقُ، وَوَقَّ يَمُقُّ، وَوَقَّ يَفِقُّ، وَوَرِمَ يَرِمُ، وَوَلِيَ يَلِي، وَجَاءَ كَلِمَتَانِ رَوِي فِي مَضَارِعِهِمَا الْفَتْحَ، وَهُمَا: وَرَى الزَّنْدَ يَرِي، وَبَقِيَ يَبْقَى. رضي الدين الاسترآبادي؛ شرح شافيه ابن الحاجب؛ ج ۱، ص ۱۳۵.

۵. حَسِبَ يَحْسِبُ حَسَبًا: دارای حسب و گوهره نیکو شد. حَسَبَ يَحْسِبُ حَسْبًا و حَسَابًا: آن را شمرد. حَسَبَ يَحْسِبُ و يَحْسِبُ حَسْبَانًا و مَحْسَبَةً: آن را گمان کرد.

۶. يَنْسُ يَنْسُ و يَنْسُ يَنْسُ مِنْهُ: از او نومید شد. دل بر کند.

ییس^۱ مضارع آنها علاوه بر یفعل، بر وزن یفعل نیز آمده است، البته «یفعل» طبق قاعده و مشهورتر از کسر عین الفعل است. و در قرآن نیز بدین گونه آمده است. ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾^۲

مضارع «فعل» نیز قیاسی و مضموم العین است مانند: حَسُنَ بِحُسْنٍ. و فقط افعال لازم بر این وزن می آیند.

باب‌های ثلاثی مجرد

فعل ثلاثی مجرد (با توجه به حرکت عین الفعل در ماضی و مضارع) دارای شش صورت است^۴ که به هر یک از آنها «باب» می گویند.

برای هر یک از ابواب ثلاثی مجرد، «رمزی» قرار دارد که اولین حرف مشهورترین فعل آن باب است. در برخی از موارد، از این رموز برای نشان دادن ابواب فعل‌ها استفاده می‌شود؛ مانند: جَرَحَهُ جَرْحًا م. رمز «م» دلالت می‌کند که این فعل، همانند «مَنَعَ يَمْنَعُ» بر وزن «فَعَلَ يَفْعَلُ» می‌آید.

۱. فَعَلَ يَفْعَلُ مانند مَنَعَ يَمْنَعُ رمز آن، حرف «م»

۲. فَعَلَ يَفْعَلُ مانند صَرَبَ يَصْرِبُ رمز آن، حرف «ض»

۳. فَعَلَ يَفْعَلُ مانند نَصَرَ يَنْصُرُ رمز آن، حرف «ن»

۱. يَيْسُ يَيْبِسُ وَيَبْسُ يَيْبَسُ: رطوبتش را از دست داد. خشک شد.

۲. خَلَدَ يَخْلُدُ خُلُودًا: دوام پیدا کرد، دائمی شد.

۳. همزه: ۳.

۴. للفعل الثلاثي المجرد ستة أوزان سماها علماء الصرف أبواب الثلاثي المجرد وجمعوها فقالوا:

فَتَحَّ ضَمٌّ فَتَحٌ كَسْرٌ فَتَحْتَانِ كَسْرٌ فَتَحٌ ضَمٌّ ضَمٌّ كَسْرَتَانِ

کلمه اول، حرکت عین الفعل ماضی و کلمه دوم، حرکت عین الفعل مضارع را بیان می‌کند؛ برای مثال: فَتَحٌ ضَمٌّ، یعنی باب فَعَلَ يَفْعَلُ، مثل نَصَرَ يَنْصُرُ. ر.ک: دکتر محمد عبدالله؛ مباحث فی علم الصرف: ص ۲۷؛

۴. **فَعِلٌ يَفْعَلُ** مانند **سَمِعَ يَسْمَعُ** رمز آن، حرف «س»
 ۵. **فَعِلٌ يَفْعَلُ** مانند **حَسِبَ يَحْسِبُ** رمز آن، حرف «ح»
 ۶. **فَعَلٌ يَفْعَلُ** مانند **كَبُرَ يَكْبُرُ** رمز آن، حرف «ك»

نکته

گاهی یک ماده در بیش از یک باب استعمال شده است.^۲ مانند:

زَعَمَ^۳ َءٌ؛ حَسِبَ َءٌ و حَسِبَ َءٌ و حَسِبَ َءٌ؛ عَلِمَ َءٌ و عَلِمَ َءٌ؛ رَضَعَ َءٌ و رَضَعَ َءٌ؛
 طَهَّرَ َءٌ و طَهَّرَ َءٌ

در ذیل، جهت آشنایی بیشتر فراگیران، نمونه‌های متعددی از هر يك از ابواب ثلاثی مجزّد ذکر شده است:

۱. **كَبُرَ يَكْبُرُ** فَلَانًا بِالسَّنِّ: سن و سالش از فلانی بیشتر شد. **كَبُرَ يَكْبُرُ** كَبْرًا فِي الْقُدْرِ: و الا مقام شد، تنومند شد.

۲. این موارد از طریق مراجعه به لغت به دست می‌آید.

۳. **زَعَمَ يَزْعُمُ** و **يَزْعُمُ زَعَامَةً عَلَى الْقَوْمِ**: فرمانده و رهبر آن قوم شد. **زَعَمَ يَزْعُمُ** و **يَزْعُمُ زَعْمًا**: سخن حق و درست یا باطل و نادرست گفت (مشکوک)

۴. **حَسِبَ يَحْسِبُ حَسِبًا و حَسَابًا َءٌ**: آن را شمرد. **حَسِبَ يَحْسِبُ و يَحْسِبُ حِسْبَانًا و مَحْسَبَةً َءٌ**: آن را گمان کرد. **حَسِبَ يَحْسِبُ حَسْبًا**: دارای حسب و گوهره نیکو شد.

۵. **عَلِمَ يَعْلَمُ و يَعْلَمُ عِلْمًا َءٌ**: علامتی روی آن گذاشت، یا آن را - با داغ کردن - علامت‌گذاری کرد. **عَلِمَ يَعْلَمُ عِلْمًا الرَّجُلُ**: آن مرد دانست و دانا شد.

۶. **طَهَّرَ يَطْهَرُ و يَطْهَرُ طَهْرًا و طَهْرًا َءٌ**: پاک و پاکیزه شد.

باب فَعَلَ يَفْعَلُ

جَعَلَ^۱ يَجْعَلُ خَضَعَ^۲ يَخْضَعُ خَدَعَ^۳ يَخْدَعُ
جَحَدَ^۴ يَجْحَدُ رَضَعَ^۵ يَرْضَعُ دَبَحَ^۶ يَدْبَحُ

باب فَعَلَ يَفْعَلُ

كَتَرَ^۷ يَكْتَرُ سَفَكَ^۸ يَسْفِكُ حَلَفَ^۹ يَحْلِفُ
مَلَكَ^{۱۰} يَمْلِكُ حَبَسَ^{۱۱} يَحْبِسُ عَدَلَ^{۱۲} يَعْدِلُ

۱. جَعَلَ يَجْعَلُ جَعْلًا هُ: آن را درست کرد و ساخت. آن را آفرید. آن را قرار داد.
۲. خَضَعَ يَخْضَعُ خُضُوعًا: فروتنی و خضوع کرد و آرام گرفت.
۳. خَدَعَ يَخْدَعُ خِدْعًا هُ: او را گول زد.
۴. جَحَدَ يَجْحَدُ جُحُودًا هُ: به او کفر ورزید. او را تکذیب کرد.
۵. رَضَعَ يَرْضَعُ وَرَضَعَ يَرْضَعُ وَرَضَعًا وَرَضَاعَةَ الْوَلَدِ أُمَّهُ: بچه (انسان یا حیوان) پستان مادر را مکید.
۶. دَبَحَ يَدْبَحُ دَبْحًا هُ: آن را شکافت. سرش را برید.
۷. كَتَرَ يَكْتَرُ كَثْرًا الْمَالِ: مال را جمع آوری و ذخیره کرد.
۸. سَفَكَ يَسْفِكُ سَفْكًَا الْمَاءِ أَوِ الدَّمِ: آب یا خون را ریخت.
۹. حَلَفَ يَحْلِفُ حَلْفًا وَ مَحْلُوفًا بِاللَّهِ: به خدا سوگند یا کرد.
۱۰. مَلَكَ يَمْلِكُ مَلَكًا وَ مَمْلَكَةً وَ مَمْلِكَةَ الشَّيْءِ: دارای آن چیز شد، صاحب و مالک آن شد.
۱۱. حَبَسَ يَحْبِسُ حَبْسًا وَ مَحْبَسًا عَنِ الشَّيْءِ: او را از آن چیز بازداشت و منع کرد.
۱۲. عَدَلَ يَعْدِلُ عَدْلًا السَّهْمِ: تیر را راست کرد. عَدَلَ فَلَانًا بَزِيدٍ: میان فلانی و زید مساوات برقرار کرد.

باب فَعَلَ يَفْعُلُ

بَسَطَ ۱ يَبْسُطُ زَعَمَ يَزْعُمُ بَطَلَ ۲ يَبْطُلُ
حَسَرَ ۳ يَحْسُرُ سَكَنَ ۴ يَسْكُنُ خَلَدَ يَخْلُدُ

باب فَعَلَ يَفْعُلُ

فَزَعَ ۵ يَفْزَعُ قَنَطَ يَقْنُطُ لَبَسَ ۶ يَلْبَسُ
كَرِهَ ۷ يَكْرَهُ لَحِقَ ۸ يَلْحَقُ خَسِرَ ۹ يَخْسِرُ

باب فَعَلَ يَفْعُلُ

نَعِمَ يَنْعِمُ بَيْسَ يَبِيسُ يَبِيسَ يَبِيسُ

۱ . بَسَطَ يَبْسُطُ بَسَطاً الرَّجُلُ : آن مرد را خوشحال کرد. بَسَطَ يَبْسُطُ بَسَطاً الْيَدَ: دست دراز کرد.

۲ . بَطَلَ يَبْطُلُ بَطْلاً وَ بَطُولاً: ضایع شد. از بین رفت.

۳ . حَسَرَ يَحْسُرُ حَسْراً النَّاسَ : مردم را گرد آورد و جمع کرد.

۴ . سَكَنَ يَسْكُنُ سَكْناً وَ سَكْنَى الدَّارِ وَ فِي الدَّارِ: در آن خانه سکونت کرد. سَكَنَ يَسْكُنُ سَكُوناً إِلَيْهِ: به او آرامش یافت. سَكَنَ يَسْكُنُ سَكُوناً: فقیر و مستمند شد.

۵ . فَزَعَ يَفْزَعُ فَزَعاً إِلَيْهِ: به او پناه برد.

۶ . لَبَسَ يَلْبَسُ لَبْساً عَلَيْهِ الْأَمْرَ: آن مطلب را بر او پیچیده و مشتبه و نا مفهوم کرد. لَبَسَ يَلْبَسُ لَبْساً الثَّوْبَ: جامه پوشید.

۷ . كَرِهَ يَكْرَهُ كَرْهاً وَ كَرْهاً وَ كَرْهاً وَ كَرْهاً وَ كَرْهاً الشَّيْءَ: از آن چیز بدش آمد.

۸ . لَحِقَ يَلْحَقُ لِحْقاً فَلاناً وَ بِفِلانٍ : به فلانی رسید، به او پیوست.

۹ . خَسِرَ يَخْسِرُ خَسْراً وَ خَسَارَةً وَ خُسْراناً: زیان کرد، خسارت دید

باب فَعْلٌ يَفْعُلُ^۱

طَهَّرَ يَطْهَرُ بَعَدَ يَبْعُدُ كَمَلَ يَكْمُلُ
كَبَّرَ يَكْبُرُ كَثُرَ يَكْثُرُ قَرَّبَ يَقْرُبُ

نکته

۱. ضمایر مرفوعی فعل مضارع عبارتند از:

توضیحات	ضمیر	صیغه
استتار وجوبی	انت	۷
	ا	۸
	و	۹
	ی	۱۰
	ا	۱۱
	ن	۱۲

توضیحات	ضمیر	صیغه
استتار جوازی	هو	۱
	ا	۲
	و	۳
استتار جوازی	هی	۴
	ا	۵
	ن	۶

توضیحات	ضمیر	صیغه
استتار وجوبی	أنا	۱۳
استتار وجوبی	نحن	۱۴

۱. افعال مستعمل در این باب، بسیار کم‌اند.
۲. بَعَدَ يَبْعُدُ بَعْدًا و بَعَدَ يَبْعُدُ بَعْدًا: دور شد.
۳. كَمَلَ يَكْمُلُ و كَمَلَ يَكْمُلُ كَمَالًا: کامل شد.
۴. كَثُرَ يَكْثُرُ كَثْرَةً: زیاد شد.
۵. قَرَّبَ يَقْرُبُ و قَرَّبَ يَقْرُبُ قُرْبًا و قُرْبَانًا: نزدیک شد.

۲. فعل مضارع، هنگام تجرد از عوامل، مرفوع است. در صیغه‌های ۱۴، ۱۳، ۷، ۴، ۱ «ضمّه» لام‌الفعل و در سایر صیغه‌ها (به جز ۱۲ و ۶) «ن» علامت رفع است که به آن «نون عوض رفع» می‌گویند.

هم‌اندیشی:

موارد قیاسی حرکت عین الفعل مضارع «فعل» کدامند.

پرسش و تمرین

۱. «استتار وجوبی» ضمیر را در فعل مضارع، با ذکر مثال توضیح دهید.
۲. با مراجعه به کتاب لغت، باب یا ابواب هر یک از افعال زیر را مشخص کنید.
بغض بیغض، حسد یحسد، أنس یأنس، لعب یلعب، فرغ یفرغ، کرب یکرب، سفه یسفه، تعب یتعب.
۳. چهارده صیغه فعل‌های زیر را صرف و ضمائر آنها را مشخص کنید.

يَخْتِمُ، يَعْلَمُ، يَكْفُرُ

۴. صیغه، ضمیر، وزن و معنای فعل‌های زیر را بیان کنید.

تَنْصُرُونَ، تَشْهَدَانِ، يَرْحَمَانِ، أَعْفِرُ، تَقْتُلِينَ

۵. برای معانی زیر صیغه‌های مناسب بسازید.

مردان می‌روند،	زنان می‌نویسند،
تو(یک زن) یاری می‌کنی.	ما عبادت می‌کنیم،

۶. در عبارات شریفه زیر فعل‌های **مضارع** را مشخص کرده، صیغه و وزن هر یک را بیان کنید.

﴿... ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ﴾^۱

﴿أَهْمَرُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۳

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا﴾^۴

﴿يَا كَمِيلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِّنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ﴾^۶

۱. آل عمران: ۵۵.

۲. قَسَمَ يَقْسِمُ قَسَمًا الشَّيْءَ: آن چیز را بخش بخش و قسمت کرد.

۳. زخرف: ۳۲.

۴. نحل: ۷۳.

۵. حَرَسَ يَحْرُسُ حِرْسًا هُ: از او حراست کرد، آن را حفظ و نگهداری کرد.

۶. نهج البلاغه؛ حکمت ۱۴۷. کمیل! دانش بهتر از مال است چرا که دانش، تو را پاسبان است و تو مال را نگهبان.

زفتد تلویزین متون درسی حوزه های علمیہ

حالات فعل مضارع

در درس گذشته با کیفیت ساخت و ضمائر در فعل مضارع آشنا شدیم. در این درس با ویژگی‌ها و حالات مختلف فعل مضارع، آشنا می‌شویم.

مقدمه:

فعل مضارع در اصل^۱ دارای ویژگی‌ها و خصوصیات ذیل است:

- میان حال و آینده مشترک است.^۲

- مثبت است.

- معنای آن خبری است.

- مرفوع است.

- معنا را به صورت ساده و بدون تأکید بیان می‌کند.^۳

۱. «اصل» یعنی به خودی خود و بدون حضور عامل خاصی.

۲. در مورد زمان فعل مضارع، اقوالی مطرح است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

الف) این فعل، مشترک بین زمان حال و آینده است.

ب) وضع برای «حال» شده است. و برآن، دو استدلال شده است: ۱. با توجه به اینکه هنگام تجزیه از قرائن، فعل مضارع حمل بر زمان «حال» می‌شود، پس استعمال آن در زمان حال به صورت «حقیقت» و در زمان مستقبل به صورت «مجاز» است. ۲. برای خصوص زمان گذشته، فعل ماضی و برای زمان آینده، فعل امر وضع شده است؛ لذا شایسته است برای خصوص زمان حال نیز فعلی وضع شود که همان مضارع است.

۳. مبحث تأکید فعل مضارع در جای خود خواهد آمد.

گاهی به اول یا آخر فعل مضارع چیزی افزوده می‌شود که برخی از ویژگی‌ها و خصوصیات مذکور را تغییر می‌دهد در اینجا به بررسی هر یک از آن‌ها خواهیم پرداخت.

حالت اول: مضارع حال و استقبال

فعل مضارع؛ مشترک میان زمان حال و آینده است. ولی هر گاه در اول آن، لام مفتوحه (ل) درآید، مختص به حال می‌شود. مانند: **لَيَضْرِبُ** (دارد می‌زند)، و اگر یکی از حروف «سین» یا «سوف»^۱ درآید، به زمان آینده اختصاص پیدا می‌کند. مانند: **سَيَضْرِبُ** یا **سَوْفَ يَضْرِبُ** (خواهد زد). کما اینکه با درآمدن برخی حروف مانند «لم» و «لما» به زمان گذشته دلالت می‌کند.

نکته

۱. برخی الفاظ دیگر مانند: **ما نافية**، **إن نافية** و **ليس**، نیز زمان مضارع را مختص به حال می‌کنند.
۲. ادات نصب (أَنْ - لَنْ - كَيْ - أَذَنْ) و بعضی از جوازم (لام امر - لای نهی - اِنْ شرطیه - مَنْ - ما و... و) و (نون تأکید) و (هل استفهامیه) نیز معنای مضارع را مختص به آینده می‌کنند.

حالت دوم: مضارع منفی

فعل مضارع، به خودی خود «مثبت» است. اما اگر بر اوّل فعل مضارع، «ما» و «لا» و «إن» نافیّه درآید، آن را منفی می‌کند. مانند: **مَایَضْرِبُ** یا **لَایَضْرِبُ** (نمی‌زند).

قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ﴾^۲ . **لَمَّا** و **لَنْ** نیز فعل مضارع را منفی می‌کند.

۱. «سین» برای آینده نزدیک و «سوف» برای آینده دور است.

۲. انبیاء: ۱۱۱.

حالت سوم: مضارع انشائی

فعل مضارع، خبری است^۲، و از تحقق چیزی خبر می‌دهد ولی در مواردی، مثلاً چنانچه بر سر آن، حروف استفهام مانند: «أ» و «هَلَّ» درآید، معنای آن را به انشایی - که در این جا سؤال است - تبدیل می‌کند. مانند: **أَتَذْهَبُ** (آیا می‌روی؟)

حالت چهارم: مضارع منصوب و مجزوم

صیغه‌های مضارع معرب، در صورت نداشتن عامل جزم و نصب^۳، دارای اعراب رفع است که به آن «مضارع مرفوع» می‌گویند، مانند: **يَضْرِبُ**. علامت رفع در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ «ضمه» است (ضمه در فعل ناقص، مقدر است). مانند: **يَضْرِبُ، يَزِمِي، يَدْعُو، يَخْشِي**. علامت رفع در سایر صیغه‌های مضارع معرب^۴، «نون» می‌باشد، مانند: **يَضْرِبَان**.
مضارع منصوب: اگر بر فعل مضارع، حروف ناصبه داخل شوند آن را منصوب می‌کند، مانند: **أَنْ يَضْرِبَ**.

حروف ناصبه عبارتند از: **أَنْ، لَنْ، كَيْ، إِذَنْ**.

علامت نصب در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ «فتحه» می‌باشد. مانند: **أَنْ يَضْرِبَ**.
علامت نصب در سایر صیغه‌های مضارع معرب، «حذف نون» است، مانند: **أَنْ يَضْرِبَا**.

۱. فعل ماضی و مضارع خبری و فعل امر انشائی است.

۲. جملات خبریه، جملاتی هستند که قابل صدق و کذب هستند. زیرا «خارج» دارند، بخلاف جملات انشاییه که چون «خارج» ندارند و به محض «انشای لفظ» ایجاد می‌شوند، قابل صدق و کذب نیستند.

۳. بررسی عوامل نصب و جزم و تاثیرات آنها، بر عهده علم نحو است.

۴. دو صیغه جمع مؤنث، مبنی بوده و تغییر نمی‌کنند.

۵. فتحه در ناقصی که آخر آن «الف» منقلب است (ناقص الفی) مقدر است. مانند: **أَنْ يَزِمِي، أَنْ يَدْعُو، أَنْ يَخْشِي**.

مضارع مجزوم: اگر بر فعل مضارع، عوامل جزم داخل شوند آن را مجزوم می‌کنند. مانند: **لَمْ يَضْرِبْ.**

عوامل جزم بر دو نوع‌اند:

الف) فقط یک فعل را جزم می‌دهند که عبارتند از: **لَمْ، لَمَّا، لام امر، لای نهی.**

ب) دو فعل را جزم می‌دهند که به «ادوات شرط» معروفند. مانند: **إِنْ، مَنْ، ما، مَهْمَا، مَتَى**

و ...

علامت جزم در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارعی که لام الفعل آن حرف عله نباشد، «حذف ضمه» و در مضارع ناقص^۱، «حذف لام الفعل» است.^۲

علامت جزم در سایر صیغه‌های مضارع معرب، «حذف نون» است.

تذکر

در برخی صیغه‌های اجوف مجزوم تغییراتی به وجود می‌آید که در ضمن مباحث معتل و مضاعف در درس‌های بعدی خواهد آمد. و در این قسمت تاکید بر **فعل سالم** است.

۱. با تعریف اصطلاحاتی مانند ناقص، اجوف، سالم در صرف ۱ آشنا شده‌اید. برای یادآوری مجدداً به آن رجوع کنید.

۲. فَالْأَلْفَ أَنْو فِيهِ غَيْرَ الْجَزْمِ وَأَبْدُ نَصَبِ مَا كَ «يَدْعُو يَوْمِي»
وَالرُّفْعَ فِيهِمَا أَنْو، وَأَحْذِفْ جَازِماً ثَلَاثَهُنَّ، تَقْضِ حُكْماً لَازِماً
و حَاصِلُ مَا ذَكَرَهُ: أَنَّ الرُّفْعَ يَقْدَرُ فِي الْأَلْفِ وَالْوَاوِ وَالْيَاءِ وَأَنَّ الْجَزْمَ يَظْهَرُ فِي الثَّلَاثَةِ بِحَذْفِهَا وَ أَنَّ النَّصْبَ يَظْهَرُ فِي الْيَاءِ وَالْوَاوِ، وَيَقْدَرُ فِي الْأَلْفِ.
ر.ک: شرح ابن عقيل بر الفيه ابن مالک، ج ۱، ص ۸۵.

هم اندیشی

تغییرات لفظی و معنایی «فعل مضارع» در حالات چهارگانه مذکور در درس را مشخص کنید.

پرسش و تمرین

۱. منظور از جمله خبری و انشائی چیست؟
۲. چهارده صیغه فعل مضارع «ینصُر» را در حالت «منصوبی» و «مجزومی» صرف نمایید.
۳. علت مجزوم و منصوب شدن فعل‌های مضارع را در جملات شریفه ذیل بیان نموده، علامت جزم و نصب آن را بنویسید.

﴿إِنْ نَصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾^۱

﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ﴾^۲

الامام علیؑ: «لَا تَضْمَنْ^۳ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَى الْوَفَاءِ بِهِ»^۴.

۱. محمد: ۷.

۲. نور: ۲۷.

۳. ضَمِنَ يَضْمَنُ ضَمَانًا و ضَمَانًا: محتوی آن شد، آن را در خود جای داد. ضَمِنَ يَضْمَنُ ضَمَانًا و ضَمَانًا الشیء و به: ضامن آن چیز شد.

۴. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۰۱.

زفتد تلویزین متون درسی حوزه های علمیہ

مجاز در افعال

در این درس؛ مهمترین مواردی که فعل ماضی یا مضارع در غیر معنای اصلی شان به کار رفته‌اند، بیان می‌شود.

گذشت که فعل ماضی وضعاً و حقیقتاً بر زمان گذشته و فعل مضارع بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند؛ اما گاهی این افعال، با وجود قرائنی، مجازاً در زمانی غیر از زمان اصلی خود که برای آن وضع شده‌اند به کار رفته‌اند که توجه به این موارد، در فهم صحیح جملات و به تبع آن، در ترجمه صحیح آن‌ها نقش بسیار مهمی دارد.^۱

الف) مهم‌ترین مواردی که فعل ماضی به معنای حال یا آینده^۲ به کار رفته است، عبارتند از:

۱. صیغ عقود؛ مانند: **أَنْكَحْتُ**، **بِعْتُ** و... .
۲. معنای طلب؛ مانند: **رَحِمَكَ اللَّهُ** .^۳

۱. ر.ک: نحو وافی، ج ۱، ص ۵۰ و شرح کافیه، مبحث ماضی.

۲. ماضی در صیغ عقود به معنای حال و در سایر موارد معنای آینده است.

۳. **أَنْكَحْتُ الْمَرْأَةَ**: آن زن را به ازدواج او در می‌آورم.

۴. خداوند تو را ببخشد. فعل ماضی در معنای «دعا» به کار رفته است.

۳. بعد از «اذا» و ادوات شرط جازم؛ مانند: ﴿وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا...﴾^۱؛ ﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا﴾^۲.
۴. بعد از «حَيْثُ»؛ مانند: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۳.
۵. بعد از موصول؛ مانند: ﴿إِلَّا الدِّينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ...﴾^۴.
۶. بعد از «كَلِمًا»؛ مانند: ﴿... كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلَّتِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...﴾^۵.
۷. بعد از همزه تسویه^۶؛ مانند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۷.

(ب) مهم‌ترین مواردی که فعل مضارع به معنای گذشته به کار رفته است، عبارتند از:

۱. بعد از «كان»؛ مانند: ﴿وَنَجِّنَهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْفَبْتِثَ﴾^۸.

۱. روم: ۳۶.

۲. طه: ۱۰۰.

۳. بقره: ۱۴۹.

۴. مائده: ۳۴.

۵. نساء: ۵۶.

۶. ويحتمل المضى والاستقبال بعد «همزة التسوية...» وبعد «كَلِمًا» و«حَيْثُ» أَنْ فِي الثَّلَاثَةِ رَائِحَةَ الشَّرْطِ... وكذا إذا كان صلة لموصول عام... ر.ك: رضى الدين الاسترآبادى؛ شرح كافيته ابن حاجب: ج ۴، ص ۱۰ و ۲۵.

ابو عمرو جمال الدين عثمان بن عمر مشهور به ابن حاجب، نحوى و فقيه مالكى در سال ۵۷۰ هـ. ق متولد شد. در اصل ایرانی بوده است. خاندان وی احتمالاً از كردان ساكن دونه (قریه‌ای در همدان) بوده‌اند. ابن حاجب در اسنا (شهری در منطقه صعيد مصر) به دنیا آمد. در ادبیات شاگرد شاطبی، و گویا زمخشری بوده است. در روزگار او جدال میان دو مکتب بصره و کوفه فروکش کرده بود و کسی نسبت به این یا آن مکتب تعصبی به خرج نمی‌داد. دو کتاب «الشافیة» (در صرف) و «الكافیة» (در نحو) او را به شهرت رساند.

۷. بقره: ۶.

۸. انبیاء: ۷۴.

۲. بعد از «لَوْ» شرطیه؛ مانند: ﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا...﴾^۱
۳. بعد از «إِذ»؛ مانند: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ...﴾^۲
۴. بعد از «لَمْ»؛ مانند: ﴿لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُرَكِدْ﴾^۳
۵. بعد از «لَمَّا»؛ مانند: ﴿...وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۴
۶. عطف فعل مضارع بر ماضی؛ مانند: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً...﴾^۵

نکته:

۱. موارد تغییر زمان صیغه ماضی و مضارع در تمام موارد فوق دائمی نیست. بلکه چه بسا در برخی از این موارد صیغه فعل در زمان اصلی خود به کار برود مانند: نصرتُ الذي جائني أمس.
۲. فعل ماضی بر امر موجود و قطعی دلالت می کند. از این رو می توان از مسأله ای که قطعاً در آینده تحقق می یابد با صیغه ماضی حکایت نمود. مانند تعبیر «فزع» در آیه کریمه ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُزِعَ مَن فِي السَّمَوَاتِ﴾^۶ واز این رو بر فعل مضارع عطف گردیده است. و یا تعبیر

۱. واقعه: ۷۰.

۲. احزاب: ۳۷.

۳. اخلاص: ۳.

۴. حجرات: ۱۴.

۵. حج: ۶۳.

۶. نمل: ۸۱.

به کار رفته در آیه مبارکه ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^۱ که هر چند زمان وقوع فتح آینده است، اما به خاطر قطعی بودنش گویا موجود شده و تعبیر به صیغه ماضی شده است، و از همین نمونه است آیه کریمه: ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا. . .﴾^۲ و همچنین است می توان در این گونه موارد صیغه مضارع را به کار برد و آن را به منزله ماضی دانست. مانند آیه کریمه: ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾^۳

هم اندیشی

زمان فعل در آیه مبارکه: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^۴ چیست؟

۱. فتح: ۱.

۲. اعراف: ۴۴.

۳. تکف «رب» ب «ما» فتدخل على الفعل الماضي خاصة لأنه تحقق فأما قوله تعالى «رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» وقع المستقبل هنا لأنه مقطوع بوقوعه إذ أنه خبرٌ من الله تعالى فجري مجري الماضي في تحققه. اللباب في علل البناء والاعراب؛ ابوالبقاء عكبري؛ ج ۱، ص ۳۶۷.

۴. حجر: ۲.

۵. مائده: ۶۷.

پرسش و تمرین

۱. با توجه به قرائن موجود، افعال عبارات شریفه ذیل را **معنی** کنید.

﴿... كَلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ...﴾^۱

﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ...﴾^۲

﴿... وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾^۳

﴿الَّذِي جَعَلَ الْأَرْضَ مِهْنًا﴾^۴

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾^۵

﴿وَلَوْ يَعْلَمُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَلَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ...﴾^۶

﴿أَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تُنزِلُ عَلَيْكُمْ فَلَكُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾^۷

۱. بقره: ۲۵.

۲. هود: ۹۸.

۳. بقره: ۱۶۵.

۴. نبأ: ۶.

۵. زلزله: ۱.

۶. یونس: ۱۱.

۷. مومنون: ۱۰۵.

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ



امر معلوم



تا کنون با کیفیت ساخت و برخی احکام فعل ماضی و مضارع آشنا شدیم. در این درس با کیفیت ساخت صیغه‌های مختلف فعل امر آشنا می‌شویم.

فعل امر، فعلی است که بر طلب ایجاد معنایی در زمان آینده دلالت می‌کند.^۱
فعل امر نیز مانند ماضی و مضارع چهارده صیغه دارد. هر کدام از صیغه‌های امر از همان صیغه مضارع و به روش زیر گرفته می‌شود:

ساخت امر در صیغه‌های غایب و متکلم

در صیغه‌های **غایب** و **متکلم**، لام مکسوری که به آن «لام امر» می‌گویند به اول صیغه‌های مضارع اضافه کرده و علایم رفع را از آخر آن‌ها حذف می‌کنیم.

لِيَفْعَلْ، لِيَفْعَلَا، لِيَفْعَلُوا لِيَفْعَلْ، لِيَفْعَلَا، لِيَفْعَلْنَ
لِأَفْعَلْ، لِأَفْعَلْ

اگر لام امر بعد از «واو» یا «فاء» یا «نَمَّ» قرار گیرد، جایز است ساکن شود؛ مانند:

﴿...وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبًا بِالْعَدْلِ...﴾^۲

۱. فعل امر، فعل انشائی - در مقابل خبری - محسوب می‌شود.

۲. بقره: ۲۸۲.

﴿ فَيَضْحَكُوا قَلِيلاً... ﴾^۱

﴿ ثُمَّ لِيَقْطَعُ^۲ فَلْيَنْظُرْ... ﴾^۳

امر به لام، در واقع «مضارع مجزوم» به لام امر است و معنای امر، به خاطر وجود «لام» در اول صیغه‌های مضارع ایجاد شده است. امر واقعی، امری است که «صیغه و هیئت» آن دلالت بر «طلب» می‌کند که همان شش صیغه امر مخاطب است.^۴

ساخت امر در صیغه‌های مخاطب

برای ساختن امر مخاطب به روش زیر عمل می‌کنیم:

۱. حرف مضارعه را از اول صیغه‌های مضارع مخاطب حذف می‌کنیم.
۲. اگر مابعد حرف مضارعه متحرک بود، از همان جا امر را بنا می‌کنیم^۵ و اگر ساکن بود، برای پرهیز از ابتدا به سکون، همزه متحرکی در اول آن می‌آوریم. این همزه در صورت مضموم بودن عین‌الفاعل، مضموم و در غیر این صورت، مکسور می‌شود.
۳. علایم رفع^۶ را از آخر صیغه‌ها حذف می‌کنیم.^۷

أَفْعَلِي، أَفْعَلَا، أَفْعَلْنَ

أَفْعَلُوا، أَفْعَلُوا

۱. توبه: ۸۲.

۲. قَطَعَ يَقْطَعُ قَطْعاً الشَّيْءَ: آن چیز را چید، آن را برید و قطع کرد.

۳. حج: ۱۵.

۴. دلالة الأمر باللام على الطلب نشأت من اللام لا من الصيغة. شرح التصريح على التوضيح؛ ج ۱، ص ۴۰.

۵. این قسم غالباً در معتلات و در غیر ثلاثی مجرد مطرح می‌شود، مانند: كَرَّمَ ← يُكْرِم ← كَرِّم.

۶. «ن» صیغه‌های ششم و دوازدهم حذف نمی‌شوند، زیرا علامت رفع نیستند.

۷. باید توجه داشت که برخلاف نظر کوفیون، به حذف علایم رفع در شش صیغه مخاطب، در اصطلاح «جزم» گفته نمی‌شود؛ زیرا این شش صیغه مبنی می‌باشند... فائنه لیس بمجزوم بل هو مبنی أجرى مجرى المضارع المجزوم. جامع المقدمات؛ کتاب التصريف؛ تعلیقه مرحوم مدرس افغانی؛ ص ۱۶۹.

همزه امر، همزه وصل^۱ است و وقتی در اثنای کلام واقع شود در تلفظ حذف گردیده و ماقبل آن به مابعد وصل می‌شود؛ مثل: **وَأَفْعَلْ**. به خلاف همزه صیغه سیزدهم مضارع مجزوم به لام امرکه همزه قطع است.

جدول ساختن صیغه‌های فعل امر^۲

شماره صیغه	نحوه ساخت	مثال و ترجمه
۱	ل + یَسْتُرْ ← جزم	لِیَسْتُرْ (آن یک مرد) باید بپوشاند
۲	ل + یَسْتُرَانِ ←	لِیَسْتُرَا (آن دو مرد) باید بپوشانند
۳	ل + یَسْتُرُونَ ←	لِیَسْتُرُوا (آن مردان) باید بپوشانند
۴	ل + تَسْتُرْ ←	لِتَسْتُرْ (آن یک زن) باید بپوشاند
۵	ل + تَسْتُرَانِ ←	لِتَسْتُرَا (آن دو زن) باید بپوشانند
۶	ل + یَسْتُرْنَ ← مبنی	لِیَسْتُرْنَ (آن زنان) باید بپوشانند
۷	أ + سْتُرْ ←	أَسْتُرْ (تو یک مرد) بپوشان
۸	أ + سْتُرَانِ ←	أَسْتُرَا (شما دو مرد) بپوشانید
۹	أ + سْتُرُونَ ←	أَسْتُرُوا (شما مردان) بپوشانید
۱۰	أ + تَسْتُرِينَ ←	أَسْتُرِي (تو یک زن) بپوشان
۱۱	أ + تَسْتُرَانِ ←	أَسْتُرَا (شما دو زن) بپوشانید
۱۲	أ + سْتُرْنَ ← مبنی	أَسْتُرْنَ (شما زنان) بپوشانید
۱۳	ل + أَسْتُرْ ←	لِأَسْتُرْ (من) باید بپوشانم
۱۴	ل + نَسْتُرْ ←	لِنَسْتُرْ (ما) باید بپوشانیم

۱. همزه امر باب افعال، همزه قطع است.

۲. همانگونه که گذشت امر مخاطب، امر واقعی است یعنی صیغه هفتم تا دوازدهم.

نکته

۱. **ضمایر فعل امر**، مانند ضمایر فعل مضارع است.
۲. همانگونه که گذشت فعل ماضی و مضارع در اصل وضع خود «**خبری**» می باشند. و فعل امر «**انشائی**» است. و زمان آن آینده می باشد.^۱ البته در مورد زمان فعل امر اشکالاتی مطرح شده است، از جمله اینکه: امر جزء «انشاء» است و انشاء در زمان حال است، پس زمان فعل امر، حال است. در پاسخ باید گفت: صدور فرمان و انشاء صیغه در زمان حال است؛ اما «وقوع» و «تحقق» فعل مسلماً در زمانی بعد از زمان انشاء (یعنی در زمان آینده) است.

هم اندیشی

مهمترین موارد همزه وصل و قطع کدامند؟

۱. زمن الأمر مستقبلٌ أبداً لأنه مطلوبٌ به حصولٌ ما لم يحصل أو دوام ما هو حاصل نحو قوله تعالی: ﴿يَأْتِيهَا النَّوِيُّ اتَّقِ اللَّهَ...﴾ لأن النبي لا يترك التقوى مطلقاً فإذا أمر بها كان المراد الاستمرار عليها. ر.ك: جلال الدين السيوطي؛ همع الهوامع؛ ج ۱، ص ۳۵. (با تصرف)
- عبدالرحمن بن بكر شافعي مشهور به جلال الدين سيوطي در سال ۸۴۹ هـ. ق در اسيوط مصر متولد شد. در موضوعات مختلفی چون تفسير، حديث، فقه، ادبيات، قرائت، تاريخ و حتى طب مهارت داشت. يكي از پرنويسنده ترين مؤلفان اسلامي است و بيش از ۵۰۰ تاليف را به وي نسبت داده اند. در ۱۷ سالگي اولين اثر خود را تاليف نمود. از مهمترين آثار وي مي توان به اين موارد اشاره كرد: «البيهجة المرضية في شرح الفية ابن مالك»، «تفسير الدر المنثور»، «الاتقان في تفسير القرآن»، «الاشباه و النظائر»، «المزهر في علوم اللغة و انواعها»، «همع الهوامع شرح جمع الجوامع».

پرسش و تمرین

۱. زمان فعل امر چیست؟
۲. امر فعل‌های زیر را صرف کنید.
يُنْصِرُ، يَغْفِرُ، يَعْلَمُ
۳. صیغه، ضمائر، وزن و معنای فعل‌های زیر را بیان کنید.
أَعْبُدُوا، لِنَكْتُبْ، اِذْهَبَا، لِيَخْرُجَنَّ، اِزْجِعِي
۴. برای هر یک از معانی زیر صیغه مناسب ذکر کنید.
(آن یک مرد) باید بنشیند، (شما زنان) باید صبر کنید،
(تو یک زن) گوش کن، (آن مردان) باید بخندند.
۵. در عبارات شریفه‌ی زیر فعل‌های امر را مشخص کرده، صیغه و وزن هر یک را بیان کنید.
- ﴿يَمْرِيْمُ أَفْتِي لِرِيْكَ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَبِي مَعَ الزَّكِيَّةِ﴾^۲
- ﴿قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ﴾^۳
- «أَذْكُرُوا عِنْدَ الْمَعَاصِي ذَهَابَ اللَّذَاتِ وَبَقَاءَ التَّوْبَاتِ»^۴.

۱. قَتَتْ يَفْتُنْتُ قُنُوتًا: فرمانبردار شد، اظهار خواری و کوچکی کرد.

۲. آل عمران: ۴۳.

۳. یوسف: ۵۵.

۴. غرالحکم؛ ج ۱، ص ۱۳۲. هنگام (انجام) گناهان، رفتن لذت‌ها و باقی ماندن وزر و وبال آن را یاد کنید.

۷۲ که علم صرف

۶. جدول زیر را کامل کنید.

رسول الله ﷺ: «... إِذَا عَمِلْتَ عَمَلًا فَاعْمَلْ لِلَّهِ خَالِصًا لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ مِنْ عِبَادِهِ الْأَعْمَالَ إِلَّا مَا

كَانَ خَالِصًا»^۱.

ماضی معلوم	مضارع معلوم	امر معلوم	شماره
	يَقْبَلُ		۱
			۲
			۳
			۴
			۵
			۶
عَمِلْتَ		إِعْمَلْ	۷
			۸
			۹
			۱۰
			۱۱
			۱۲
			۱۳
			۱۴
۷	۱	۷	ترجمه
۱۰	۱۲	۶	وزن

۱. بحار الانوار (ط - بیروت)؛ ج ۷۴ ص ۱۰۳. زمانی که کاری را انجام می‌دهی آن را به‌طور ناب و خالص برای خداوند انجام بده زیرا خداوند کارها را از بندگانش نمی‌پذیرد مگر آنچه که ناب و خالص باشد.

زفتد تلویزین متون درسی حوزه های علمیہ

لازم و متعدی

گذشت یکی از تقسیمات فعل به اعتبار نیاز و عدم نیاز به مفعول، تقسیم آن به لازم و متعدی است. و مقدمه‌ای برای بحث فعل مجهول نیز می‌باشد در این درس با این تقسیم آشنا می‌شویم.

به مثال‌های ذیل توجه کنید:

۱. ذَهَبَ عَلِيٌّ؛ علی رفت.

۲. نَصَرَ سَعِيدٌ مُحَمَّدًا؛ سعید، محمد را یاری کرد.

۳. ذَهَبَ بَكْرٌ بِعَلِيٍّ؛ بکر، علی را بُرد.

۴. أَذْهَبَ سَعِيدٌ عَلِيًّا؛ سعید علی را روانه کرد.

۵. وَفَرَ الْمَالُ؛ مال، فراوان شد.

۶. وَفَرَ اللَّهُ الْمَالَ؛ خداوند، مال را فراوان کرد.

در مثال **أَوَّل**، «حدث» که همان «ذهاب» است، در دایره فاعل محبوس می‌باشد؛ به عبارت دیگر با طرح مسأله «رفتن» هیچ سؤالی در ذهن مخاطب که ناظر به «اصل مسئله رفتن» باشد باقی نمی‌ماند. به این نوع از افعال «لازم» گفته می‌شود. فعل لازم، فعلی است که ملازم با فاعل است و مفعول به نمی‌گیرد.

در مثال **دَوِّم**، حدث از دایره فاعل «عبور و تعدی» کرده و با اسمی به نام «محمد» «ارتباط خاصی^۱» برقرار کرده است؛ به عبارت دیگر با طرح مسئله «یاری کردن» سؤالی که در ذهن مخاطب خطور

۱. قید «خاص» برای خارج کردن مفعول له، فیه و... است.

می‌کند این است که «چه کسی را» یاری کرد؛ این نوع از افعال، «متعدی بنفسه» نامیده می‌شوند؛^۱ فعل متعدی فعلی است که با فاعل تمام نمی‌شود و به مفعول به احتیاج دارد^۲ و به مفعول آن، «مفعول بی‌واسطه» گویند.

در مثال **سوم**، فعل لازم «ذَهَبَ» به کمک «واسطه» و «رابطی» به نام «حرف جرّ»^۳ با «بکر» ارتباط خاصی برقرار کرده است؛ به عبارت دیگر آمدن حرف جرّ، باعث «تعدیه» فعل لازم شده است و معنای فعل را از «رفت» به «بُرد» تغییر داده است. به این نوع از افعال، «متعدی با واسطه» و به مفعول آن‌ها «مفعول با واسطه» گویند.

تعدیه عام و خاص

حرف جرّ، گاهی معنی فعل را عوض می‌کند. مانند ذهب (رفت)؛ ذهب به (برد) ولی گاهی معنی فعل را تغییر نمی‌دهد. مانند فعل «مَرَّ» و «مَرَّ عَلَيْهِ» که هر دو به معنای «عبور کرد» است.

۱. رشید شرتونی؛ در مبادی العربیه می‌نویسد: «الفعل المتعدی» ما تجاوز حدوثة من الفاعل إلى المفعول به نحو: «بَرَيْتُ الْقَلَمَ» و «اللازم» ما استقرّ حدوثة في نفس الفاعل نحو: «أَثْمَرَتِ الشَّجَرَةُ». رشید بن عبدالله بن میخائیل بن الیاس بن خوری معروف به شرتونی در سال ۱۲۸۱ هـ ق در شرتون لبنان به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۴ هـ ق در همان شهر درگذشت. وی بیشتر به تالیف کتاب‌های درسی پرداخته است از آن جمله: «تمرین الطلاب فی التصریف و الاعراب»، «مبادی العربیه» و «نهج المرسلة».

۲. ینقسم الفعل باعتبار معناه إلى مُتَعَدٍّ و لاَزم. الفعل المتعدّي هو ما يتعدّى أثره فاعله ويتجاوزُهُ إلى المفعول به. يُسَمَّى أيضاً «الفعل المجاوز» لمجاوزه الفاعل إلى المفعول به. الفعل اللازم ما لا يتعدّي أثره فاعله ولا يتجاوزُهُ إلى المفعول به بل يبقى في نفس فاعله مثل سافر خالدٌ. ویسَمَّى أيضاً «الفعل القاصر».

ر.ک: غلائینی؛ جامع الدروس العربیه؛ ج ۱، ص ۳۱ و ۴۳.

۳. «حرف جرّ» در لغت به معنی کشیدن است. و حرف جر را از این جهت جر می‌گویند که معنی فعل را کشیده و به مفعول به می‌رساند.

قسم اول را «تعدیه خاص» و قسم دوم را «تعدیه عام» می‌نامند.^۱ عموم حروف جر می‌توانند نقش تعدیه عام را ایفاء کنند به شرط آنکه از جهت معنی با فعل هماهنگ باشند.^۲ ولی تعدیه خاص توسط «باء»^۳ انجام می‌پذیرد. البته «باء» گاهی مفید تعدیه عام است. مانند «ذهب بالعصا» که حرف باء برای استعانت است نه تعدیه خاص. استفاده از حرف جرّ، یکی از راه‌های متعدی کردن فعل است. راه دیگر آن استفاده از باب‌هایی مانند «افعال» و «مفاعله» و... است که مثال چهارم از همین نمونه است، و تفصیل آن در بخش ثلاثی مزید خواهد آمد. در مثال‌های پنجم و ششم، فعل «وَفَرَ» گاهی به صورت لازم و گاهی به صورت متعدی به کار رفته است. به این نوع از افعال، «دو وجهی»^۴ گویند. البته این افعال گاهی معنای آنها مختلف است مانند فعل «أتی» اگر به معنای «آمد» باشد، لازم و اگر به معنای «انجام داد» باشد، متعدی است. ولی گاهی هر دو به یک معنی است مانند: شکرْتُ له؛ شکرته؛ و یا مانند: سفح الدّم (خون جاری شد و ریخت)؛ سفح زید الدّم (زید خون را جاری کرد و ریخت).

۱. در علم نحو و تجزیه و ترکیب، منظور از تعدیه «تعدیه خاص» است.

۲. لیس للتعدیه بحرف الجرّ الأصلي حرف معین و إنما یختار للفعل وشبهه الحرف الذی یسایر معناه ویناسب السیاق فقد یكون الحرف: من، إلی، الباء أو غیرها. النحو الوافی؛ ج ۲، ص ۱۵۴.

۳. گاهی حرف «لام» نیز مفید تعدیه خاص است مانند: کلام امیر المومنین علیه السلام: ما أفسد الأمل للعمل. ر.ک: مغنی؛ حرف لام.

۴. این قسم را نباید قسم مستقلی در مقابل لازم و متعدی بر شمرد. بلکه فعل یا لازم است یا متعدی.

نکته

۱. گاهی، فعلی در یک باب لازم و در باب دیگر متعدی است. مانند: «یحزنون» در آیه: ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱ به فتح عین الفعل لازم است و در آیه: ﴿إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ﴾^۲ به ضم عین الفعل متعدی است. که البته «سماعی» است.
۲. بهترین و مطمئن‌ترین راه تشخیص لازم و متعدی، مراجعه به **معجم لغوی** است.
۳. یکی از روش‌های غلط رایج برای تشخیص لازم و متعدی در عربی، تکیه بیش از حد به ترجمه فارسی آن است. در حالی که ترجمه فارسی، تنها مؤیدی بر تشخیص درست ما می‌تواند باشد، نه دلیل قطعی؛ به این معنا که قرار دادن کلمه «را» به‌عنوان تنها راه تشخیص متعدی اشتباه است. مفعول در زبان عربی، گاهی در ترجمه فارسی همراه حروف «به، با، از» می‌آید؛ مانند:

بَلَغَ سَعِيدٌ الْمَنْزِلَ؛ سعید به منزل رسید.

كَاتَبَ حَمِيدٌ مُحَمَّدًا؛ حمید با محمد مکاتبه (نامه نگاری) کرد.

سَأَلَ هَارُونَ الْخَدَمَ؛ هارون از خدمتکاران پرسید.

۴. در صورتی که غرض متکلم بدون ذکر مفعول تأمین شود، مفعول فعل متعدی ذکر نمی‌شود. مانند:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾^۳ در این موارد فعل کما کان متعدی است.

۵. بعضی از افعال^۴ مانند: کان نقش رابط را در کلام ایفاء می‌کنند. اینگونه افعال نه لازمند و نه متعدی

۱. بقره: ۳۸، از باب فِعْلٍ يَفْعُلُ.

۲. یوسف: ۱۳، از باب فَعَلٍ يَفْعُلُ.

۳. اعراف: ۳۱.

۴. افعال ناسخ؛ که اسامی آنها در علم نحو خواهد آمد.

هم اندیشی

در قرآن کریم ماده «أتی» به صورت لازم و متعدی با دو معنی مختلف به کار رفته است. برای هر کدام یک آیه را بنویسید.

پرسش و تمرین

۱. در ده آیه اول سوره مبارکه نبأ؛ افعال **لازم** و **متعدی** را مشخص کنید.
 ۲. نوع هر یک از افعال ذیل را به حسب آن چه که در درس خواندید؛ مشخص کنید.
- عن ابن عباس قال: کان رسول الله ﷺ یجلس علی الأرض ویأکل علی الأرض و یعتقل الشاة ویجیب دعوة المملوک.^۱

۱. مکارم الاخلاق ص ۱۶؛ از ابن عباس روایت شده که رسول خدا ۹ بر زمین می نشست و بر زمین غذا تناول می نمود خودش گوسفند می بست و دعوت بردگان را می پذیرفت.

زفتد تلویزین متون درسی حوزه های علمیہ

فعل مجهول

تمرکز مباحث تا کنون فعل معلوم بود. فعلی که به فاعلش نسبت داده می‌شود. قسم دیگر فعل مجهول است، که این درس به تعریف و کیفیت ساخت آن می‌پردازد.

مقدمه

فعل مجهول^۱ فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشده و به مفعول نسبت داده می‌شود.^۲ و چون این مفعول به جای فاعل قرار می‌گیرد، به آن «**نایب فاعل**» می‌گویند؛ بنابراین فعلی را می‌توان مجهول کرد که «**متعدی**»، یعنی دارای مفعول باشد.

الف) نحوه ساختن فعل مجهول از معلوم متعدی بنفسه

ماضی مجهول

ماضی مجهول، از ماضی معلوم گرفته می‌شود. برای ساختن آن، حرف ماقبل آخر ماضی معلوم را (اگر مکسور نباشد)، **مکسور** و حرف یا حروف متحرک قبل از آن را **مضموم** می‌کنیم؛ مانند:
نَصَرَ (یاری کرد) ← نَصِرَ (یاری شد)

۱. یَسْمَى «فعل ما لَمْ یَسْمَ فاعله» أو «الفعل المبني المفعول» ومرفوعه «مفعول ما لَمْ یَسْمَ فاعله».

۲. گاهی فعل مجهول به ظرف یا جار و مجرور و یا مصدر نسبت داده می‌شود که تفصیل آن در کتب نحوی ذکر شده است.

بنابراین ماضی مجهول ثلاثی مجرد بیش از یک وزن ندارد و آن «فُعِلَ» است. کیفیت ساخت صیغه‌های ماضی مجهول، همانند ماضی معلوم است با این تفاوت که اختلاف صیغه‌های مجهول، به خاطر اختلاف «نایب فاعل» است نه «فاعل».

صرف صیغه‌ها

فُعِلَ، فُعِلَا، فُعِلُوا
 فُعِلَتْ، فُعِلْتُمَا، فُعِلْتُمْ
 فُعِلْتُ، فُعِلْنَا

مضارع مجهول

مضارع مجهول، از مضارع معلوم گرفته می‌شود. برای ساختن آن، حرف مضارعه را اگر مضموم نباشد، مضموم و ماقبل آخر را اگر مفتوح نباشد مفتوح می‌کنیم؛ مانند:

يُنْصَرُ (باری می‌کند) ← يُنْصَرُ (باری می‌شود)

بنابراین مضارع مجهول ثلاثی مجرد نیز فقط یک وزن دارد و آن «يُفَعَلُ» است.

صرف صیغه‌ها

يُفَعَلُ، يُفَعَلَانِ، يُفَعَلُونَ
 تُفَعَلُ، تُفَعَلَانِ، تُفَعَلُونَ
 أُفَعِلُ، نُفَعَلُ

امر مجهول

امر مجهول، از مضارع مجهول گرفته می‌شود. برای ساختن آن، ابتدا لام امر را به اول همه صیغه‌ها اضافه کرده، سپس علایم رفع را از آخر صیغه‌ها حذف می‌کنیم؛ مانند:

يُنصَرُ (باری می‌شود) ← يُنصَرُ (باید یاری شود)

صرف صیغه‌ها

يُنصَرُ، يُنصَرُونَ	يُنصَرُ، يُنصَرُونَ
يُنصَرُ، يُنصَرُونَ	يُنصَرُ، يُنصَرُونَ
لَا تُنصَرُ، لَا تُنصَرُونَ	

نکته

در مواردی که فعل متعدی دارای دو مفعول می‌باشد، پس از مجهول کردن فعل، مفعول اول نایب فاعل آن می‌شود و مفعول دوم به جای خود باقی می‌ماند. مانند:

أُعطيتُ زبداً مالاً ← أُعطي زبداً مالاً

(ب) نحوه ساختن فعل مجهول از متعدی به حرف جر

گفته شد از فعل لازم، مانند «ذَهَبَ» نمی‌توان مجهول ساخت؛ مگر این که به وسیله «حرف جر» متعدی شود.^۱

برای متعدی کردن فعل لازم، حرف جر را بر سر اسمی که می‌خواهیم آن را مفعول قرار دهیم درمی‌آوریم؛

۱. البته می‌توان برای تعدیه از طریق بردن فعل لازم به برخی بابها یا تغییر باب ثلاثی مجرد _ به صورت سماعی _ اقدام کرد که در این صورت متعدی به نفسه محسوب می‌شود.

مثل: **ذَهَبَ زَيْدٌ** (زید رفت) ← **ذَهَبَ بَكَرٌ بِزَيْدٍ** (بکر زید را برد)؛

سپس آن را مجهول می‌کنیم **ذَهَبَ بِزَيْدٍ** (زید برده شد)؛

و در صورت جای‌گزینی ضمیر به جای اسم ظاهر، به صورت «**ذَهَبَ بِهِ**» درخواهد آمد.

ضمایر

ضمایر فعل مجهول متعدی به حرف جر عبارتند از: «**هُ، هُمَا، هُمْ، هَا، هُمَا، هُنَّ * ك، كَمَا، كُمْ**،

كِي، كَمَا، كُنَّ * ي، نا» که به وسیله حرف جر، نایب فاعل صیغه‌های فعل قرار می‌گیرند.

شایان ذکر است، چون در فعل مجهول متعدی به حرف جر بین فعل و نایب‌فاعل، حرف جر

«فاصله» شده؛ لذا با تغییر «نایب‌فاعل»، صیغه فعل تغییر نمی‌کند، بلکه فعل مجهول را به

صورت صیغه اول آورده و مجرور را به عنوان «نایب فاعل» همراه با حرف جر، بعد از آن قرار

می‌دهیم.

صرف ماضی مجهول متعدی به حرف جر

فُعِلَ بِهِ، فُعِلَ بِهِمَا، فُعِلَ بِهِمْ
فُعِلَ بِكَ، فُعِلَ بِكَمَا، فُعِلَ بِكُمْ
فُعِلَ بِي، فُعِلَ بِنَا

صرف مضارع مجهول متعدی به حرف جر

يُفَعَلُ بِهِ، يُفَعَلُ بِهِمَا، يُفَعَلُ بِهِمْ
يُفَعَلُ بِكَ، يُفَعَلُ بِكَمَا، يُفَعَلُ بِكُمْ
يُفَعَلُ بِي، يُفَعَلُ بِنَا

صرف امر مجهول متعدی به حرف جر

لِيُفَعَلْ بِهِ، لِيُفَعَلْ بِهِمَا، لِيُفَعَلْ بِهِمْ
لِيُفَعَلْ بِكَ، لِيُفَعَلْ بِكَمَا، لِيُفَعَلْ بِكُمْ
لِيُفَعَلْ بِي، لِيُفَعَلْ بِنَا

نکته

۱. با توجه به اینکه فاعل دارای ۱۴ صورت است - که این صورت‌های مختلف باعث شکل‌گیری صیغه‌های چهارده‌گانه فعل شده‌اند - و از طرفی مفعول نیز - خواه بی‌واسطه و خواه با واسطه - دارای چهارده صورت است، از ضرب حالات مختلف فاعل در حالات مختلف مفعول $14 \times 14 = 196$ حالت ایجاد می‌شود؛ اما نکته مهم در این است که چون هنگام مجهول کردن، فاعل حذف می‌شود و ملاک، صور مختلف مفعول است، در نتیجه مجهول تمام این ۱۹۶ حالت، ۱۴ صورت می‌شود.

به مثال‌های زیر دقت کنید.

نَصَرَ	زَيْدٌ	بَكَرًا.	نَصَرَ	الرِّجَالُ	بَكَرًا.	نَصَرَتِ	النِّسَاءُ	بَكَرًا.
↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓
مفعول	فاعل	مفعول	فاعل	مفعول	فاعل	مفعول	فاعل	مفعول

هنگام مجهول کردن این افعال، ابتدا فاعل را حذف کرده و مفعول را به جای فاعل قرار می‌دهیم^۱. با کمی دقت در می‌یابیم که مجهول تمام جملات فوق، «نَصَرَ بَكَرًا» می‌شود. از این نکته می‌توان دریافت که هنگام مجهول کردن، چون قرار است فاعل حذف شود، پس فرقی بین انواع مختلف آن (مخاطب، متکلم، غایب، مفرد، تثنیه، جمع، مذکر و مؤنث) نیست. مهم مفعولی است که بناست نایب‌فاعل قرار گیرد که اگر ثابت باشد، تمام مجهول‌ها یک‌شکل

۱... المفعول الذي لم يسم فاعله يقوم مقام الفاعل المحذوف وذلك للعلم به أو الجهل به أو لتعظيمه أو لتحقيره. فينوب عنه فيما له من الرفع ولزوم الفعل ووجوب تأخيره عنه وغُيِّرَتْ لَهُ صِيغَةُ الْفِعْلِ الْمَسْنَدِ إِلَيْهِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ بِفِعْلِ الْفَاعِلِ .

ر.ک: ابن الصائغ: اللمحة في شرح الملححة؛ ج ۱، ص ۳۱۵.

خواهند شد. و همانگونه که گفته شد در فعل مجهول، «صیغه فعل» متناسب با نایب فاعل است.

فعل متعدی بنفسه

۱۴	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۱۳	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۱۲	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۱۱	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۱۰	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۹	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۸	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۷	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۶	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۵	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۴	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۳	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۲	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ
۱	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ	مجهول این ستون: ضَرَبْتُمْ

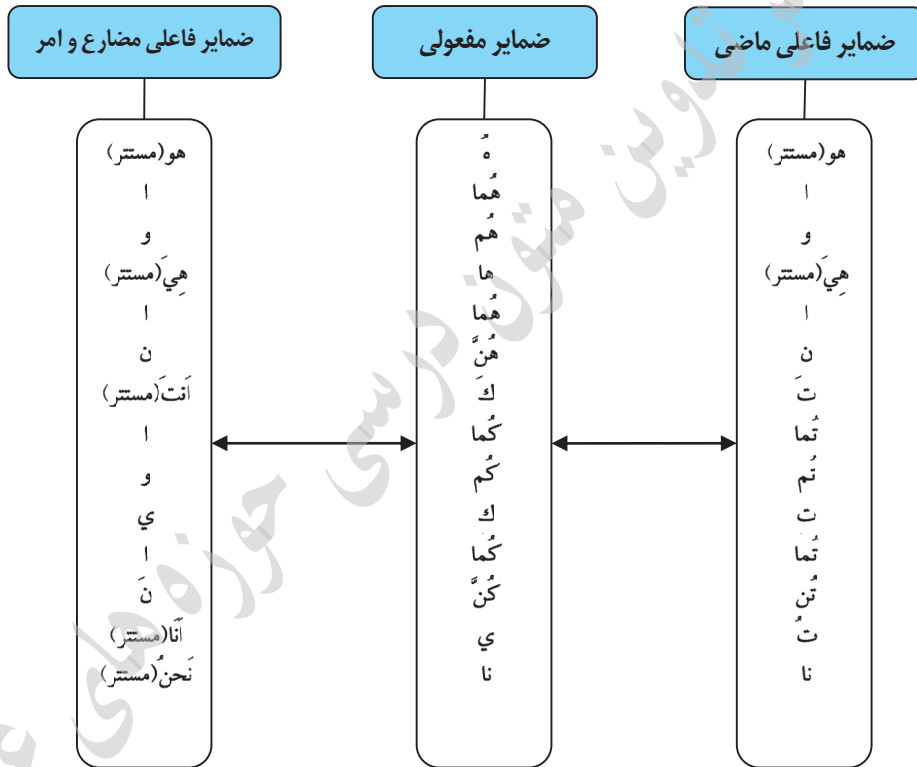
فعل متعدی به حرف جرّ

۱۴	تا	تَا	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِتَا
۱۳	ی	ي	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِي
۱۲	مَنْ	مَنْ	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِمَنْ
۱۱	كَمَا	كَمَا	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِكَمَا
۱۰	ك	كَ	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِكَ
۹	مَنْ	مَنْ	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِمَنْ
۸	كَمَا	كَمَا	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِكَمَا
۷	ك	كَ	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِكَ
۶	مَنْ	مَنْ	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِمَنْ
۵	كَمَا	كَمَا	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِكَمَا
۴	كَا	كَا	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِهَا
۳	مَنْ	مَنْ	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِمَنْ
۲	كَمَا	كَمَا	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِكَمَا
۱	ه	ه	مجهول این ستون: ذُهِبَ بِهِ
			ذُهِبَ بِ: ←

۲. مفعول، همیشه منصوب است و هنگامی که بناست به جای فاعل قرار گیرد و نایب فاعل فعل مجهول گردد، مرفوع می‌شود؛ بنابراین برای مجهول کردن مثال‌هایی چون «نَصِرْتَهُمْ» (من، آن مردان را یاری کردم) ابتدا فعل را مجهول کرده و ضمیر فاعلی را حذف می‌کنیم؛ سپس ضمیر مفعولی را (که از ضمائر منصوبی است) به ضمیر فاعلی معادل خود (که از ضمائر مرفوعی است) تبدیل کرده و به عنوان نایب فاعل به فعل مجهول ملحق می‌کنیم؛ در نتیجه مجهول فعل مذکور به صورت «نَصِرُوا» (آن مردان یاری شدند) درمی‌آید.

۱. در صورتی که ما قبل شش ضمیر غایب، کسره یا حرف یاء باشد، «ه» آن‌ها مکسور نوشته می‌شود؛ مانند: بِهِ، فِيهِ.

در نمودار زیر، معادل بین ضمایر فاعلی و مفعولی مشخص شده است.



ترجمه افعال مجهول عربی به فارسی

در ترجمه این افعال به فارسی غالباً از فرمول ذیل استفاده می‌شود:

بن ماضی + ه + صرف فعل «شدن» طبق زمان فعل؛ مانند:

رضا، غذا را خورد. ← غذا خورده شد.

رضا، غذا را می‌خورد. ← غذا خورده می‌شود.

رضا، غذا را خواهد خورد. ← غذا خورده خواهد شد.

به افعال معین مانند «شدن» که در ساخت فعل مجهول به کار می‌رود «فعل معین مجهول ساز»

می‌گویند.

نکته

گاه جهت زیبایی کلام و همخوانی بیشتر با اسلوب کلام ترجمه فعل‌های مجهول عربی در زبان فارسی به صورت معلوم به کار رفته است؛ مانند:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا...﴾^۱ آن‌گاه کافران را گروه‌گروه از پس یکدیگر به دوزخ رانند. به جای: رانده شوند.

- **سُرِقَ**: به سرقت رفت. به جای: دزدیده شد.

- **يُقْتَلُونَ**: از پا درمی‌آیند. به جای: کشته می‌شوند.

و گاه از صیغه سوم شخص جمع استفاده می‌شود؛ مانند:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^۲ انسان را ضعیف آفریدند. به جای: آفریده شد.

مقایسه فعل لازم و فعل مجهول

به دو گروه ذیل دقت کنید:

<p>مجهول</p> <p>﴿قُتِلَ سَعِيدٌ﴾ (سعید کشته شد) ﴿فُتِحَ الْوَرْدُ﴾ (گل شکفته شد)</p>	<p>لازم</p> <p>﴿حَسُنَ سَعِيدٌ﴾ (سعید نیکو شد) ﴿تَفَتَّحَ الْوَرْدُ﴾ (گل شکفت)</p>
---	---

فعل‌های لازم، تشابه معنایی بسیاری با فعل‌های مجهول دارند که عدم دقت در آن می‌تواند موجب اشتباه در تشخیص بین آن دو گردد. اوج این اشتباه در صورتی است که در افعال لازم و مجهول، از افعال «شدن» استفاده شده باشد؛ مانند:

نیکو شد. (لازم) کشته شد. (مجهول)

۱. زمر: ۷۱.

۲. نساء: ۲۸.

تفاوت اساسی بین این دو، با مراجعه به «وجدان» و «دریافت اولیه» ای که پس از شنیدن جمله، در فرد حاصل می‌شود، مشخص می‌گردد. در جملات لازم، شنونده، کلمات «سعید» و «الورد» را فاعل می‌داند؛ یعنی نیکو شدن به خود سعید و شکفتن به خود گل نسبت داده شده است؛ اما در جملات مجهول، شنونده پس از شنیدن کشته شدن سعید، به دنبال فاعل محذوف می‌گردد؛ یعنی این سؤال برای او پیش می‌آید که چه کسی او را کشت؟ یا در مثال دوم، شکفته شدن به فردی نسبت داده شده که در جمله محذوف است (همان فاعل جمله معلوم که هنگام ساختن مجهول حذف شده است)، یعنی کسی گل را باز کرده است.

نکته

در زبان عربی فعل‌های مجهولی وجود دارد که یا صیغه معلوم آنها استعمال نشده و یا استعمال ساختار مجهول آنها رایج است. این فعل‌ها در عربی معنای معلوم دارند و در فارسی باید معلوم ترجمه شوند.

برخی از این افعال عبارت‌اند از: **عَنِيَ** بالموضوع؛ به موضوع توجه کرد. **غَشِيَ عَلَيْهِ**؛ بی‌هوش شد، از هوش رفت. **أَعْمِيَ عَلَيْهِ**؛ بی‌هوش شد، به حالت اغما درآمد. **سَقِطَ فِي يَدِهِ**؛ پشیمان شد و از همین نمونه است: **زَكِمَ**، **دَهَشَ**، **شَغِفَ**، **بَكَدَا**، **أُولِعَ**، **بِهِ**، **حَمَّ** فلان

۱. **زَكِمَ يُزَكِمُ**: مبتلای به زکام شد.

۲. **دَهَشَ يَدْهَشُ دَهْشًا** و **دَهَشَ يَدْهَشُ**: دهشت زده شد، سرآسیمه شد.

۳. **شَغِفَ يُشَغِفُ** به: شیفته و حریص برآن شد.

۴. **وُلِعَ يُوْلِعُ** به: بر ضد او تحریک و برانگیخته شد. **أُولِعَ يُوْلِعُ** إِبْلَاعًا به: شیفته و شیدای او شد.

۵. **حَمَّ الرَّجُلُ**: آن مرد تب کرد.

هم اندیشی

عبارت «فعل معلوم آن است که فاعلش معلوم باشد و فعل مجهول آن است که فاعلش معلوم نباشد» را نقد نمایید.

پرسش و تمرین

۱. فعل مجهول چه تفاوت معنوی با فعل معلوم دارد؟
۲. چرا در مجهول متعدی به حرف جرّ، صیغه تغییر نمی‌کند؟
۳. ماضی، مضارع و امر مجهول فعل «خَرَجَ» و «عَلِمَ» را صرف کنید.
۴. مجهول افعال زیر چیست؟
قَسَمْنَا الشَّيْءَ، نَفَسَخُونَ^۲ الْعَقْدَ، نَحَرُوا^۳ النَّاقَةَ، يَطْبَعْنَ^۴ الْكِتَابَ.
۵. مجهول هر يك از گروه‌های زیر چه می‌شود؟
- عَرَفَكُمُ، عَرَفَاكُمُ، عَرَفُوكُمْ:
- تَمَنَعَهَا، تَمَنَعَانِهَا، تَمَنَعُونَهَا:
- قَنَعَتْ بِهِ، قَنَعْتُمَا بِهِ، قَنَعْتَنَّ بِهِ:

۱. قَسَمَ يَقْسِمُ قَسَمًا الشَّيْءَ: آن چیز را بخش بخش و قسمت کرد.
۲. فَسَخَ الْعَقْدَ: قرارداد را بر هم زد. فَسَخَ يُفْسِخُ فَسْخًا: نادان و کم عقل شد.
۳. نَحَرَ يَنْحَرُ نَحْرًا وَتَنَحَّرًا الْبَهِيمَةَ: چهار پا را از گودی زیر گلو و بالای سینه‌اش ذبح کرد.
۴. طَبَعَ يَطْبَعُ طَبْعًا الشَّيْءَ: شکلی به آن چیز داد. طَبَعَ عَلَيْهِ: روی آن مهر زد.

۶. صیغه و معنای فعل‌های زیر را بیان کنید.

نُصِرْتَ، لِيُضْرَبُوا، قُتِلْنَ، يَأْكُلُ، يَذْهَبُ بِهِمْ.

۷. برای هر یک از معانی زیر، صیغه مناسب ذکر کنید.

شما (دو مرد) زده شدید، ما باید یاری شویم،

آن زنان باید یاری شوند، از شما (دو زن) سؤال می‌شود،

شما دو مرد آن زنان را یاری کردید، آن دو زن یاری شدند.

۸. در عبارات شریفه زیر فعل‌های مجهول را مشخص کرده، صیغه و وزن هر یک را بیان کنید.

﴿... لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾^۱

﴿أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾^۲

رسول الله ﷺ: جَبَلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا.^۳

۱. بقره: ۲۷۹.

۲. طور: ۳۵.

۳. من لا يحضره الفقيه؛ ج ۴ ص ۳۸۱. دل انسان‌ها بر دوستی کسی که به او نیکی کرده و نفرت کسی که به او بدی کرده سرشته و آفریده شده‌اند.

۹. از مصدرهای ذکرشده و با توجه به شماره صیغه، فعل مورد نظر را بنویسید.

وزن امر معلوم	امر معلوم	شماره صیغه	مضارع مجهول	شماره صیغه	ماضی معلوم	شماره صیغه	رمز حرکت عین الفعل ماضی و مضارع	
							مصدر	ترجمه
		۷		۲		۶	س	تَلَفَ هلاك شدن
		۸		۱۰		۱۱	م	خَدَعَ فریفتن
		۱۰		۹		۷	ض	رَجِعَ بازگشتن
		۹		۳		۱۲	ن	جَهَرَ آشکارکردن
		۱۱		۶		۹	س	طَمَعَ طمع کردن
		۱۲		۷		۲	م	دَفَعَ راندن
		۱۱		۱		۳	ض	حَلَقَ تراشیدن
		۱۰		۸		۵	ك	حَلَمَ بردبار شدن
		۸		۴		۱	م	زَهَّقَ از بین رفتن
		۷		۵		۱۰	م	شَرَحَ توضیح دادن
		۱۲		۱۳		۴	س	ضَحِكَ خندیدن
		۸		۱۱		۱۴	ن	قَدَّرَ پلید گردیدن
		۹		۱۲		۸	ض	حَرَقَ سوزاندن

۱. جهت تشخیص لازم و متعدی و آشنایی بیشتر با معانی و باب‌های احتمالی دیگری غیر از آنچه در جدول ذکر شده، باید به معاجم لغوی مراجعه کنید.

زفتد تلویزین متون درسی حوزه های علمیہ



مضاعف



کلمه به اعتبار نوع حروف آن به مضاعف و غیر مضاعف؛ تقسیم می‌شود. و کلمه مضاعف با شرایطی در معرض تغییر است. این درس به تعریف و تغییرات مضاعف می‌پردازد.

تعریف

به کلمات **ثلاثی** که عین الفعل و لام الفعل ^۱ آن مثل هم باشند مانند **وَدَّ**^۲ و به کلمات **رباعی** که فاء الفعل یا لام الفعل ^۱ اول آن و عین الفعل و لام الفعل ^۲ دوم آن مثل هم باشند مانند: **قَلَقَلْ**، **تَقَلَّقَلْ** «مضاعف» گویند. ^۳ ولی خماسی تقسیم به مضاعف و غیر مضاعف ندارد. متذکر می‌شود، در زبان عربی کلمه رباعی یا خماسی که دو حرف اصلی آن متماثل و متصل به هم باشد، نداریم. از این رو کلماتی مانند: جلبب، إقْعَنَسَس، ثلاثی مزیدند نه رباعی یا خماسی.

۱. به کلماتی مانند «سلس» که فاء الفعل و لام الفعل آن متماثلند، مضاعف گفته نمی‌شود.

۲. **وَدَّ يُوَدُّ وُدًّا و مَوَدَّةً هـ** : او را دوست داشت.

۳. در صورت دقت باید گفت: ملاک علمای صرف در تقسیمات کلمه، وجود تغییر در آنها می‌باشد از این رو کلماتی که دارای دو حرف مثل همنند اما به دلیل نبود سنگینی، در معرض تغییر نمی‌باشند «مانند زلز» نباید «مضاعف» شمرده شود.

برخی به **اسمی** که فاء الفعل و عین الفعل آن مثل هم است مانند: دَدَن و بَبَر «مضاعف» گفته‌اند که با توضیحی که ذکر شد به نظر می‌رسد اطلاق مضاعف بر آن صحیح نیست.

رمز مضاعف

با استقرائی که در افعال عربی صورت گرفته است معلوم می‌شود با بهایی که « مضاعف » در آن‌ها به کار رفته است سه باب اند که جهت سهولت در یادگیری آن‌ها را به صورت « **سَنَضُد** » خلاصه کرده اند؛ حرف «س» رمز باب « **سَمِعَ يَسْمَعُ** » حرف «ن» رمز باب « **نَصَرَ يَنْصُرُ** » و حرف «ض» رمز باب « **ضَرَبَ يَضْرِبُ** » است و دو حرف دال، علامت مضاعف بودن کلمه می‌باشد.

نمونه هایی برای ابواب مختلف مضاعف

باب «س» مانند:

مَسَّ يَمَسُّ	حَرَ يَحْرُ	بَشَّ يَبْشُ
مَلَّ يَمَلُّ	لَذَّ يَلْذُ	عَرَّ يَعْرُ

باب «ن» مانند:

جَرَ يَجْرُ	خَصَّ يَخْصُ	صَدَّ يَصُدُّ
دَقَّ يَدُقُّ	سَبَّ يَسْبُ	دَلَّ يَدُلُّ

باب «ض» مانند:

ضَجَّ يَضِجُ	بَثَّ يَبِثُ	قَلَّ يَقْلُ
ضَلَّ يَضِلُّ	زَلَّ يَزِلُّ	شَطَّ يَشِطُّ

تغییرات مضاعف

تلفظ دو حرف مثل هم به صورت مجزا ثقیل است^۱ بنابراین با تغییراتی که خواهد آمد این ثقالت کاهش می‌یابد و یا از بین می‌رود.

۱... أن النطق بالمثلین ثقیل لأنک تحتاج فیهما إلى إعمال العضو الذی یخرج منه الحرف المضعف مرّتين
فیكثر العمل علی العضو الواحد. ر.ک: ابن عصفور، الممتع فی التصریف، ص ۳۱۴.

الف) ابدال

«ابدال» به معنای جایگزینی حرفی با حرف دیگر در همان موضع و مکان می‌باشد. در برخی از موارد، کلمه مضاعف در معرض ابدال قرار می‌گیرد مانند فعل «ظَنَّ» که وقتی به باب تفعّل می‌رود جایز است لام الفعل آن به حرف یا ء تبدیل شده و به صورت «تَظَنَّتِي» در آید.

ب) حذف

تغییر دیگری که در برخی از فعل‌های مضاعف صورت می‌گیرد «حذف» است. مانند فعل‌های ماضی^۱ مضاعف مکسور العین که از صیغه ششم به بعد آن‌ها سه وجه جایز است:

- بدون تغییر مانند: ظَلَلْتُمْ

- حذف عین الفعل مانند: ظَلْتُمْ

- حذف عین الفعل و انتقال حرکت آن به فاء الفعل مانند: ظَلْتُمْ

ج) ادغام

مهمترین و شایعترین تغییری که در مضاعف رخ می‌دهد «ادغام» است.

ادغام در لغت به معنای الحاق، پیوستگی و داخل کردن است.

و در اصطلاح به معنای آن است که حرف ساکن را در حرف هم جنس متحرک پس از خود

داخل کرده و به شکل حرف مشدّد در آوریم.^۲ مانند: عَلَّم ← عَلَّمْ

به حرف اوّل «مُدْعِم» و به حرف دوّم «مدغم فیه» گویند.

۱. فان كان الفعل مضارعاً أو امرأً و هو ثلاثی مجرد مضاعف مكسور العین فیهما مُسْتَنَّدٌ الی ضمیر رفع متحرک

جاز فیه الاتمام و جاز حذف عینه و نقل حرکتها الی الفاء. غلائینی، جامع الدروس العربیة، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. ادغام گاهی هم لفظی و هم کتبی است، مانند: عَلَّم. ولی گاهی فقط لفظی است و به شکل حرف مشدّد

نوشته نمی‌شود، مانند: اضرب بکراً.

شرائط ادغام

ادغام دارای دو شرط است :

الف) کنار هم بودن دو حرف

ب) ساکن بودن اولی و متحرک بودن دومی

تقسیمات ادغام

ادغام به عبارات مختلف، تقسیمات متعددی دارد از جمله:

- ادغام صغیر، کبیر

- ادغام متماتلان، متقاربان

- ادغام واجب، ممتنع، جایز

ادغام صغیر

ادغامی است که در آن «حرف اول» ساکن و «حرف دوم» متحرک است و شرایط ادغام کاملاً

مهیاست.

ادغام کبیر

ادغامی است که در آن «هر دو حرف» متحرک اند بنابراین برای فراهم نمودن شرایط ادغام، در

ابتدا باید حرف اول را ساکن کرده و سپس ادغام کنیم مانند:

رَدَدَ ← رَدَدَ ← رَدَّ

ادغام متمثلین

ادغام دو حرف هم جنس و مثل هم در یکدیگر را ادغام متمثلین گویند مانند ادغام دو حرف

دال در کلمه

(مَدَدَ ← مَدَّ)

ادغام متقاربان

ادغام دو حرفی که در «مخرج» به هم نزدیک یا در «صفت» با هم متحد باشند مانند ادغام

«نون ساکن» در حروف «یَزْمَلُونَ»، «مَنْ يَعْمَلُ...» ← «مَنْ يَعْمَلُ...»

نکته

بازگشت ادغام متقاربان به ادغام متمثلان است به معنای اینکه در ادغام متقاربان، ابتدا مدغم را از جنس مدغم فیه نموده^۱ و سپس دو حرف مثل هم را در یکدیگر ادغام می کنیم^۲ مانند:

﴿مَنْ يَشَاءُ﴾ در آیه شریفه: ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ﴾^۳ که در ابتدا آن را به صورت «مَنْ يَشَاءُ»

تبدیل کرده و سپس ادغام صورت می گیرد. بنابراین تقسیم ادغام به متمثلان و متقاربان به اعتبار «حالت اولیه» مدغم و مدغم فیه است.

۱. و القياس قلبُ الأولِ الإعراضِ ... جهت تحقیق بیشتر رجوع شود به شرح شافیه مرحوم رضی ج ۳، ص ۱۸۱.

۲. لا يمكن ادغام المتقاربین الا بعد جعلهما متمثلین لأن الادغام إخراج الحرفین من مخرج واحد دفعة واحدة باعتماد تام و لا يمكن إخراج المتقاربین من مخرج واحد لأن لكل حرف مخرجاً على حدی و الذی أرى أنه ليس الادغام الإتيان بحرفین بل هو الإتيان بحرف واحد.

ر.ک: رضی الدین الاسترآبادی، شرح شافیه ابن حاجب، ج ۳، ص ۱۶۰.

۳. عنكبوت: ۲۱.

قواعد وزن:

در درسهای گذشته با کاربرد وزن و قواعد آن در کلمات صحیح و سالم، آشنا شدیم. که بسیاری از آن قواعد در تشخیص وزن کلمات و ادای حرف مشدّد^۱ نیز جاری است. و در اینجا به طور خاص قواعد وزن این گونه کلمات، بیان می‌شود.

۱. در صورتی که دو حرف مشدّد «اصلی» باشند؛ وزن را بدون حرف مشدّد می‌آوریم. مانند: **فَرَّ** بر وزن **فَعَلَ** و **يَفِرُّ** بر وزن **يَفْعِلُ**.

۲. در صورتی که هر دو حرف مشدّد «زاید» باشند، در وزن نیز حرف زاید به صورت مشدّد می‌آید. مانند **اجلواذًا** بر وزن **افْعوال**.

۳. در صورتی که یکی از دو حرف «اصلی» و دیگری «زاید» باشد؛ که در این حالت: الف) اگر حرف زاید قابل تشخیص نباشد، در وزن نمی‌آید و وزن به صورت مشدّد است. مانند: **فَوْضُ** بر وزن **فَعَلَ**.

ب) و اگر حرف زائد معلوم باشد، خود آن را در وزن و بدون تشدید می‌آوریم. مانند **كَبَسِي** بر وزن **فَاعِلِ**.

نکته:

هر چند وزن باید هماهنگ با موزون باشد چون آینه تمام نمای آن است. ولی وزن تابع قواعد ادغام است. که آیا زمینه اجرای ادغام در آن وجود دارد یا خیر؟ از این رو:

- گاهی در وزن و موزون، ادغام صورت می‌گیرد. مانند: **إِحْمَرٌ** بر وزن **إِفْعَلٌ**.
- گاهی در موزون ادغام صورت می‌گیرد. ولی در وزن صورت نمی‌پذیرد. مانند **مَدٌّ** بر وزن **فَعَلَ**.

۱. برخی کلمات مشدّد مضاعفند مانند، مَدٌّ، و برخی غیر مضاعف؛ مانند: إِذْكَر. کما اینکه برخی کلمات مضاعف، مشدّد نیست مانند زلزله که وزن دسته سوم همانند وزن کلمات غیر مضاعف است.

۲. از ماده ج - ل - ذ به معنای به سرعت رفت.

۳. گاهی در موزون ادغام رخ نداده ولی در وزن ادغام انجام می‌پذیرد. مانند: **سفرجل** بر وزن **فَعَلَّل** ۱.

۴. اگر حرف زاید به حرف زاید دیگری تبدیل شده باشد، در وزن حرف زاید اولیه ذکر می‌شود تا بیانگر وضعیت اصلی کلمه باشد. ۲. مانند:
إذْكَر ← **أذْكَر**؛ بر وزن **افْتَعَلَ**.

هم‌اندیشی:

برای قلب حرف دَوّم به حرف اوّل در ادغام، مثال مناسبی بیان کنید.

پرسش و تمرین

۱. کدامیک از کلمات قرآنی ذیل مضاعف اند.
يُبَشِّرُهُمْ - بَلِّغْ - جَنَّاتٍ - يُحَاجُّوْنَ - حَقَّقْتُ - رَدَدْنَاهُ - تُسَبِّحُوهُ
۲. تغییرات گوناگون «مضاعف»، لفظی است یا معنوی؟
۳. «صغیر» یا «کبیر» بودن ادغام‌های ذیل را مشخص کنید.
حَبَّ - تَمَمَّ - رَقَّتْ - تَصَدَّدَ - اسْتَتُوا

-
۱. برخی در این موارد، وزن را بدون ادغام «فَعَلَّل» ذکر می‌کنند.
 ۲. این قاعده در موارد ابدال غیر مشدد نیز جاری می‌شود. مانند:
ازتجر: ← ازدجر؛ بر وزن افتعل.

زفتد تلویزین متون درسی حوزه های علمیہ



مضاعف



(ادغام)

ادغام مهمترین تغییر در مضاعف است. این درس به بیان موارد وجوب، جواز و امتناع ادغام می‌پردازد. البته برخی از مباحث مرتبط با «اسم» نیز ذکر شده است.

ادغام واجب، جایز و ممتنع گاهی در متقاربان و گاهی در متمائلان است. که تفصیل آن به شرح ذیل است.

۱. ادغام واجب

در متمائلان:

در دو مورد ادغام در متمائلان واجب است^۱:

الف) حرف اول ساکن، حرف دوم متحرک باشد خواه در یک کلمه خواه در دو کلمه. مانند:

خَوْوَف ← خَوْف

إضْرِبْ بَكْرًا ← إضْرِبْ بَكْرًا

سَكَّتْ ← سَكَّتْ

ب) هر دو متحرک باشند ولی بتوان حرف اول را جهت مهیا سازی برای ادغام، ساکن کرد.

۱. مگر ادغام باعث التباس و اشتباه شود.

برای ساکن کردن حرف اول در صورتی که ما قبل، ساکن حرکت پذیر است حرکت را به ما قبل منتقل کرده و ادغام می کنیم مانند: **يَعْنُضُ** ← **يَعْنُضُ** ← **يَعْنُ**.

در غیر این صورت حرکت آن حذف می شود. مانند:

مَادَدَ ← **مَادَدَ** ← **مَادَّ**
عَضَّضَ ← **عَضَّضَ** ← **عَضَّ**

در مقاربان:

در دو مورد ادغام در مقاربان واجب است^۱:

الف) ادغام لام «ال» در حروف شمسی مانند: **الشَّمْسُ** ←
 ب) ادغام نون ساکن در حروف «یرملون» مانند: **مِنْ رَبِّكُمْ** ←

نکته

دو حرف متقارب حتماً باید در دو کلمه باشند تا ادغام صورت گیرد مگر در باب‌های افتعال و تفاعل و تفعّل که با اینکه دو حرف متقارب در درون یک کلمه اند در آن‌ها ادغام صورت می گیرد.

۱. و اعلم أنّ الادغام في المتقاربین إنما يجوز إذا كانا من كلمتين لأنه لا يلتبس إذ ذاك بادغام المثليين... فإن اجتمع المتقاربان في كلمة واحدة لم يجز الادغام لما في ذلك من اللبس بادغام المثليين... فإذا ادغمت لم يبق ما يستدلُّ به على الأصل ألا ترى أنك لو ادغمت النون من «أُمَّلَّة» في الميم فقلت «أُمَّلَّة» لم يُدر هل الأصل «أُمَّلَّة» أو «أُمَّلَّة»؟
 إلا أن يجتمع المتقاربان في «إِفْتَعَلَ» أو «تَفَاعَلَ» أو «تَفَعَّلَ» نحو «إِحْتَصَمَ» و «تَطَيَّرَ» و «تَطَايَّرَ» فإنه يجوز الادغام فيها. فإذا أردت الادغام قلبت أحد المتقاربین الى جنس الآخر ثم ادغمت.
 ر.ك: ابن عصفور، الممتع في التصريف، ص ۳۴۹.

۲. ادغام ممتنع

در متماثلان:

از مهمترین موارد ادغام ممتنع در متماثلان می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) اگر حرف دوّم ساکن و به «تاء» یا «نون» ضمیر متصل شده باشد. ^۱ مانند «عَضُن»؛

ب) اگر در متماثلان ادغام دیگری صورت گرفته باشد. مانند «مَدَد»؛

ج) در صورتی که حرف اوّل از متماثلین منقلب از «الف» باشد. مانند «قُوول»؛

د) در فعل تعجیبی که به شکل امر است مانند «أَحِبُّ بِرِيْدٍ»؛

هـ) اگر مثلان در ابتدای کلمه باشند ^۲ مانند «دَدَن».

در مقاربان:

در صورتی که در اثر ادغام، با کلمه دیگری مشتبه شود مانند کلمه «وَتَد» به معنای «میخ» که

در صورت ادغام تاء در دال با کلمه «وَدَد» به معنای «دوست داشتن» اشتباه می شود.

۳. ادغام جایز^۳

از مهمترین موارد ادغام جایز در متماثلان می توان موارد ذیل را بر شمرد:

الف) هر دو متحرک و در دو کلمه باشند مانند «جَعَلَ لَكَ» ، «مَنَاسِكُمْ» ، «يُمْكِنِي».

۱. لأنهم لوأدغموا لوجب تحريكُ الثانی و لا يستقيم، إذ لا يكون قبل ضمير الفاعل المتحرك إلا ساکن. ادیب نيسابوری، شرح النظام،

۲. مگر در باب های افتعال، تفاعل و تفعّل که خواهد آمد.

۳. إذا عرفت المواضع التي يجب الادغام و المواضع التي يمتنع الادغام فيها، فاعلم أن الادغام جائز فيما سوى ذلك. ادیب نيسابوری، شرح النظام.

۱۰۶ که علم صرف

ب) در لفیف های مقرون که عین الفعل و لام الفعل آن ها هردو، حرف «یاء» باشد مانند «حیی».

ج) در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ مضارع مجزوم و امر در این صیغه ها بخاطر حذف علامت رفع، حالت «التقاء ساکنین» پیش می آید که جهت خروج از آن، به لام الفعل حرکت عارضی می دهیم که در صورت مضموم بودن عین الفعل، تمامی حرکت ها و در غیر این صورت، حرکت فتحه و کسره داده می شود.

يَمْدُ ← لِيَمُدَّ، لِيَمُدُّ، لِيَمُدُّ
يَفِرُّ ← لِيَفِرَّ، لِيَفِرَّ، لِيَفِرُّ

در مقاربان:

در صورتی که در اثر ادغام، با کلمه دیگری مشتبه نشود؛ همانند ادغام باب های «افتعال»، «تفاعل» و «تفعل» که در بحث ابدال این ابواب خواهد آمد. مانند:

تَنَاقَلَ ← تَنَاقَلْ ← تَنَاقَلْ ← تَنَاقَلْ ← تَنَاقَلْ

جمع بندی:

با توضیحاتی که در صرف ۱ و مباحث مذکور در این دو درس بیان شد؛ نتیجه می گیریم که احکام مضاعف در چهارده صیغه افعال به شرح ذیل است.
- ادغام در پنج صیغه اول ماضی واجب و در بقیه ممتنع است.
- ادغام در تمام صیغه های مضارع به جز ۶ و ۱۲ واجب است.
- ادغام صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ امر و مضارع مجزوم جایز و در بقیه صیغه ها حکم مضارع را دارد.^۲

۱. فیما المثلان فیہ یاءان و لا علة لقلب ثانيهما الفاء و حرکتہ لازمة. مرحوم رضی، شرح شافیه ابن حاجب، ج ۳، ص ۱۷۰.
۲. نمونه جدول تصریف افعال شماره ۲ و ۳؛ ملاحظه شود.

هم اندیشی

۱. حروف شمسی و قمری را جداگانه نام ببرید.
۲. موارد جواز، وجوب و امتناع ادغام را در نموداری، ترسیم کنید.

پرسش و تمرین

- ۱- آیا ادغام متقاربین در یک کلمه نیز صورت می‌گیرد؟ شرح دهید.
- ۲- حکم ادغام کلمات ذیل چیست (وجوب، امتناع، جواز)
هَمَمْتُ، اسْتَقَرَّرَ، اسْمَعُ عِلْمًا، سُوَوِي، مَنْ يَشَاءُ، مَكَّنَّا، لَيْسُدُّ
- ۳- ماضی، مضارع و امر معلوم ماده «ص ح ح» (فَعَلَ يَفْعُلُ) را صرف کنید
- ۴- وجوه مختلف صیغه نهم فعل «عَصَّ» (فَعَلَ) و صیغه ششم فعل «يَقْرُ» (يَفْعُلُ) را بنویسید.
- ۵- در عبارات شریفه‌ی ذیل، فعل‌های مضاعف را مشخص کرده، صیغه و وزن هر یک را بنویسید.
﴿... وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾^۱
﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً﴾^۲
﴿... ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾^۳

۱. نساء: ۸۸.

۲. بقره: ۸۰.

۳. جمعه: ۸.



مهموز



در این درس با تعریف و تغییراتی که در مهموز واقع می‌شود؛ آشنا می‌شویم.

کلمه‌ای ثلاثی^۱ را که در حروف اصلی آن «همزه» وجود داشته باشد، «مهموز» می‌نامند؛ مانند: **أَكَلَ^۲، رَأَسَ، قَرَأَ^۳**. مهموز بر چند قسم است: «مهموز الفاء»، «مهموز العین»، «مهموز اللام»، «مهموز الفاء و اللام^۴» و «مهموز العین و اللام^۵». و چنانچه همزه کلمه مهموز بر اساس قواعد صرفی حذف^۶ یا تبدیل به حرف^۷ شود، آن کلمه کما کان مهموز محسوب می‌شود.

مهموز الفاء از پنج باب آمده است که به صورت رمز «أَضَنَسَكِم» بیان می‌شود.

«ض» مانند:

أَدَبَ يَأْدِبُ أَثَرَ يَأْتِرُ أَفَكَ يَأْفِكُ

۱. تقسیم کلمه به «معتل و غیرمعتل» و «مهموز و غیرمهموز» مخصوص ثلاثی است و رباعی و خماسی این تقسیم‌بندی را ندارند هر چند که در تعداد بسیار محدودی از منابع، اصطلاح «مهموز» و یا «معتل» بر رباعی نیز اطلاق شده است.

۲. **أَكَلَ يَأْكُلُ أَكْلًا الطَّعَامَ**: غذا را خورد.

۳. **قَرَأَ يَقْرَأُ و يَقْرُؤُ قَرَأَ و قِرَاءَةً و قُرَأْنَا الْكِتَابَ**: کتاب را خواند.

۴. مانند: **أَبَا؛ أَبَاهُ بِالسَّهْمِ**: او را با تیر زد.

۵. مانند: **دَادَا**.

۶. مانند: **أَاءَ كُلُّ ← كُلُّ**.

۷. مانند: **شُوْءَم ← شُوْم**.

« ن » مانند:

أَهْلَ يَأْهَلُ أَنْفَ يَأْنُفُ أَلْسَ يَأْلُسُ

« س » مانند:

أَبْدَ يَأْبُدُ أَيْمَ يَأْئِمُّ أَشِيمَ يَأْشِمُ

« ک » مانند:

أُرَزَّ يَأْرُزُّ أَسْلَ يَأْسُلُ أَدَمَ يَأْدُمُ

« م » مانند:

أَبَهَ يَأْبَهُ آلَهَ يَأْلَهُ أَرْخَ يَأْرُخُ

مهموز العين از سه باب آمده است و رمز آن « مِئْسَكُ » می باشد.

« م » مانند:

شَأْمَ يَشْأَمُ وَابَ يَوَابُ بَاجَ يَبَاجُ

« س » مانند:

سَيِّمَ يَسْأَمُ رَيْفَ يِرَافُ كَيْبَ يَكَابُ

« ک » مانند:

رَوْسَ يِرْوَسُ لَوْمَ يِلْوُمُ صَوْلَ يِصْوُلُ

مهموز اللام از چهار باب آمده است و رمز آن « منسكاً » می باشد.

« م » مانند:

بَدَأَ يَبْدَأُ مَلَأَ يَمْلَأُ جَزَأَ يَجْزَأُ

« ن » مانند:

صَاءَ يِصْوَاءُ سَاءَ يِسْوَاءُ زَاءَ يِرْزَاءُ

« س » مانند:

حَطِيئُ يَخْطِئُ شَنِئُ يَشْنَأُ بَرِيئُ يَبْرَأُ

۱ . در اصل صَوَّءَ يِصْوَوُّهُ بوده که در بخش اعلال، با تغییرات آن آشنا خواهید شد.

« ک » مانند:

بَطُوٌّ يَبْطُوُّ جَزُوٌّ يَجْزُوُّ طَرُوٌّ يَطْرُوُّ

«همزه» یکی از حروفی است که وجود آن برای کلمه ثقالت ایجاد می کند^۱. و در صورت احراز شرایطی که خواهد آمد با «قلب» و تبدیل آن به یکی از حروف مدّ و یا با «حذف» آن، ثقالت آن را از بین برده و یا کاهش می دهند؛ به این تغییرات در اصطلاح «تخفیف» گویند.^۲

نکته

تخفیف همزه مربوط به همزه ای است که در میان یا انتهای کلمه باشد و تخفیف در همزه ابتدای کلمه جاری نمی شود. مگر کلمه دیگری به این کلمه متصل شود و در نتیجه همزه در میان واقع می شود.

• تخفیف قلبی

این نوع تخفیف، «قیاسی» و قانون مند است.

← ی

در چهار مورد «همزه» تبدیل به «یاء» می شود:

الف) وجوبی

- اگر همزه ساکن پس از همزه مکسور قرار گیرد. مانند «إِيَاءُ لَفٌ^۳» ← «إِيَاءُ لَفٌ»

۱... لأنها بترّة في الصدر تخرجُ باجتهدٍ و هي أبعدُ الحروفِ مخرجاً فنقل عليهم ذلك. سيبويه، الكتاب، ج ۳، ص ۵۴۷.

۲. إغْلَمَ أَنَّ الهمزة لما كانت أدخل الحروف في الحلق ولها بترّة (أى ارتفاع الصوت) كرهية تجرى مجرى التهوع (أى تكلف القىء) ثقلت بذلك على لسان المتلفظ بها، فَحَفَّفَهَا قَوْمٌ وَ هُم أَكْثَرُ أَهْلِ الْحِجَازِ وَ لَاسِيْمَا قَرِيْشٍ. روى عن أميرالمومنين على عليه السلام: نزل القرآن بلسان قريش و ليسوا بأصحاب بئر و لولا أن جبرائيل عليه السلام نزل بالهمزة على النبي صلى الله عليه و آله ما همزنا. رضى الدين الاسترآبادى، شرح شافيه ابن حاجب، ج ۳، ص ۲۵.

۳. امر حاضر از ماده «أَلِفٌ يَأْلَفُ».

- اگر مهموز اللام بر وزن عروضی « **فَعَائِلٌ** » باشد. مانند: **خَطَاءٌ** (جمع **خَطِيئَةٌ**) ← **خَطَايَا**
- اگر همزه مکسور پس از همزه متحرکی قرار گیرد.

نکته

اگر همزه اوّل، حرف مضارعه (صیغه سیزدهم) باشد تخفیف آن جایز است. مانند

أَنَّ يَبِيْنَ ← **صِيغَةُ سِيزْدَهَمِ** « **أَيْنٌ** » و « **أَيْنٌ** »

(ب) جوازی

- اگر همزه ساکن پس از حرف مکسوری غیر از همزه قرار گیرد مانند « **بِئْرٌ** » ← « **بِئِرٌ** »

ء ← و

در پنج مورد همزه تبدیل به «واو» می‌شود:

الف) وجوبی

- اگر همزه ساکن پس از همزه مضموم قرار گیرد مانند: « **أَعْجُزٌ** » ← **أَوْجُزٌ**
- اگر همزه مضموم پس از همزه متحرکی قرار گیرد مانند: « **أَأَبٌ** » (جمع **أَبٌّ** به معنی چراگاه) ← « **أَوْبٌ** »

- اگر همزه مفتوح پس از همزه مفتوح قرار گیرد مانند: « **أَعَنَّ** » (اسم تفضیل فعل **أَنَّ**) ← «

أَوَنَّ

- اگر همزه مفتوح پس از همزه مضموم قرار گیرد مانند: « **أَأْيُدِمٌ** » (مصغّر **آدم**) ← «

أُوْيِدِمٌ

نکته

اگر همزه اول، حرف مضارعه باشد تخفیف آن جایز است. مانند

أَمْ يَوْمٌ ← صیغه سبزه صیغه سبزه «أَوْمٌ» و «أَوْمٌ»

(ب) جوازی

- اگر همزه ساکن پس از حرف مضمومی غیر از همزه قرار گیرد، مانند: «لَوْمٌ» ← «لَوْمٌ»

← الف

در سه مورد همزه تبدیل به «الف» می‌شود:

(الف) وجوبی

- اگر همزه ساکن پس از همزه مفتوح قرار گیرد مانند «أَمْنٌ» ← «أَمْنٌ»

- اگر همزه وصل ابتدای کلمات، مفتوح بوده و پس از همزه استفهام قرار گیرد.

مانند «أَلَلَهُ...» ← «أَلَلَهُ...»

(ب) جوازی

- در ماضی، مضارع و امر ماده سُؤال مانند «سَأَلَ، يَسْأَلُ، إِسْأَلٌ» ← «سَأَلَ، يَسْأَلُ، سَأَلٌ»

• تخفیف حذفی

این نوع تخفیف غالباً «سماعی» بوده و از قانون خاصی تبعیت نمی‌کند.

در چهار مورد همزه حذف می‌شود:

(الف) وجوبی

- در امر حاضر معلوم ماده های «أَكَلَ» و «أَخَذَ»

۱. این نوع افعال به صورت های «أَمْنٌ» و «أَمْنٌ» گذشته می‌شود.

أَكَلَ يَأْكُلُ ← امر حاضر ← كَلَّ ، كَلَا ، كَلُوا ...
أَخَذَ يَأْخُذُ ← خَذَ ، خَذَا ، خُذُوا ...

- در مضارع و امر مجزء ماده «رُؤْيَةٌ» و همچنین جميع تصرفات باب افعال همین ماده (پس از نقل حرکت عین الفعل به ماقبل) مانند

يَزْأِي ← يَزِي (← يَزِي)^۲

أَزْأِي ← أَزِي (← أَزِي)

(ب) جوازی

- در امر حاضر معلوم ماده «أَمْرٌ»

أَمَرَ يَأْمُرُ ← امر حاضر ← مَرَّ ، مَرَا ، مَرُوا ...

- اگر همزه وصل ابتدای کلمات، مکسور یا مضموم بوده و پس از همزه استفهام قرار گیرد.
مانند:

«أَسْتَغْفِرْتِ...؟» ← «أَسْتَغْفِرْتِ...؟»

۱. بر وزن «قُلْ».

۲. بر وزن «يَقُلْ».

هم اندیشی

صحت و سقم جمله ذیل را بررسی کنید.
« در اجتماع دو همزه ، همزه دوّم به حرفی متناسب با حرکت خود تبدیل می شود».

پرسش و تمرین

۱- چهارده صیغه ماضی، مضارع و امر معلوم فعل «أَدَّبَ يَأْدِبُ» را صرف کرده، موارد تخفیف و جویی و جوازی را مشخص کنید.

۲- در آیات شریفه ذیل، فعل های مهموز را مشخص کرده، صیغه، باب و وزن هر یک را بنویسید.

﴿ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴾

﴿ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ * فَوَقَعَ الْحَقُّ

وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۲﴾

۱. اعراف: ۹۹.

۲. اعراف: ۱۱۷-۱۱۸.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

کتابت همزه

در درس گذشته با مهموز و تغییرات آن آشنا شدیم. در اینجا مناسب است تا به طور مختصر با شیوه کتابت همزه نیز آشنا شویم.

«همزه» در غالب موارد به «کرسی» یا همان «پایه» نیاز دارد.

کرسی همزه گاهی: الف است مثل **أَمَرَ**

یا است مثل **يَيْتَسُ**

واو است مثل **لَوْمَ**

و گاهی بدون کرسی نوشته می شود، مثل **سُوءَ**.

«کرسی همزه» تابع قواعدی است که اهم آن در ذیل می آید.

در ابتدای کلمه:

دائماً به صورت «الف» نوشته می شود، البته اگر قطع باشد همراه با علامت (ء) و اگر وصل

باشد بدون آن می آید. مانند:

قطع ← **أَكْرَمَ، إِكْرَامَ** وصل ← **إِضْرِبْ، اَلرَّجُلَ**

در وسط کلمه:

مقایسه ای بین حرکت همزه و حرکت ما قبل آن انجام می دهیم سپس کرسی همزه را براساس

«حرکت اقوی» انتخاب می کنیم.

ترتیب حرکات به حسب قوت در بحث کتابت همزه:

۱. **کسره:** قویترین حرکت می‌باشد که کُرسی متناسب آن «ئ» می‌باشد.
 ۲. **ضمه:** از حیث قوت، در مرتبه دوم قرار دارد و کُرسی متناسب آن «ؤ» می‌باشد.
 ۳. **فتحه:** در مرتبه سوم بوده و کُرسی متناسب آن «أ» می‌باشد.
 ۴. **سکون:** در آخرین مرتبه قرار داشته و به صورت منفرد و بدون کُرسی نوشته می‌شود («ء»).
- به عنوان مثال، در کلمه «سُئِلَ» بین حرکت همزه که کسره است و حرکت ماقبل آن که ضمه است مقایسه کرده و طبق ترتیب مذکور در بالا، کسره از ضمه قویتر است لذا کُرسی همزه را پایه «ئ» قرار میدهیم. و یا در کلمه «مُؤَنَّثَ» بین حرکت همزه که فتحه است و حرکت ماقبل آن که ضمه است مقایسه کرده و با توجه به اقوی بودن ضمه نسبت به فتحه، کُرسی را «ؤ» انتخاب می‌کنیم.
- ۱- اگر همزه وسط کلمه، بین حرکت فتحه و الف تننیه یا الف ضمیر قرار گیرد، به جهت کراهت اجتماع دو الف در هنگام نگارش، ترکیب این دو حرف، به صورت الف مدّی (م) نوشته می‌شود. مانند: الف تننیه: **مَبْدَأُ ان ← مَبْدَأُن**

۱. این نتیجه، با استقراء و تبعی که در کیفیت نگارش همزه در کلمات عربی صورت گرفته، حاصل می‌شود. یعنی ملاحظه شده که اگر حرکت خود همزه و یا ماقبلش، کسره باشد. همزه بر روی کُرسی «ئ» نگارش شده است. لذا در بحث **کتابت همزه**، قویترین حرکات، کسره است. مانند دُئِلَ.

نضع الهمزة على حرف مناسب للحركة الأقوى أو للحركتين المتساويتين.

الحرکات بالترتیب حسب القوة:

۱- الكسرة

۲- الضمه

۳- الفتحة

۴- السكون

رک: عادل حسن الاسدی، المنجد فی الاملاء، ص ۹۳ (با تصّرف)

ب ضمیر: **قَرَأَ** ← **قَرَأَ**^۱

۲- اگر همزه منفرد (ء) بین دو الف قرار گیرد، به صورت مدّی (~) نوشته نمی‌شود.

مانند: جَاءَ، شَاءَ، قَرَأَتْ.

لازم به ذکر است که نگارش قرآن کریم که گاهی از آن به «خط غیرقیاسی»^۲ تعبیر می‌شود، خاص بوده و در برخی موارد، از قواعد خط قیاسی تبعیت نکرده است.^۳ مانند:

إِسْمَاعِيلَ به جای **إِسْمَاعِيلِ**

الصَّلَاةَ به جای **الصَّلَاةِ**

هَدَايَكُمْ به جای **هَدَايِكُمْ**

رَحْمَتَ به جای **رَحْمَتِهِ**

در انتهای کلمه:

اگر ما قبلش ساکن باشد، بدون پایه نوشته می‌شود مانند: **جُزْءٌ**، **شَيْءٌ**.

و اگر ما قبلش متحرك باشد به صورت حرف حرکت ما قبلش نوشته می‌شود. مانند:

قَرَأَ، قُرِئَ، رَدُّوْهُ.

۱. اذ لازم من كتابة الهمزة ألفاً اجتماع الفين: الهمزة و ألفاً اجتماع الفين: الهمزة و الف المد فإن كان الف المد الف

الضمير فتكتب هي و الف الهمز معاً مثل: «قَرَأَ، يَقْرَأُ» هذا رأي جمهور العلماء. و منهم من يحذف الف المدّ معوّضاً عنها بالمدة مثل: «قَرَأَ، يَقْرَأُ» و هذا هو القياس و هو أيسر على الكاتب و منهم من يكتب الهمزة منفردة

لأعلى الف و يثبت الف الضمير بعدها مثل: «قَرَأَ، يَقْرَأُ». غلائيني، جامع الدروس العربية، ج ۲ ص ۱۵۴

۲. لأن المصحف لا يقاس عليه. جامع الدروس العربية، ج ۲ ص ۱۴۲.

۳. هناك قواعد خاصة بكتابة كلمات القرآن الكريم حافظ عليها المسلمون متابعة لكتاب القرآن السابقين،

قواعد الاملاء، منشورات كلية اصول الدين، ص ۲۴.

نکته

اگر به همزه‌ای که در انتهای کلمه قرار دارد «ضمیر» متصل شود، در مورد نگارش آن دو قول وجود دارد:

- با آن معامله «همزه وسط» کلمه میشود. مانند: **يَبْدُونَ، يَقْرَأُونَ، جَاءُوا.**
- با آن معامله «همزه آخر» کلمه می‌شود و اعتنایی به ضمیری که به آن متصل است نمی‌شود. مانند: **يَبْدَأُونَ، يَقْرَأُونَ، جَاءُوا.**

هم اندیشی:

قواعد کتابت همزه را در نموداری ترسیم کنید.

پرسش و تمرین

۱. دلیل کتابت همزه در کلمات ذیل چیست؟
 شِئْتُمَا - يُؤْمِنُونَ - مُؤَجَّلٌ - اِسْتَأْجَرَ - سَاءًا - يَشَاءُونَ
۲. جدول زیر را کامل کنید.

معلوم مجهول	لازم متعدی	سالم مضاعف مهموز	ضمیر	باب	صیغه	مضارع معلوم امر	وزن	حروف اصلی	فعل
									تَمَسَّنَا أَسَى يَعْبُدُونَ جَنَّ يَأْكُلُ اَذْكُرُوا تَحْسِبُهُمْ تَسْأَلِينَ

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ



اعلال



یکی از تغییرات لفظی مهم «اعلال» است. که این درس و درسهای بعدی به آن پرداخته است. در این درس با تعریف و اقسام اعلال و قواعد وزن در کلمات معتل آشنا می شویم.

مقدمه:

حروف عله «واو، یاء، الف^۱»، با شرایطی در معرض تغییرند. این تغییرات که به آن «اعلال» می گویند به جهت «سهولت در تلفظ» صورت می گیرد. و کلمه ای که این تغییرات در آن واقع شده «مُعَلَّ» نامیده می شود. و «معتل» کلمه ای است که در «حروف اصلی» آن، حرف عله وجود داشته باشد، مانند: وَعَدَ، قَالَ، هَدَى. اعم از این که اعلال در آن صورت بگیرد یا نه. بنابراین کلماتی مانند «ساعد» که مجهول آن «سوعد» می باشد. مُعَلَّ است اما معتل نیست.

متذکر می شود چنانچه حرف عله کلمه معتلی بر اساس قواعد اعلال حذف شود^۲ یا تبدیل به حرف غیر عله^۳ شود، آن کلمه همچنان معتل به شمار می رود.

۱. «الف» اگر حرف اصلی باشد حتماً منقلب از «واو» یا «یاء» است. مانند قال و باع که در اصل قول و بیع بوده است و الف اصلی (غیر منقلب) همیشه زاید است مانند: ساعد، و جزء حروف عله است چون در معرض تغییر می باشد.

۲. مانند: خَافٌ ← خَافَ.

۳. مانند: خَافٌ ← خَائِفٌ. إوتحد ← إِتحد ← إِتحد.

معتل بر هفت قسم است:

۱. «معتل الفاء» یا «مثال»؛ مانند: **وَجَدًا**، **يُؤْمِن**.
۲. «معتل العين» یا «اجوف»؛ مانند: **خَافًا**، **بِئْتِيع**.
۳. «معتل اللام» یا «ناقص»؛ مانند: **دَعَا**، **رَمَى**.
۴. «معتل الفاء و العين» یا «لغيف مقرون»؛^۴ مانند: **وَيْلًا**، **يَوْمًا**.
۵. «معتل العين و اللام» یا «لغيف مقرون»؛ مانند: **شَوَى**،^۵ **حَى**.
۶. «معتل الفاء و اللام» یا «لغيف مفروق»؛ مانند: **وَقَى**،^۶ **وَحَى**.
۷. «معتل الفاء و العين و اللام»؛ مانند: «واو» و «ياء» که در اصل «وَوُو» و «يَيِي» بوده‌اند.

نکته

۱. حرف عله را در صورتی که ساکن باشد، حرف «لین» می‌نامند؛ مانند: قَوْل، بَيْع، أَمِير، نُور، خَاف و در این صورت، اگر حرکت ما قبل آن از جنس آن حرف و متناسب با آن باشد، حرف «مَدَّ» نیز نامیده می‌شود؛ مانند: **قَالَ**، **أَمِيرٌ** و **نُورٌ**. حرکت مناسب با واو «ضُمَّه» و مناسب با یا، «كُسْرَه» و متناسب با الف، «فَتْحَه» است. شایان ذکر است، «الف» همیشه حرف مدّ است، زیرا همیشه ساکن بوده و تا ما قبلش مفتوح نباشد، قابل تلفظ نیست.

۱. **وَجَدًا** **يَجِدُ** و **جِدَّةً** و **وُجُودًا** و **وَجْدَانًا** المَطْلُوبُ: چیز از دست رفته را یافت و به دست آورد.
۲. **خَافٌ** **يَخَافُ** **خَوْفًا** و **خَيْفًا** و **مَخَافَةً**: ترسید، پرهیز کرد.
۳. **دَعَا** **يَدْعُو** **دُعَاءً** ه: او را صدا زد، او را فرا خواند.
۴. این قسم و قسم هفتم به اسم اختصاص دارد.
۵. **شَوَى** **يَشْوِي** **شَيْئًا** **اللَّحْمَ**: گوشت را کباب کرد.
۶. **حَيَّى** **يَحْيِي** و **حَى** **يَحْيِي** **حَيَاةً**: زنده شد، زنده ماند. **حَيَّى** **يَحْيِي** **حَيَاةً** **مِنْهُ**: از او شرم کرد.
۷. **وَقَى** **يَقِي** و **وَقَايَةً** و **وَأَقِيَّةً** **فُلَانًا**: فلانی را حفظ کرد.

۲. اعلال به لحاظ محل آن بر چهار قسم است:

اعلال در فاء الفعل، مانند يُسِرُّ ← **يُوسِر**

اعلال در عين الفعل، مانند قَوْل ← **قَالَ**

اعلال در لام الفعل، مانند دَعَوَ ← **دَعَا**

اعلال در حرف زاید، مانند سَاعَدَ ← **سُوِعِد**

۳. اعلال با صرف نظر از محل آن بر سه قسم اصلی^۱ است:

«**قلبی**»: یعنی تبدیل حرف عله، مانند تغییر **قَوْل** به **قَالَ**.

«**سکونی**»: یعنی ساکن کردن حرف عله، مانند تغییر **يَقُولُ** به **يَقُولُ**.

«**حذفی**»: یعنی حذف کردن حرف عله، مانند تغییر **لَيَقُولُ** به **لَيَقُلْ**.

۴. بیشتر قواعد اعلال، بین فعل و اسم مشترکند، مگر این که در متن قانون، «شرطی یا خصوصیتی» آورده شود که آن را مختص به یکی از دو قسم کند. کما این که بعضی از قواعد اعلال، مخصوص نوع خاصی از کلمه اند؛ مثلاً، مخصوص مضارع معلوم مثال واوی یا ماضی مجهول اجوف و یا... هستند.

تذکر

در کتب صرفی، در نوع طرح قواعد اعلال و کیفیت ورود و خروج و تفکیک این قواعد، تفاوت‌هایی قابل مشاهده است. کتاب حاضر، پس از دسته‌بندی معتدل به مثال، اجوف، ناقص و لفیف، تمام قواعدی که در هر گروه، امکان جریان داشته باشند، را به طور جداگانه ذکر کرده است. و اگر بعضی از این قواعد، در گروه دیگری نیز امکان پیاده شدن داشته باشند، مجدداً در آن گروه نیز تکرار شده‌اند. برای نمونه «تبدیل حرف عله متحرک ماقبل مفتوح به الف» هم در گروه اجوف و هم در گروه ناقص ذکر شده است، و عدم ذکر آن در «مثال»

۱. گاهی اعلال به تغییر حرکت در غیر حرف عله است.

نشانه آن است که حتی در صورت پیشامد و احراز شرایط، این قانون در مثال جاری نمی‌شود؛ مانند کلمه «تَوَعَّدَ» که «واو» قلب به «الف» نمی‌گردد. سپس به تبیین موارد اعلال سکونی، قلبی و حذفی پرداخته شده و در پایان نگاهی تحلیلی به بررسی هدف از اعلال شده که توجه به آن در تسهیل اعمال قواعد اعلال بسیار کارآمد است.

وزن افعال معتل

در درس‌های گذشته با وزن و کاربرد آن و نیز قواعد آن در کلمات غیر معتل آشنا شدیم. ولی به دلیل تغییرات اعلالی وزن کلمات معتل علاوه بر تطبیق قواعد عمومی وزن بر آنها؛ دارای برخی قواعد خاص خود می‌باشد که در اینجا بیان می‌گردد.

۱. اگر بعضی از حروف اصلی کلمه مطابق قواعد اعلال حذف شده باشد، از وزن نیز حرفی که مقابل آن قرار دارد حذف می‌گردد.

مانند **فُل** (فعل امر، از **قال یقول**) بر وزن **فُل**، و **هَب** (فعل امر، از **وَهَبَ یَهَبُ**) بر وزن **عَل**، و **فِ** (فعل امر، از **وَفِی یَفِی**) بر وزن **ع**.

۲. اگر در کلمه، حرکت حروف اصلی از مکان اصلی خود به مکان دیگری **انتقال** پیدا کند، در این صورت حرکات «ف ع ل»، در وزن بر اساس حرکات قبل از نقل است.

مانند لفظ «**بِیَع**» که بر وزن **یَفْعَلُ** است؛ زیرا در اصل **بِیَع** بوده که عین الفعل آن مکسور است و به دلیل قواعد اعلال حرکت آن به ماقبل انتقال داده شده است.

۳. هرگاه حروف اصلی به حرف دیگری **تبدیل** شوند، و قلب در حرکات آن انجام شود در این صورت وزن بر اساس حروف و حرکات قبل از قلب بیان می‌شود.

مانند لفظ «**باع**» که بر وزن **فَعَلَ** است؛ زیرا در اصل **بِیَع** بوده که یاء آن قلب به الف شده است. که عین الفعل آن مفتوح است و به دلیل قواعد اعلال تغییر کرده و تبدیل به الف شده و حرکت آن نیز ساکن گردیده است.

هم اندیشی

با نظر اساتید محترم؛ نحوه طرح بحث اعلال در دو کتاب از کتب صرفی را بررسی نمائید.

پرسش و تمرین

۱. اقسام اعلال را با ذکر مثال، نام ببرید.
۲. وزن کلمات معتلی که در این درس آمده است را بنویسید.

زفتد تلویین متون درسی حوزه های علمیہ



مثال



از این درس به بیان کیفیت اجرای قواعد اعلال در اقسام مختلف معتل می‌پردازیم. اولین قسم معتل که دارای کمترین تغییرات اعلالی می‌باشد معتل الفاء «مثال» است. که این درس به بیان تغییرات اعلالی در آن پرداخته است.

فعل معتل الفاء یا «**مثال**» بر دو قسم است: ۱. **واوی مثل وَعَدَ** ۲. **یائی مثل یَسَرَ**

در فعل **مثال** ثلاثی مجرد سه قاعده جاری می‌شود:

۱. اگر مضارع مثال واوی، بر وزن «**یَفْعُلُ**» باشد، فاء الفعل از مضارع و امر معلوم آن حذف می‌شود.^۲ مانند: **وَجَدَ**^۳ ← **يُوجِدُ** ← **يَجِدُ** «بر وزن **يَعِلُ**».

مضارع معلوم: **يَجِدُ، يَجِدَانِ، يَجِدُونَ، تَجِدُ، تَجِدَانِ، يَجِدْنَ، تَجِدْنَ...**

امر معلوم: **لِيَجِدْ، لِيَجِدَا، لِيَجِدُوا، لِيَتَجِدْ، لِيَتَجِدَا، لِيَجِدْنَ، جِدْ.....**

۱. ماضی معتل الفاء، مثل افعال صحیح شده و اعلال نمی‌شود، از این رو به آن مثال گفته شده است. البته توجیهاات دیگری هم گفته شده است. المعتل هو ما كان أحد أصوله حرف علة و هي الواو و الياء و الالف. و انواعه سبعة: الأول: المعتل الفاء و يقال له «المثال» لمماثلته الصحيح في احتمال الحركات. ر.ك: جامع المقدمات، (زنجانی، التصريف) ص ۱۴۴ (باتصرف).

۲. این قاعده اختصاص به «مثال واوی» دارد.

۳. **وَجَدَ يَجِدُ وَجِدًا، جِدَّةً، وَجُودًا، وَجِدَانًا الْمَطْلُوبُ:** چیز از دست رفته را یافت.

بنابراین در مضارع معلوم مضموم العین مانند **يُوجِّه** و مضارع مفتوح العین مانند **يُؤخِّل** فاء الفعل حذف نمی‌شود. و از همین نمونه است آیه کریمه ﴿ قَالُوا لَا نُجَلِّئُكَ إِنَّا بُشِّرُكَ بِعَلَمٍ عَلِيمٍ ﴾^۲ کما این که فاء الفعل مثال واوی در مضارع مجهول و امر مجهول هیچ گاه حذف نمی‌شود. مضارع مجهول مانند: **يُوجِّدُ، يُوجِدَانِ، يُوجِدُونَ...**

امر مجهول مانند: **لِيُوجِدْ، لِيُوجِدَا، لِيُوجِدُوا...**

متذکر می‌شود حذف فاء الفعل در چند فعل مضارع مفتوح العین (**يَفْعَلُ**) نیز جاری شده است.

وَدَعٌ ^۳	←	يُودِعُ	←	يَدَعُ	←	وَدَّرٌ ^۴	←	يُودِرُ	←	يَذَرُ
وَرَعٌ ^۵	←	يُورِعُ	←	يَرِعُ	←	وَرَعٌ ^۶	←	يُورِعُ	←	يَزِعُ
وَسَعٌ	←	يُوسِعُ	←	يَسِعُ ^۷	←	وَضَعٌ	←	يُوضِعُ	←	يَضِعُ
وَطَأٌ ^۸	←	يُوطِئُ	←	يَطِئُ	←	وَقَعٌ ^۹	←	يُوقِعُ	←	يَقِعُ
وَلَعٌ ^{۱۰}	←	يُولِعُ	←	يَلِعُ	←	وَلَعٌ ^{۱۱}	←	يُولِعُ	←	يَلِغُ
وَهَبٌ ^{۱۲}	←	يُوهِبُ	←	يَهِبُ	←					

۱. وَجَلَّ يُوَجِّلُ وَجَلًّا: ترسید.

۲. حجر: ۵۳.

۳. وَدَعٌ يَدَعُ وَدَعًا الشَّيْءَ: آن چیز را ترک و رها کرد. وَدَعٌ مَالًا عِنْدَهُ: مالی را در نزد او به امانت گذاشت.

۴. وَدَّرَ يَذَرُ وَدَرًا الشَّيْءَ: آن چیز را ترک کرد.

۵. وَرَعٌ يَزِعُ وَرَعًا: پرهیزگاری پیشه کرد. وَرَعٌ يَزِعُ وَرَعَةً: ضعیف و ناتوان شد. فعل يُوَزِعُ نیز استعمال شده است.

۶. وَرَعٌ يَزِعُ وَ يَزِعُ وَرَعًا الْجَيْشُ: لشکر را مرتب و سر و سامان داد.

۷. در برخی از موارد، ابقاء فاء الفعل نیز استعمال شده است؛ مانند: يُوَسِّعُ، يُوَضِّعُ، يُوَزِّعُ.

۸. وَطِئَ يَطِئُ وَطِئًا وَطِئًا الشَّيْءَ بِرِجْلِهِ: آن چیز را لگدمال کرد. وَطِئَ الشَّيْءَ: آن چیز را آماده و مهیا و آسان کرد.

۹. وَقَعٌ يَقِعُ وَوَقَعًا الشَّيْءَ مِنْ يَدِي: آن چیز از دست من افتاد.

۱۰. وَلَعٌ يَلِغُ وَوَلَعًا بِحَقِّهِ: حق او را از بین برد. وَلَعٌ يُولِعُ وَ يَلِغُ وَوَلَعًا: شیفته او شد.

۱۱. وَلِغٌ يَلِغُ وَ وَلِغٌ يَلِغُ وَوَلِغًا الْكَلْبُ الْإِنَاءَ: سگ از آن ظرف آب خورد (زبان زد)

۱۲. وَهَبٌ يَهَبُ وَهَبًا وَ هِبَةً الْمَالُ فَلَانًا وَ لِفُلَانٍ: آن مال را به فلانی بخشید.

و از همین نمونه است آیه شریفه ﴿يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنشَاءً وَبَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورُ﴾^۱.
 ۲. یاء ساکن ماقبل مضموم، به «واو» قلب می شود.^۲ مانند:

يُيَسِّرُ ← يُوسِرُ (امر حاضر از يَمَنَ يَمِينُ) ← أَوْمِنُ

۳. واو ساکن ماقبل مکسور، به «یاء» قلب می شود.^۳ مانند:

إُوجِلُّ (امر حاضر از فعل وَجَلَّ يُوَجِّلُ) ← إِيَجَلُّ

نمونه بررسی حالت های «قبل از اعلال» و «بعد از اعلال» کلمه معتل الفاء (مثال)
 مضارع معلوم و امر معلوم ماده «و ع د» از باب فَعَلَّ يَفْعِلُّ

وزن	امر معلوم	بعد از اعلال	قبل از اعلال
لِيَعْلُ	لِيَعِدْ	يَعِدُ	يُوعِدُ
لِيَعْلَا	لِيَعِدَا	يَعِدَانِ	يُوعِدَانِ
لِيَعْلُوا	لِيَعِدُوا	يَعِدُونَ	يُوعِدُونَ
لَتَعْلُ	لَتَعِدْ	تَعِدُ	تُوعِدُ
لَتَعْلَا	لَتَعِدَا	تَعِدَانِ	تُوعِدَانِ
لِيَعْلِنَ	لِيَعِدَنَّ	يَعِدَنَّ	يُوعِدَنَّ
عَلْ	عِدْ	تَعِدْ	تُوعِدْ
عِلَا	عِدَا	تَعِدَانِ	تُوعِدَانِ
عِلُوا	عِدُوا	تَعِدُونَ	تُوعِدُونَ
عَلِي	عِدِي	تَعِدِينِ	تُوعِدِينِ
عِلَا	عِدَا	تَعِدَانِ	تُوعِدَانِ
عِلْنِ	عِدْنِ	تَعِدْنِ	تُوعِدْنِ
لِأَعْلُ	لِأَعِدْ	أَعِدْ	أُوعِدْ
لَتَعْلُ	لَتَعِدْ	نَعِدْ	نُوعِدْ

۱. شوری: ۴۹.

۲. این قاعده اختصاص به «مثال یائی» دارد.

۳. يَمَنَ يَمِينُ يَمِينًا اللَّهُ فَلَانًا: خداوند فلانی را خجسته و بابرکت قرار داد.

۴. این قاعده از قواعد عمومی بوده و در غیر «مثال» هم جاری می شود. مانند: دُعُونَ ← دُعِين

۵. وَعَدَّ يَعِدُّ وَعَدًّا، عِدَّةٌ فَلَانًا الْأَمْرَ (دو مفعولی است): به فلانی وعده آن کار را داد.

هم اندیشی

علت حذف نشدن واو «تُوْعِدُونَ» در ﴿وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ﴾ چیست؟

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد اعلال جاری در «مثال» نمونه ای غیر از مثال کتاب بنویسید.
۲. نوع اعلال (قلبی، سکونی و حذفی) هر یک از قواعد جاری در «مثال» را مشخص کنید.
۳. ماضی، مضارع، امر معلوم و امر مجهول فعل های «ورد -»، «وقع -»، «بیس -» را صرف و وزن آنها را ذکر کنید.
۴. در جملات شریفه ذیل، فعل های «مثال» را مشخص کرده، صیغه، باب، وزن، معنی و تغییرات اعلالی صورت گرفته در آنها را بنویسید.

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرْتِي وَيَرْتِي مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۲

﴿لَمْ يَكِلِدْ وَلَمْ يُوَلِدْ﴾^۳

﴿وَقَفُّوهُمْ^۴ اِتِّهِمْ^۵ مَسْئُولُونَ﴾^۵

۱. اعراف: ۸۶.

۲. مریم: ۶ و ۵.

۳. توحید: ۳.

۴. وَقَفَ يَقِفُ وَقْفًا، وَوَقُفًا: ایستاد.

۵. صافات: ۲۴.

﴿ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ ﴾^۱

﴿ سَنَسِمْهُ عَلَى الْخَرْطُورِ ﴾^۲

﴿ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ ﴾^۳

﴿ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ ﴾^۴

۵. کلمات زیر، از کلمات قرآنی است. صیغه، باب و وزن آن‌ها را مشخص کرده، با مراجعه به معاجم قرآنی آیه‌ای که این کلمه در آن به کار رفته است را بنویسید.

ذَرُوا

دَع

يَعِظُ

لَا تَهْنُوا

لَا تَنْزِرُ^۵

۶. در عبارت شریفه ذیل فعل «مثال» را مشخص نموده و آن را در جدول صرف نمائید.

الامام عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَإِنْ قَطَعُوكُمْ»^۷

۱. مریم: ۳۳.

۲. قلم: ۱۶.

۳. مائدة: ۳.

۴. یوسف: ۸۷.

۵. وَزَرَ يَزِرُ وَزَرًا، وَزَرَ الشَّيْءُ: أَنْ حَمَلَ حَمْلًا بَدًّا.

۶. وَصَلَّ يَصِلُ وَصَلًّا، صِلَةُ الشَّيْءِ: أَنْ حَمَلَ حَمْلًا بَدًّا.

۷. میزان الحکمة ج ۴ ص ۸۷.

شماره	ماضی		مضارع		امر	
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول
۱						
۲						
۳						
۴						
۵						
۶						
۷						
۸						
۹						
۱۰						
۱۱						
۱۲						
۱۳						
۱۴						
ترجمه	۷	۱۰	۵	۱	۸	۱۲
وزن	۶	۱۳	۱۴	۱۲	۹	۱۰



اجوف



اجوف یکی از اقسام معتل است. که در آن تغییرات اعلالی مختلفی صورت می‌گیرد. این درس به بیان کیفیت اجرای قواعد اعلال در اجوف پرداخته است.

«اجوف»^۱ بر دو قسم است: ۱. واوی مثل: قَوْلٌ^۲. ۲. یائی مثل: بَيْعٌ^۳.

لازم به ذکر است، مضارع مضموم العین اجوف فقط واوی است مانند: ماج يُموج و مضارع مکسور العین اجوف، فقط یائی است؛ مانند عاش يعيش؛ ولی مضارع مفتوح العین آن، گاهی واوی است؛ مانند خاف يخاف و گاهی یائی است؛ مانند هاب يهاب. در اجوف قواعد زیر جاری می‌شود:

۱. واو و یاء متحرک در صورتی که ماقبل آنها ساکن بوده و حرف عله و همزه نباشد، حرکتشان به ماقبل داده می‌شود.^۴ مانند: يَقُولُ ← يَقُولُ، يَبِيعُ ← يَبِيعُ، يَأْتِسُ و قَاوَلٌ.

۱. اجوف در لغت به معنای تو خالی و میان تهی است. و چون عین الفعل در معتل العین در بسیاری از صیغه های خود دچار تغییر و حذف می‌شود، صرفیان نام اجوف بر آن نهادند.

۲. قَالَ يَقُولُ قَوْلًا و مَقَالَةٌ: تلفظ کرد، سخن گفت.

۳. باعٌ يَبِيعُ يَبِيعًا كِتَابًا: کتاب را فروخت یا خرید (از افعال متضاد).

۴. خَافَ يَخَافُ خَوْفًا و خَيْفَةً: ترسید. خَافَهُ و خَافَ مِنْهُ: از او ترسید.

۵. هَابَ يَهَابُ هَيْبًا و هَيْبَةً هُ: از او ترسید. هَابَ يَهَيْبُ هُ: از او ترسید.

۶. این قاعده اختصاص به «اجوف» دارد. لذا در ناقص مانند دَعْوَى و کلماتی مانند جَهْوَرٌ که حرف عله در آنها زاید است، اجرا نمی‌شود.

۲. واو و یاء مکسور یا مضموم که ماقبل آن‌ها فتحه نباشد، بعد از سلب حرکت ماقبل، حرکتشان به ماقبل داده می‌شود.^۱ مانند:

قَوْل ← قول (ادامه دارد)، بُيَع ← بَيْع، يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوْنَ (ادامه دارد) بخلاف خَوْف.

۳. واو ساکن ماقبل مکسور قلب به یاء می‌شود.^۲ مانند: قَوْل ← قِيل.

۴. واو و یاء متحرک ماقبل مفتوح قلب به الف می‌شود.^۳ مانند:

قَوْل ← قَالَ، بَيْع ← باع، خَوْف ← خَاف.

این قاعده در صورتی که واو و یاء در موضع حرکت باشند- یعنی متحرک بوده و به جهت قواعد اعلال سکونی، ساکن شده باشند- نیز جاری می‌شود.^۴ مانند:

(يَخَوْفُ ← يَخَوْفُ) ← يَخَافُ

۵. حرف عله در التقای ساکنین (برخورد دو ساکن) حذف می‌شود.^۵ مانند:

يَقُولُ امر غایب ← لَيَقُولُ ← لَيَقُولُ ← تَقُولُ امر حاضر ← قَوْل ← قُل

۶. اگر مضارع اجوف بر وزن «يَفْعَلُ» باشد، ماضی معلوم آن از صیغه ی ششم تا آخر مضموم الفاء و اگر بر وزن «يَفْعَلُ» یا «يَفْعَلُ» باشد، مکسور الفاء می‌گردد.^۶

۱. این قاعده در «ناقص» نیز انجام می‌شود. مانند: يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوْنَ (ادامه دارد).

۲. این قاعده در «مثال» و «ناقص» نیز جاری می‌شود. (ر.ک: قاعده ۳ مثال).

۳. این قاعده در «ناقص» نیز اجرا می‌شود. مانند: دَعَا ← دَعَا. ولی در «مثال» مانند يَوَدُّ و تَيْسَّرُ جاری نمی‌شود.

۴. این اعلال فقط در عین الفعل جاری است.

۵. این قاعده از قواعد عمومی اعلال است. و در غیر اجوف نیز جاری می‌شود. (ر.ک: مانند قاعده ۴ ناقص)

۶. این قاعده اختصاص به «اجوف» دارد. و اعلال آن به نحو قلبی، سکونی یا حذفی نیست. بلکه به تغییر حرکت است به جهت رعایت واوی و یائی بودن که در صورت اول فاء الفعل مضموم و در صورت دوم مکسور می‌گردد.

ماضی معلوم هنگامی که مضارع آن **يَفْعُلُ** است مانند: **ساقَ، ساقا، ساقوا، ساقَت، ساقتا، سُقِنَ، سُقِنَتْ...**

ماضی معلوم هنگامی که مضارع آن **يَفْعُلُ** است مانند: **باعَ، باعا، باعوا، باعَت، باعتا، بِعِنَ، بِعَت...**

ماضی معلوم هنگامی که مضارع آن **يَفْعُلُ** است مانند: **هابَ، هابا، هابوا، هابَت، هابتا، هِبِنَ، هِبت...**

مضارع فعل «**مات**» بر وزن **يَفْعِلُ** و **يَفْعُلُ** آمده است. لذا می توان آن را به دو نحو «**مُتِن...**» و «**مِتن**» به کار برد. و در قرآن به هر دو نحوه آمده است.

﴿ **وَلَيْنَ مُتَمِّمًا أَوْ قَتَلْتُمْ لِيَلِيَّ اللَّهُ مُحْشَرُونَ** ﴾^۱ و ﴿ **أَفَأَيْنَ مَتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ** ﴾^۲.

از قاعده فوق روشن می شود: **اجوف** از صیغه ی ششم تا آخر «مفتوح الفاء» نمی آید. بنابراین مانند «**ظَلَّت**» در آیه شریفه ﴿ **ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا** ﴾^۳ و ﴿ **فَظَلَّتُمْ تَفَكَّهُونَ** ﴾^۴ **اجوف** نیست و مضاعف می باشد، که به طور سماعی یکی از دو حرف متماثل آن حذف گردیده است.

تذکر:

در فعل ماضی «**لَيْسَ**» قاعده مذکور جاری نمی شود و فاء الفعل در تمام صیغه ها، مفتوح است: **لَيْسَ، لَيْسَا، لَيْسُوا، لَيْسَتْ، لَيْسَتَا، لَسْنِ، لَسْت...** مانند آیه مبارکه ﴿ **لَسُنَّ كَأَحَدٍ**

﴿ **مِنَ الْإِسَاءِ** ﴾^۵.

۱. آل عمران: ۱۵۸.

۲. انبیاء: ۳۴.

۳. طه: ۹۷.

۴. واقعه: ۶۵.

۵. احزاب: ۳۲.

۷. در مورد حرکت فاء الفعل ماضی مجهول از صیغه ششم تا آخر، دو وجه جایز است.

وجه اول: حرکت بر عکس ماضی معلوم باشد. مانند: **سَقِنَ، بَعَنَ، هُبِنَ.**

وجه دوم: حرکت مشابه ماضی معلوم باشد. مانند: **سُقِنَ، بَعِنَ، هُبِنَ.**

جهت جلوگیری از اشتباه صیغه بین معلوم و مجهول، رعایت وجه اول بهتر است.^۱

ماضی مجهول هنگامی که مضارع آن **يَفْعَلُ** است: **قِيلَ، قِيلَا، قِيلُوا، قِيلَتْ، قِيلْتَا، قِلْنِ، قُلْتِ... یا قُلْنِ، قُلْتِ...**

ماضی مجهول هنگامی که مضارع آن **يَفْعَلُ** است: **بِيعَ، بَيْعَا، بَيْعُوا، بَيْعَتْ، بَيْعْتَا، بَعْنِ، بَعْتِ... یا بَعِنِ، بَعْتِ...**

ماضی مجهول هنگامی که مضارع آن **يَفْعَلُ** است: **هَيْبَ، هَيْبَا، هَيْبُوا، هَيْبَتْ، هَيْبْتَا، هُبِنِ، هُبْتِ... یا هُبِنِ، هُبْتِ...**

نکته

۱. در برخی موارد، حرف عله در عین الفعل حکم حرف صحیح را داشته و اعلال نمی شود؛^۲ از جمله:

- عین الفعل لفیف مقرون، مانند: **قَوِيَ، يَشْوِي.**

- عین الفعل کلماتی که بر رنگ و عیب دلالت کنند، مانند: **سَوَدَ، عَوَرَ.**^۳

- عین الفعل فعل تعجب، مانند: **مَا أَقْوَمَ زَيْدًا، أَقْوَمَ بَزِيدًا.**

۱. جهت تحقیق بیشتر ر.ک: شرح شافیه ابن حاجب، مرحوم رضی الدین الاسترآبادی، ج ۳، بحث «لغات الاجوف المبنی للمفعول».

۲. موارد امتناع اعلال در اسم، در جای خود خواهد آمد.

۳. **سَوَدَ يَسْوُدُ سَوْدًا**: سیاه شد. **سَادَ يَسْوُدُ سِيَادَةً**: آقا و سرور و دارای مجد و شرف شد.

۴. **عَوَرَ يَعْوَرُ عَوْرًا**: یک چشمی شد، یک چشم خود را از دست داد.

- عین الفعل باب‌های **تفعیل**، **مفاعله**، **تفعّل**، **تفاعل**، **افعال** و **افعیال**.^۱

- رباعی و ملحقات آن، مانند: **وَسْوَسَ**.^۲

ماضی معلوم ماده «**ق و ل**» از باب **فَعَلَ يَفْعُلُ**

نتیجه نهایی	تغییرات اعلالی	قبل از اعلال	صیغه	
قَالَ	← ۴	قَوْلَ	فَاعِلٌ	
قَالَا	← ۴	قَوْلَا		
قَالُوا	← ۴	قَوْلُوا		
قَالَتْ	← ۴	قَوْلَتْ		
قَالَتَا	← ۴	قَوْلَتَا		
قَالْنَ	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالْنَ ← ۴	قَوْلْنَ	مُخَاطَبٌ
قَالَتْ	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالَتْ ← ۴	قَوْلَتْ	
قَالْتُمَا	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالْتُمَا ← ۴	قَوْلْتُمَا	
قَالْتُمْ	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالْتُمْ ← ۴	قَوْلْتُمْ	
قَالَتِ	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالَتِ ← ۴	قَوْلَتِ	
قَالْتُمَا	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالْتُمَا ← ۴	قَوْلْتُمَا	مُتَكَلِّمٌ
قَالْتُنَّ	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالْتُنَّ ← ۴	قَوْلْتُنَّ	
قَالَتْ	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالَتْ ← ۴	قَوْلَتْ	
قَالْنَا	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالْنَا ← ۴	قَوْلْنَا	
قَالْنَا	← ۶ ← ۵ ← ۴	قَالْنَا ← ۴	قَوْلْنَا	

۱. بحث درباره این مورد، خواهد آمد؛ البته باید گفت، با تأمل در هر یک از این ابواب، روشن می‌شود در این کلمات شرایط اعلال وجود ندارد؛ به خلاف سایر مثال‌ها مانند: **سَوَدَ** که با وجود شرایط اعلال، اعلال صورت نگرفته است.

۲. **وَسْوَسَ يُوَسْوِسُ وَوَسْوَسًا، وَوَسْوَسَةً الشَّيْطَانُ لَهُ وَ إِلَيْهِ: شَيْطَانٌ، أَوْ رَا وَسْوَسَهُ كَرَدَ.**

مضارع معلوم ماده «ق و ل» از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

صیغه	قبل از اعلال	تغییرات اعلالی	مضارع	امر
غائب	يَقُولُ	← ا	يَقُولُ	يَقُلْ
	يَقُولَانِ	← ا	يَقُولَانِ	يَقُولَا
	يَقُولُونَ	← ا	يَقُولُونَ	يَقُولُوا
	تَقُولُ	← ا	تَقُولُ	تَقُلْ
	تَقُولَانِ	← ا	تَقُولَانِ	تَقُولَا
	يَقُولِنَ	← ا ← ه	يَقُولِنَ	يَقُلْنَ
مخاطب	تَقُولُ	← ا	تَقُولُ	قُلْ
	تَقُولَانِ	← ا	تَقُولَانِ	قُولَا
	تَقُولُونَ	← ا	تَقُولُونَ	قُولُوا
	تَقُولِينَ	← ا	تَقُولِينَ	قُولِي
	تَقُولَانِ	← ا	تَقُولَانِ	قُولَا
	تَقُولِنَ	← ا ← ه	تَقُولِنَ	قُلْنَ
متكلم	أَقُولُ	← ا	أَقُولُ	لَأَقُلْ
	نَقُولُ	← ا	نَقُولُ	لنَقُلْ

ماضی مجهول ماده (م ی ز) از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

نتیجه نهایی	تغییرات اعلالی			قبل از اعلال	صیغه
مِيزَ		← ۲			مِيزَ
مِيزَا		← ۲			مِيزَا
مِيزُوا		← ۲			مِيزُوا
مِيزَتْ		← ۲			مِيزَتْ
مِيزَتَا		← ۲			مِيزَتَا
مُزْنَ	← ۷	مُزْنَ ← ۵	← ۲	مُزْنَ	مُزْنَ
مُزَّتْ	← ۷	مُزَّتْ ← ۵	← ۲	مُزَّتْ	مُزَّتْ
مُزَّتَمَا	← ۷	مُزَّتَمَا ← ۵	← ۲	مُزَّتَمَا	مُزَّتَمَا
مُزْتُمْ	← ۷	مُزْتُمْ ← ۵	← ۲	مُزْتُمْ	مُزْتُمْ
مُزَّتِ	← ۷	مُزَّتِ ← ۵	← ۲	مُزَّتِ	مُزَّتِ
مُزَّتَمَا	← ۷	مُزَّتَمَا ← ۵	← ۲	مُزَّتَمَا	مُزَّتَمَا
مُزَّتْنِ	← ۷	مُزَّتْنِ ← ۵	← ۲	مُزَّتْنِ	مُزَّتْنِ
مُزَّتْ	← ۷	مُزَّتْ ← ۵	← ۲	مُزَّتْ	مُزَّتْ
مُزْنَا	← ۷	مُزْنَا ← ۵	← ۲	مُزْنَا	مُزْنَا

۱. مازَ يَمِيْرُ مَمِيْرًا الشَّيْءَ: آن چیز را جدا کرد.

مضارع مجهول ماده «م ی ز» از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

نتیجه نهایی	تغییرات اعلالی	قبل از اعلال	صیغه
يُمَارُ	يُمَيِّرُ ← ۴	يُمَيِّرُ ← ۲	غائب
يُمَارَانِ	يُمَيِّرَانِ ← ۴	يُمَيِّرَانِ ← ۲	
يُمَارُونَ	يُمَيِّرُونَ ← ۴	يُمَيِّرُونَ ← ۲	
تُمَارُ	تُمَيِّرُ ← ۴	تُمَيِّرُ ← ۲	
تُمَارَانِ	تُمَيِّرَانِ ← ۴	تُمَيِّرَانِ ← ۲	
يُمَرْنَ	يُمَيِّرْنَ ← ۴	يُمَيِّرْنَ ← ۲	مخاطب
تُمَارُ	تُمَيِّرُ ← ۴	تُمَيِّرُ ← ۲	
تُمَارَانِ	تُمَيِّرَانِ ← ۴	تُمَيِّرَانِ ← ۲	
تُمَارُونَ	تُمَيِّرُونَ ← ۴	تُمَيِّرُونَ ← ۲	
تُمَارِيْنَ	تُمَيِّرِيْنَ ← ۴	تُمَيِّرِيْنَ ← ۲	
تُمَارَانِ	تُمَيِّرَانِ ← ۴	تُمَيِّرَانِ ← ۲	متكلم
تُمَرْنَ	تُمَيِّرْنَ ← ۴	تُمَيِّرْنَ ← ۲	
أُمَارُ	أُمَيِّرُ ← ۴	أُمَيِّرُ ← ۲	
نُمَارُ	نُمَيِّرُ ← ۴	نُمَيِّرُ ← ۲	

هم اندیشی

نوع معتل، وزن و باب «**تَهَب، يَهَب، تَهَاب**» را مشخص کنید.

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد جاری در «**اجوف**» یک مثال غیر از مثالهای کتاب بنویسید.
۲. نوع اعلال (قلبی، سکونی، حذفی) هر یک از قواعد اعلال جاری در «**اجوف**» را مشخص کنید.
۳. ماضی، مضارع و امر معلوم فعل‌های «**ماج** ۱ **یموج**» و «**کاد** ۱ **یکید**» را صرف کنید.
۴. ماضی، مضارع، و امر مجهول فعل‌های «**نال**، **ینال**» و «**زار**، **یزور**» را صرف کنید.
۵. در آیات شریفه ذیل، فعل‌های «**اجوف**» را مشخص کرده، صیغه، باب، وزن، معنا و تغییرات اعلالی هر یک را ذکر کنید.

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾^۳

﴿وَتُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۴

۱. **ماج** **يَمُوجُ** مَوْجاً الْبَحْرُ: دریا طوفانی شد و به موج در آمد.

۲. **كَادَ يَكِيدُ كَيْدًا هُ**: به او نیرنگ زد.

۳. بقره: ۱۸۵.

۴. بقره: ۱۲۸.

۱۴۴ ۷ علم صرف

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۱

۶. کلمات زیر، از کلمات قرآنی است. صیغه، باب و وزن آنها را بیان کرده، با مراجعه به معاجم قرآنی آیه‌ای که این کلمه در آن به کار رفته است را بنویسید.

لن تبور

أن تبید

ران

فاز

خُضُّتُمْ

موسسین مؤسسه آموزشی حوزه های علمیّه

۳. جدول زیر را کامل کنید.

وزن امر	امر	شماره قاعده امر	بعد از اعلال	شماره قاعده	قبل از اعلال	بعد از اعلال	شماره قاعده	قبل از اعلال	
	لَيَصُمُّ	۵	يَصُومُ	۱	يَصُومُ	صَامٌ	۴	صَوْمٌ ^۱	۱
									۲
									۳
									۴
									۵
									۶
									۷
									۸
									۹
									۱۰
									۱۱
									۱۲
									۱۳
									۱۴

۱. صَامٌ يَصُومُ صَوْمًا و صِيَامًا: از خوردن و نوشیدن خودداری کرد.

زفتد تلویزین متون درسی حوزه های علمیہ

ناقص

معتل اللام یا «ناقص» یکی دیگر از انواع معتل است. که تغییرات اعلاالی در آن نسبت به مثال و اجوف، بیشتر است و این درس به بیان این تغییرات پرداخته است.

«ناقص»^۱ بر دو قسم است: ۱. واوی مثل: دَعَوَ؛ ۲. یائی مثل: رَمَى.

در ناقص قواعد زیر جاری می‌شود:

۱. واو و یاء متحرک در صورتی که حرکت آنها اصلی و ماقبلشان مفتوح باشد، قلب به الف می‌شوند.^۳ مانند:

مثل: دَعَوَ ← دَعَا، رَمَى ← رَمَى، يَخْشَى ← يَخْشَى.

۱. ناقص در لغت به معنای کوتاه شدن و کم شدن است. و معتل اللام را از این حیث ناقص نامیده‌اند که آخرش حرف صحیح نیست و در بسیاری از تصریفاتش دچار حذف لام الفعل گردیده و کوتاه می‌شود.
۲. دَعَا لَهُ: در حق او دعای خیر کرد. دَعَا عَلَيْهِ: در حق او نفرین کرد. دَعَا يَدْعُو دَعَاءَهُ: او را صدا زد، او را فرا خواند.
۳. این قاعده در «اجوف» نیز جاری می‌شود. مانند قَوْل ← قال.
۴. رَمَاهُ بِكَذَا: او را به فلان چیز متهم کرد. رَمَى يَزِمِي رَمِيًا الشَّيْءَ: آن چیز را پرتاب کرد.

به خلاف مانند: **دَعَا، إِخْشَوْا^۱ الله، إِخْشِيَ الله وِإِزْصَيْنَ^۲** که حرکت واو و یاء در این مثال‌ها عارضی‌اند.^۳

۲. واو مضموم ماقبل مضموم و یاء مضموم ماقبل مکسور اگر در آخر مضارع ناقص قرار گیرند، ضمه آن دو حذف می‌شود (در صورت مفتوح بودن ماقبل، قاعده ۱ جاری می‌شود).^۴ مانند:

يَدْعُو ← يَدْعُو، يَزْمِي ← يَزْمِي

۳. واو و یاء مضموم یا مکسور اگر در اثنای کلمه^۵ واقع شوند و ماقبل آنها فتحه نباشد، بعد از سلب حرکت ماقبل، حرکتشان به ماقبل داده می‌شود. مانند:

رُؤْيُوا ← رُؤْيُوا (ادامه دارد)

تَزْمِينَن ← تَزْمِينَن (ادامه دارد)

۴. حرف عله در التقای ساکنین حذف می‌شود:^۶

مانند: **رُؤْيُوا ← رُؤْوا، تَزْمِينَن ← تَزْمِينَن**

۵. در ناقص واوی اگر ماقبل واو مکسور باشد، واو به یاء قلب می‌شود.^۷

مانند: **رَضَوَ ← رَضِيَ، دُعِيَ ← دُعِيَ، بِرِخْلَافِ دَعَوَ وِ رَحُوَ.**

۱. **حَشِيَ يَحْشِي حَشِيًّا وِ حَشِيَّةً هُ وِ مِنْهُ:** از او ترسید.

۲. **رَضَا يَرْضُو رَضَوًا هُ:** در رضایت و خشنودی بر او پیشی گرفت. **رَضِيَ يَرْضِي رَضًا وِ رَضَوَانًا عَنْهُ وِ عَلَيْهِ:** از او دلشاد و راضی شد.

۳. حرکتی را که قبل از الف یا نون تأکید یا به جهت دفع التقای ساکنین باشد، عارضی می‌گویند.

۴. این قاعده اختصاص به «ناقص» دارد.

۵. این قاعده در «اجوف» نیز جاری می‌شود. مانند **قُولَ ← قُولَ.**

۶. این قاعده اختصاص به «ناقص» ندارد.

۷. این قاعده اختصاص به «ناقص» دارد.

۶. در ناقص، واوی اگر واو، حرف چهارم یا بعد از آن بوده و ماقبل آن مفتوح باشد، قلب به یاء می‌شود.

مانند: **يُدْعُو** ← **يُدْعِي** (با قاعده یکم **يُدْعِي**). **يُدْعُونَ** ← **يُدْعَيْن**^۱

نکته

در موارد جریان قاعده یکم و ششم، قاعده ششم بر قاعده اول مقدم می‌شود و ابتدا قاعده ششم جاری می‌شود.

۷. در صیغه‌های ۱-۴-۷-۱۳-۱۴ مضارع مجزوم و امر که علامت رفع، ضمه لام الفعل است؛ لام الفعل حذف می‌شود.^۲ مانند:

۱۴	۱۳	۷	۴	۱	
لَمْ تَدْعُ	لَمْ أَدْعُ	لَمْ تَدْعُ	لَمْ تَدْعُ	لَمْ يَدْعُ	يُدْعُو ←
لَنْ تَقْضِ	لَنْ أَقْضِ	لَنْ تَقْضِ	لَنْ تَقْضِ	لَنْ يَقْضِ	يَقْضِي ←

۱. این قاعده اختصاص به «ناقص» دارد. و در فاء الفعل (مانند: يَسْتَوِرُ) و عين الفعل (مانند: يَعْتَوِدُ) جاری نمی‌شود.

۲. این قاعده اختصاص به «ناقص» دارد.

ماضی معلوم ماده «رض و» از باب فَعَلَ یُفَعِّلُ^۱ مضارع معلوم ماده «رض و» از باب فَعَلَ یَفَعِّلُ

نتیجه نهایی	قبل از اعلال	صیغه	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	صیغه
یَرْضِی	یَرْضَوُ	غائب	رَضِیَ	رَضَوَ	غائب
یَرْضِیَانِ ^۲	یَرْضَوَانِ		رَضِیَا	رَضُوا	
یَرْضَوْنَ	یَرْضَوُونَ		رَضُوا	رَضُوا	
تَرْضِی	تَرْضَوُ		رَضِیتَ	رَضِوتَ	
تَرْضِیَانِ	تَرْضَوَانِ		رَضِیتَا	رَضِوتَا	
یَرْضِیْنَ	یَرْضَوْنَ	رَضِینَ	رَضِونَ	مخاطب	
تَرْضِی	تَرْضَوُ	رَضِیتَ	رَضِوتَ		
تَرْضِیَانِ	تَرْضَوَانِ	رَضِیتُمَا	رَضِوتُمَا		
تَرْضَوْنَ	تَرْضَوُونَ	رَضِیتُمْ	رَضِوتُمْ		
تَرْضِیْنَ	تَرْضَوِینَ	رَضِیتِ	رَضِوتِ		
تَرْضِیَانِ	تَرْضَوَانِ	رَضِیتُمَا	رَضِوتُمَا	متکلم	
تَرْضِیْنَ	تَرْضَوْنَ	رَضِیتُنَّ	رَضِوتُنَّ		
أَرْضِی	أَرْضَوُ	رَضِیتُ	رَضِوتُ		
نَرْضِی	نَرْضَوُ	رَضِینَا	رَضِونَا		

۱. ضروری است، در کلاس تغییرات اعلالی انجام شده در صیغه‌ها بیان گردد.

۲. حرف عله، به خاطر عارضی بودن حرکتش، قلب به الف نشده است.

ماضی مجهول ماده «هَدَى» از باب فَعَلَ یَفْعَلُ مضارع مجهول ماده «هَدَى» از باب فَعَلَ یَفْعَلُ^۱

صیغه	قبل از اعلال	نتیجه نهایی
غائب	هُدَى ^۲	یُهْدَى
	هُدِیَا	یُهْدِیَانِ
	هُدِیُوْا	یُهْدِیُوْنَ
مخاطب	هُدِیتَ	تُهْدِیْ
	هُدِیتَا	تُهْدِیَانِ
	هُدِیتَیْنِ	تُهْدِیتَیْنِ
	هُدِیتَیْ	تُهْدِیتَیْ
	هُدِیتُمَا	تُهْدِیتُمَا
	هُدِیتُمِ	تُهْدِیتُمِ
متکلم	هُدِیتَیْ	أُهْدِیْ
	هُدِیتَا	نُهْدِیْ
	هُدِیتَا	نُهْدِیْ

۱. ضروری است، در کلاس تغییرات اعلالی انجام شده در صیغه‌ها بیان گردد.

۲. هَدَى یُهْدِیْ هُدًى و هَدَايَةٌ هَدَى: او را راهنمایی کرد.

هم اندیشی

هر یک از دو کلمه «هدنا»^۱ و «هدوا»^۲ چه نوع معتلی، و چه صیغه‌ای است؟ ترجمه‌های قرآنی آنها را بررسی و خطای برخی ترجمه‌ها که ناشی از خطای در تشخیص صیغه هدنا است را بیان نمائید.

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد جاری در «ناقص» مثالی غیر از مثال کتاب بنویسید.
۲. نوع اعلال (قلبی، سکونی و حذفی) هر یک از قواعد اعلالی جاری در «ناقص» را مشخص کنید.
۳. در جملات شریفه ذیل، فعل‌های ناقص را مشخص کرده، صیغه، باب، معنا و وزن هر یک را بنویسید.

﴿وَبَدَأَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا﴾^۳

﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۴

۱. اعراف: ۱۵۶.

۲. حج: ۲۴.

۳. جائیه: ۳۳.

۴. لقمان: ۱۷.

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَسْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴾^۱
﴿ مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَٰكِدٍ ﴾^۲

۴. با مراجعه به کتاب لغت، باب و معنای افعال «رَمَى، رَضِيَ و تَلَا» را تعیین نموده و سپس ماضی، مضارع و امر معلوم آنها را صرف کنید.

۵. ماضی، مضارع و امر معلوم فعل‌های «زَكَا^۳ يَزْكُو، رَأَى يَرَى» را صرف کنید.

۶. ماضی، مضارع و امر مجهول «دَعَا يَدْعُو» را صرف کنید.

۷. در آیات مبارکه زیر؛ نوع، صیغه، وزن، باب افعال معتل و تغییرات اعلاالی در آنها را مشخص نمائید.

﴿ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴾^۴
﴿ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴾^۵
﴿ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكَ إِذْ تَدْعُونَ ﴾^۶

۱. بقره: ۲۰۷.

۲. ابراهیم: ۱۶.

۳. زَكَا يَزْكُو زَكَاءَ الرَّجُلِ: آن مرد پاک و وارسته و صالح شد. زَكَا يَزْكُو زَكَاءَ و زَكَى يَزْكِي زَكَّى الزَّرْعُ: زراعت رشد و نمو کرد.

۴. قصص: ۲۳.

۵. انبیاء: ۲۹.

۶. شعراء: ۷۲.



لفیف



تاکنون با تغییرات کلمه معتدل که در یکی از حروف اصلی آن حرف عله می باشد، آشنا شدیم. این درس اختصاص دارد به تغییرات اعلالی در لفیف یعنی کلماتی که دو حرف اصلی آنها حرف عله است.

«لفیف» بر دو قسم است:

۱. «مقرون» مانند: **شَوَى**¹.

عین الفعل لفیف مقرون در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی شود، لذا مانند فعل ناقص صرف می شود.

در پنج صیغه اول ماضی² کلماتی مانند «**حَيِي**»³ و «**عَيِي**» - که عین الفعل و لام الفعل، یاء است - ادغام و عدم ادغام جایز است⁴

- مضاعف: **حَيٌ، حَيَا، حَيَوَا، حَيَّتْ، حَيَّتَا، حَيِّنَ**

- لفیف: **حَيِي، حَيِيَا، حَيِيَوَا، حَيِيَّتْ، حَيِيَّتَا، حَيِين**

۱. شَوَى يَشْوِي شَيْئاً اللَّحْمَ: گوشت را بریان کرد.

۲. بنابر مشهور این حکم اختصاص به ماضی دارد. و در صیغه های مضارع و امر آنها، ادغام صورت نمی گیرد. هر چند برخی از معاجم لغوی مانند لسان العرب «يَحْيِي» و «يَعْيِي» را نیز ذکر کرده اند.

۳. اصل کلمه «حیو» حیو می باشد که با قواعد اعلال حیو گردیده و لذا در اصل مضاعف نیست.

۴. یعنی قواعد کلمه مضاعف یا لفیف را در آنها جاری می کنیم.

۵. حَيِي يَحْيِي حَيَاءً مِنْهُ: از او شرم کرد. حَيِي يَحْيَا و حَيِي يَحْيِي حَيَاءً: زنده شد، زنده ماند.

قبل از اعلال	نَوِيَّ۱	نَوِيَّا	نَوِيُو۱	نَوِيْتُ	نَوِيْتَا	نَوِيْن۲	نَوِيَّ۲	نَوِيَّا	
بعد از اعلال	نَوِي	نَوِيَّا	نَوُو۱	نَوُوْتُ	نَوُوْتَا

۲. «مفروق» مانند: وَعَيَّ

این قسم از جهت فاء الفعل در حکم مثال و از جهت لام الفعل در حکم ناقص بوده و قواعد اعلال هر دو در آن جریان دارد. و از این رو اعلال در لفیف، اعلال جدیدی نیست و به قواعد مطرح شده در مثال و ناقص باز می‌گردد.

در تلفظ امر حاضر لفیف مفروق که یک حرف از فعل باقی می‌ماند، «هاء سکت» به آن ملحق می‌شود.

وَقِي۳ ← يَقِي ← قِي ← قِه

در موردی که کلمه دو حرفی یا بیشتر باشد، الحاق هاء سکت جایز است.

مانند لَمْ يَقِه ، لَمْ يَلِه

۱. نَوِي يَنْوِي نِيَّةَ الشَّيْءِ: قصد انجام آن چیز را کرد، نیت آن را کرد.

۲. نَوِي يَنْوِي نِيَّةَ الشَّيْءِ: قصد انجام آن چیز را کرد، نیت آن را کرد.

۳. وَقِي يَقِي وَقَايَةَ وِ وَاقِيَّةً فَلَانًا: فلانی را حفظ کرد.

هم اندیشی

فعل معلّل در چه صورت یک حرفی است؟ چرا؟

پرسش و تمرین

۱. کلمه «لفیف» در لغت به چه معناست؟
۲. انواع لفیف را نام برده و قواعد جاری در هر یک را بیان کنید.
۳. ماضی، مضارع و امر معلوم فعل‌های زیر را صرف کنید.
عَبِيَ^۱ يَغِي، وَقَى يَقِي
۴. ماضی، مضارع و امر مجهول فعل‌های زیر را صرف کنید.
لَوَى^۲ يَلْوِي، وَلَى^۳ يَلِي
۵. در آیات شریفه ذیل، فعل‌های **لفیف** را مشخص کرده، نوع (مفروق، مفروق)، صیغه، معنا و وزن هر یک را ذکر کنید.

۱. عَبِيَ يَغِي عَبياً و عَبِيَ يَغِي عَبياً بِأَمْرِهِ و عَنْ أَمْرِهِ: در کار خود درمانده شد.

۲. لَوَى يَلْوِي لَوياً الْحَبْلَ: طناب را تابید.

۳. وَلَى يَلِي وَلايَةً الشَّيْءِ و عَلَيْهِ: سرپرست و اختیاردار آن چیز شد. وَلَى يَلِي وَلاياً فُلاناً: به فلانی نزدیک شد، پشت سر او قرار گرفت.

- ﴿ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ^۱ ﴾ ^۲
- ﴿ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ^۳ ﴾ ^۴
- ﴿ أَذْهَبَ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَتِي وَلَا نَبِيَّآ فِي ذِكْرِي ^۵ ﴾
- ﴿ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ^۶ ﴾
- ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ ^۷ ﴾
- ﴿ وَتَعِبَا أُذُنٌ وَعَيْبَةٌ ^۸ ﴾
- ﴿ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ ^۹ ﴾

۱. غَوَىٰ يَغْوِي غَيًّا و غَوَىٰ يَغْوِي غَوَايَةً: گمراه شد، گم شد.

۲. طه: ۱۲۱.

۳. طوى يَطْوِي طَيًّا التَّوْب: پارچه یا جامه را تا زد، آن را درهم پیچید.

۴. انبیاء: ۱۰۴.

۵. طه: ۴۲.

۶. حشر: ۹.

۷. توبه: ۱۲۳.

۸. حاقه: ۱۲.

۹. غافر: ۹.

انواع اعلال

گفته شد، اعلال بر سه قسم اصلی «قلبی، سکونی، حذفی» است. که با موارد هر کدام در درس‌های قبل آشنا شدیم. ولی به دلیل اهمیت بحث اعلال؛ جمع بندی موارد این سه قسم و قاعده «تغییر حرکت» در این درس بیان می‌شود.

أ) اعلال حذفی

اعلال حذفی در سه مورد انجام می‌پذیرد:

۱- حذف واو از مضارع مکسور العین و امر معلوم مثال واوی؛

۲- حذف لام الفعل صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مجزوم ناقص و امر معلوم؛

۳- در اجتماع غیر مجاز دو سکون، مانند:

يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوون ← يَدْعُوْنَ

يَقُولُ ← لَمْ يَقُولْ ← لَمْ يَقُلْ

ب) اعلال سکونی (اسکانی)

اعلال اسکانی، دارای دو قاعده است.

۱. «واو» و «ياء» متحرک اگر بعد از حرف ساکن قرار گیرند حرکت آنها به ما قبل داده می‌شود.^۱ مانند:

يَقُومُ ← يَقُوم

يَبِيعُ ← يَبِيع

يَخُوفُ ← يَخُوف...

۱. این قاعده مخصوص عین الفعل است.

۱۶۲ علم صرف

۲. اگر قبل «واو» و «یاء» مکسور و مضموم؛ حرکت ضمه یا کسره باشد؛ حرکت ما قبل حذف و حرکت حرف عله به آن داده می‌شود.^۱ مانند:

بُيِع ← بَيْع

يَرْمِيُون ← يَرْمِيُون...

البته اگر «واو» و «یاء» آخر کلمه باشند حرکت حرف عله حذف می‌شود^۲ مانند:

يَغْزُو ← يَغْزُو

يَرْمِي ← يَرْمِي

ج) اعلال قلبی

این نوع اعلال دارای هفت قاعده است.

۱. «واو» و «یاء» متحرک ما قبل مفتوح، تبدیل به «الف» می‌شود.^۳ مانند:

قَالَ ← قَوْل

بَاعَ ← بَيْع

خَافَ ← خَوْف

يَدْعُو ← يَدْعَى

يَخْشَى ← يَخْشَى

۱. این قاعده در «عین الفعل» و «لام الفعل» جاری می‌شود.

۲. «فتحه» بر واو و یاء سنگین نیست. لذا نه حذف می‌شود و نه به ما قبل داده می‌شود مانند: ان يدعُو.

۳. این قاعده در عین الفعل و لام الفعل جاری می‌شود.

۲. «واو» ساکن ما قبل مکسور، تبدیل به «یاء» می‌شود.^۱ مانند:

إِوَجَل ← إِيَجَل
قُول ← قُوِل ← قِيل

۳. «یاء» ساکن ما قبل مضموم و الف ما قبل مضموم، تبدیل به «واو» می‌شود.^۲ مانند:

يُوسِر ← يُوسِر
بَايَع ← بَايَع ← بُوِيَع

۴. «واو» اگر در مرتبه چهارم به بعد قرار گیرد و ما قبل آن مضموم نباشد، تبدیل به «یاء» می‌شود.^۳ مانند:

يُدَعَوَان ← يُدَعِيَان

۵. «واو» اگر بعد از کسره قرار گیرد قلب به «یاء» می‌شود.^۴ مانند:

دُعُو ← دُعِي
رَضُو ← رَضِي

۶. هر ماده‌ای را برای بیان تعجب می‌توان به وزن «فَعْل» وارد کرد. در این صورت اگر فعلی ناقص یائی باشد، یاء به «واو» تبدیل می‌شود. مانند:

نَهِي ← نَهْو
رَمِي ← رَمُو

۱. این قاعده در فاء الفعل، عین الفعل و لام الفعل جاری می‌شود.

۲. این اعلال علاوه بر فاء الفعل در عین الفعل در حرف زاید نیز انجام می‌گیرد. مانند: يُبْطِر: بُوَطِر. از اوزان ملحق.

۳. این قاعده مخصوص «لام الفعل» است.

۴. این قاعده مخصوص لام الفعل است.

۷. «واو» و «یاء» ساکن ماقبل مفتوح اگر در اصلشان مفتوح باشند، قلب به «الف» می‌شود.^۱
مانند:

يَخَوْفُ ← يَخَوْفُ ← يَخَافُ
يَشِيْءُ ← يَشِيْءُ ← يَشَاءُ

د) قاعده تغییر حرکت

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که در تغییرات؛ حرف عله تابع حرکت است. ولی گاهی به جای حرف، حرکت را تغییر می‌دهند. مثلاً در ماضی اجوف واوی از صیغه ششم تا چهاردهم به فاء الفعل «ضمه» و در اجوف یائی «کسره» داده شده است و حرکت را به خاطر حرف عله تغییر داده‌اند.

۱. این قاعده مخصوص عین الفعل است.

هم‌اندیشی

به نظر شما تفاوت تعبیر «سکونی» و «اسکانی» چیست. و کدامیک مناسب‌تر و کدامیک مشهورتر است.

پرسش و تمرین

۱. موارد اعلال قلبی، سکونی، حذفی را در نموداری ترسیم کنید.
۲. قواعد اعلالی مشترک (حداقل در ۲ نوع معتل) و مختص به یک نوع معتل، را جداگانه معین کنید.
۳. با نظارت اساتید محترم، یک سوره قرآنی را انتخاب نموده و کلمات معلّ و نوع اعلال اجرا شده در آنها را مشخص کنید.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیة

هدف شناسی قواعد اعلال

تا کنون با قواعد اعلال در فعل به تفکیک انواع کلمه معتل: مثال، اجوف، ناقص و لفیف آشنا شده‌اید. در این جا مناسب است برای تسلط بیشتر به مباحث اعلال، به جمع‌بندی این قواعد از منظر «هدف‌شناسی قواعد اعلال» پرداخته شود تا سمت و سوی کلی و جهت‌گیری عمومی قواعد اعلال را به دست آوریم.

قواعد اعلال برای هدف خاصی است که توجه به این هدف، فهم و اجرای این قواعد را آسان‌تر می‌کند.

قبلاً گفته شد، حروف عله دارای ثقالت و سنگینی است. و از این رو کلمه معتل در معرض تغییرات اعلالی به جهت تخفیف لفظی می‌باشد.

هدف اصلی قواعد اعلال، از بین بردن و یا کاهش عوامل ثقالت در کلمه است. بنابراین، شناخت این عوامل و راه زدودن و یا کاستن آن‌ها ضروری است.

الف) مهم‌ترین عوامل ثقالت^۱ در کلمه معتل:

۱. **نفس حرف عله:** در میان حروف الفبا، همزه و حروف عله از ثقالت برخوردارند. از این رو، این حروف در موضع تغییر هستند.

۲. **نوع حرف عله:** ثقالت حروف عله به یک میزان نیست، بلکه واو از یاء ثقیل‌تر و یاء از الف ثقیل‌تر است.

۱. گاهی ممکن است در یک کلمه معتل، دو یا چند مورد از عوامل ثقالت باشند.

۳. **مکان حرف عله:** هر چه حرف عله در انتهای کلمه باشد، ثقالت کلمه بیشتر می‌شود؛ لذا تغییرات اعلالی در ناقص بیشتر از اجوف و در آن دو بیشتر از مثال است.
۴. **حرکت حرف عله:** تحرک حرف عله، نسبت به سکون آن از ثقالت بیشتری برخوردار است.
۵. **نوع حرکت حرف عله:** در میان حرکتها، ضمه ثقیل‌ترین و فتحه أخف حرکات است.
۶. **عدم تناسب حرف عله با حرکت خودش:** عدم تناسب «واو» و «یاء» با حرکتشان، خود از عوامل ثقالت است، مانند: **قَوْلٌ، قَوْلٌ، يُدْعَى.**
۷. **عدم تناسب حرف عله با حرکت ماقبلش:** از عوامل ثقالت آن است که حرف عله با حرکت ماقبلش تناسب نداشته باشد، مانند: **بُيْعٌ، قَوْلٌ، قَائِلٌ.**

ب) راه کار کاهش یا حذف عوامل ثقالت کلمه معتل

برای تحقق این مهم از اعلال قلبی، سکونی و حذفی با شرایطی استفاده می‌شود. اعلال **حذفی**، به دلیل حذف حرف عله باعث از بین رفتن عامل ثقالت می‌گردد. اما در اعلال **سکونی و قلبی**؛ تلاش بر آن است که با استفاده از تدبیر اعلال در حد امکان عوامل ثقالت را کاهش دهیم. که با ملاحظه و تحلیل کلمات مختلفی که در آنها اعلال سکونی یا قلبی صورت گرفته است در غالب موارد به یکی از این دو راه حل می‌رسیم.

راه حل اول:

گفته شد، از عوامل ثقالت معتل؛ حرکت حرف عله^۴ و عدم تناسب حرف عله با حرکت ماقبلش می‌باشد، که در صورت علاج آن تخفیف قابل توجهی در کلمه صورت می‌گیرد. و از اینرو

۱. چون «الف» همیشه ساکن است، بنابراین موارد ثقالت چهارم، پنجم و ششم نسبت به الف جریان ندارد.
۲. حرکت متناسب با واو ضمه، با یاء کسره و با الف فتحه است.
۳. **قَبْلٌ يَقْبَلُ قَبَالَةً** به: ضامن و کفیل آن شد. **قَبْلٌ يَقْبَلُ قَبْلًا الْمَكَانَ**: به سوی آن جا روی آورد. **قَبْلٌ يَقْبَلُ قَبْلًا عَلَى الشَّيْءِ**: آن چیز را شروع کرد. **قَبْلٌ يَقْبَلُ قَبُولًا الْكَلَامَ**: آن سخن را پذیرفت.
۴. با قطع نظر از نوع حرکت و تناسب یا عدم تناسب حرکت با حرف عله.

حذف حرکت حرف عله و ایجاد تناسب بین حرف عله با حرکت قبلش ، راهگشا می باشد. به عبارت دیگر **شایعترین و بهترین** راه حل اعلال سکونی و قلبی «**تبدیل حرف عله به حرف مد**» است.

به مثالهای زیر توجه کنید:

قَوْلٌ ← قَالٌ	دَعَوٌ ← دَعَا
قُورٌ ← قِيلٌ	يُدْعُوٌ ← يُدْعِي
يُقُولٌ ← يُقَالٌ	يَطُوفُ ← يَطُوفُ
يَخْشِي ← يَخْشَى	يَزْمِي ← يَزْمِي
قَائِلٌ ← قُوبِلٌ (مجهول)	

در تمام کلمات فوق در اجرای قواعد اعلالی، تبدیل حرف عله به حرف مد به خوبی مشهود است.

تذکر این نکته ضروری است ؛ همانگونه که گفته شد ، هدف اعلال تخفیف در کلمه است که تبدیل حرف عله به مد باعث آن خواهد شد. ولی از سویی این سؤال مطرح است که کدام حرف عله به کدام حرف مد تبدیل شود؟

چون هدف از اعلال، کاهش حداکثری ثقات کلمه است. از این رو در پاسخ به این سؤال توجه به عامل دوم ثقات « یعنی نوع حرف عله » ضروری می باشد. لذا در صورتی که در کلمه حرکت فتنه باشد، چه در خود حرف عله و چه در قبل آن؛ حرف عله به «الف» تبدیل می شود. مانند:

قَوْلٌ ← قَالٌ يُقُولٌ ← يُقَالٌ يُدْعُوٌ ← يُدْعِي يَخْشِي ← يَخْشَى

۱. حرف عله ساکن مناسب با حرکت ما قبل . = او ؛ = يئ یا ؤ.

در صورت نبودن فتحه، چنانچه کسره یا ی باشد، حرف مد (ی) می‌باشد. مانند:

یرمئ ← یرمی **قُول** ← **قِيل** **خُوف** ← **خِيف**

در غیر دو صورت فوق؛ حرف مد (و) است. مانند: **يَطُوف** ← **يَطُوفُ**. **يَدْعُو** ← **يَدْعُوُ**

در مثالهای فوق، به خوبی دیده می‌شود علاوه بر تبدیل حرف عله به مد؛ سعی می‌شود تا به ترتیب از حرف مدی «الف، یا، واو» استفاده شود تا در حد امکان در کلمه تخفیف بیشتری اعمال گردد. لذا **خُوف** به «خيف» تبدیل می‌شود نه **خُوف**. و **یرمئ** به «یرمی» تبدیل می‌شود نه **یرمو**. و **خُوف** به دلیل وجود فتحه تبدیل به «خاف» شد نه **خيف** به خاطر وجود یاء- و نه **خوف**- به دلیل وجود واو.

به عبارت دیگر چون غرض از اعلال تخفیف است. بنابراین در تعارض بین دو اعلال، اعلالی مقدم می‌شود که تخفیف آن بیشتر است.

راه حل دوم:

نتیجه اعلال در همه موارد و معتلات، منجر به تبدیل شدن حرف عله به حرف مد نمی‌شود؛

در قاعده چهارم اعلال قلبی گذشت که «واو» اگر در مرتبه چهارم به بعد باشد و ماقبل آن

مضموم نباشد به «یاء» تبدیل می‌شود مانند: **يُدْعَوَان** ← **يُدْعِيَان**.

و در قاعده پنجم اعلال قلبی گفته شد: «واو» اگر بعد از کسره قرار گیرد تبدیل به «یاء» می‌شود.

مانند: **رَضَوُ** ← **رَضِي**؛

هر چند که در این موارد نیز با اجرای قواعد اعلال، با تبدیل واو به یاء، مقدار تقالت کاهش یافته است.

زفتد تلویڤن مټون درسی حوزه های علمیہ

فعل موکد

یکی از حالات فعل، که علاوه بر تأثیر در معنی در مواردی موجب تغییرات لفظی نیز می‌شود « تاکید فعل به نون» است. که این درس به بیان تغییرات لفظی فعل موکد می‌پردازد.

در زبان فارسی، هرگاه بخواهند انجام گرفتن کاری را به طور جزم و با تأکید بفهمانند، از کلماتی مانند: «البته» و «حتماً» استفاده می‌کنند. در زبان عربی نیز یکی^۱ از راههای تحقق این مهم، استفاده از «نون تأکید» است. نون تأکید بر امر و مضارعی داخل می‌شود که یا با حرف «لا» منفی شده باشد و یا معنای «طلب^۲» داشته باشد؛ در نتیجه، بر فعل ماضی و نیز مضارعی که معنای طلب ندهد، داخل نمی‌شود.^۳

نون تأکید بر دو قسم است: **ثقیله** (نْ) و **خفیفه** (نَ) و تأکید در ثقیله بیشتر از خفیفه است. تغییرات لفظی فعل مؤکد- که خواهد آمد- بین نون ثقیله و خفیفه مشترک است، با این تفاوت که نون ثقیله به تمام صیغه‌ها ملحق می‌شود، ولی خفیفه در تننیه‌ها و جمع‌های مؤنث نمی‌آید. خود نون ثقیله در صیغه‌های تننیه و جمع‌های مؤنث **مکسور** و در سایر صیغه‌ها، **مفتوح** است.

۱. تأکید در زبان عربی، راه کارهای فراوانی دارد؛ مانند: **إِنَّ**، لام تأکید و... که در علم نحو و بلاغت بیان می‌شود.

۲. مانند: استفهام، امر، نهی، تمنی، عرض و ...

۳. **إِنَّ** نون التَّوَكُّيدِ لا تَلْحَقُ الماضی مطلقاً، و يجوز دخولها على الأمر بدون شرط، و تدخل على المضارع بشرط أن يَتَقَدَّمَ ما يَعْينُه للاستقبال. ر.ک: رشید الشرتونی، مبادئ العربية، ج ۴، ص ۸۹ (قسم الصرف).

تغییرات لفظی فعل مؤکد سالم^۱

۱. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴، ماقبل خود را مفتوح می‌کند. مانند:

يَضْرِبُ^۲ ← يَضْرِبِنَ، يَضْرِبِينَ

۲. در صیغه‌هایی که «نونِ عوضِ رفع» وجود دارد، این نون حذف شده و نون تأکید ملحق می‌شود. مانند:

يَضْرِبَانِ ← يَضْرِبَانًا، (خفیفه ندارد)

۳. در جمع‌های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب - اگر ماقبل ضمیر مفتوح نباشد -، ضمیر حذف می‌شود. مانند:

يَضْرِبُونَ ← يَضْرِبُونِ، يَضْرِبُونِ

تَضْرِبِينَ ← تَضْرِبِينَ، تَضْرِبِينَ

۴. در جمع‌های مؤنث بین نون جمع و نون تأکید، الفی فاصله می‌شود. مانند:

يَضْرِبْنَ ← يَضْرِبْنَانًا، (خفیفه ندارد)

نکته

گاهی نون تأکید خفیفه در کتابت به صورت تنوین الفی نوشته می‌شود. مانند:

﴿لَسْفَعًا^۳ بِالنَّاصِيَةِ^۴﴾^۵ (نَسْفَعُنَ مضارع مؤکد به نون خفیفه و صیغه ۱۴ است).

۱. فعل‌های «مثال» و «مهموز» و «مضاعف» نیز در این بحث حکم سالم را دارند. مانند:

يَمْدُ ← يَمْدُنَ، يَمْدِينَ

۲. ذکر مضارع ساده (غیر طلبی) در متن درس، به جهت سهولت در بیان صیغه‌ها است.

۳. سَفَعٌ يَسْفَعُ سَفَعًا: او را کتک و سیلی زد.

۴. سَفَعٌ بِنَاصِيَتِهِ: موهای پیشانی او را گرفت و کشید.

۵. علق: ۱۵.

صرف صیغه‌ها:

خفیفه	ثقیله	فعل
يُنْصِرُنْ	يُنْصِرَنَّ	يُنْصِرُ
-	يُنْصِرَانِ	يُنْصِرَانِ
يُنْصِرُونَ	يُنْصِرُونَ	يُنْصِرُونَ
تُنْصِرُنْ	تُنْصِرَنَّ	تُنْصِرُ
-	تُنْصِرَانِ	تُنْصِرَانِ
-	يُنْصِرْنَ	يُنْصِرْنَ
تُنْصِرُونَ	تُنْصِرُونَ	تُنْصِرُونَ
-	تُنْصِرَانِ	تُنْصِرَانِ
تُنْصِرُونَ	تُنْصِرُونَ	تُنْصِرُونَ
-	تُنْصِرَانِ	تُنْصِرَانِ
-	تُنْصِرْنَ	تُنْصِرْنَ
أُنْصِرُنْ	أُنْصِرَنَّ	أُنْصِرُ
نُنْصِرُنْ	نُنْصِرَنَّ	نُنْصِرُ

تغییرات لفظی فعل مؤکد معتل (اجوف، ناقص)

۱. نون تأکید در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴، ماقبل خود را مفتوح می‌کند و اگر ماقبل آن الف مقلوب باشد، به یاء برمی‌گردد مانند:

يَدْعُو ← يَدْعُوْنَ، يَدْعُوْنِ

يَزِمِي ← يَزِمِيْنَ، يَزِمِيْنِ

يَخْشِي ← يَخْشِيْنَ، يَخْشِيْنِ

نکته

به خاطر مفتوح شدن ماقبل نون تأکید، عین الفعل اجوف و لام الفعل ناقص که از صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر حذف شده بود، هنگام تأکید بر می‌گردد.

لا يَقُولُ ← لا يَقُولْنَ، لا يَقُولُنِ

لا يَزِمُ ← لا يَزِمِيْنَ، لا يَزِمِيْنِ

قُلْ ← قُولْنَ، قُولُنِ

۲. در جمع‌های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب اگر ماقبل ضمیر مفتوح باشد، ضمیر حذف نشده و به حرکت مناسب خود متحرک می‌شوند یعنی واو مضموم و یاء مکسور می‌گردد.^۱ مانند:

يَخْشَوْنَ ← يَخْشَوْنَ، يَخْشَوْنِ

تَخْشِيْنَ ← تَخْشِيْنَ، تَخْشِيْنِ

۱. ان كان المضارع معتلاً بالألف و أريد اسناده لواء الجماعة عند التوكيد يقال بغير التغيير «أَتَرْضَوْنَ؟» فتحذف نون الرفع لتولى الأمثال الممنوع (حين تكون الأحرف الثلاثة المماثلة المتوالية زوائد) فيصير الكلام تَرْضَوْنَ فيلتقي ساكنان، واو الجماعة و النون الأولى من النون المشددة و لايمكن الاستغناء عن احدهما فتتحرك واو الجماعة بحركة تناسبها و هي الضمه و يصير الكلام تَرْضَوْنَ.

ر.ک: عباس حسن، النحو الوافي، ج ۴، ص ۱۸۳ و ص ۱۷۸ پاورقی ۳.

صرف صیغه‌ها:

صرف یرمی با نون ثقیله:

یَرْمِیَنَّ یَرْمِیَانَّ یَرْمُونَ
تَرْمِیَنَّ تَرْمِیَانَّ تَرْمُونَ
تَرْمِیَنَّ تَرْمِیَانَّ تَرْمُونَ
أَرْمِیَنَّ تَرْمِیَنَّ

با نون خفیفه:

یَرْمِیَنَّ - یَرْمُونَ
تَرْمِیَنَّ - تَرْمُونَ
تَرْمِیَنَّ - تَرْمُونَ
تَرْمِیَنَّ - تَرْمُونَ
أَرْمِیَنَّ

صرف یدعُو با نون ثقیله:

یَدْعُونَ یَدْعَوَانَّ یَدْعُنَّ
تَدْعُونَ تَدْعَوَانَّ تَدْعُنَّ
أَدْعُونَ نَدْعُونَ

با نون خفیفه:

یَدْعُونَ یَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
۱ ۳ ۴ ۷ ۹ ۱۰ ۱۳ ۱۴

صرف یخشی با نون ثقیله:

یَخْشِیَنَّ یَخْشِیَانَّ یَخْشُونَ
تَخْشِیَنَّ تَخْشِیَانَّ تَخْشُونَ
أَخْشِیَنَّ نَخْشِیَنَّ

۱۷۸ علم صرف

با نون خفیفه:

يُحْسِنُ يَحْسُونُ تَحْسِنُ تَحْسُونَ أَحْسِنُ أَحْسِنُ نَحْسِنُ
۱ ۳ ۴ ۷ ۹ ۱۰ ۱۳ ۱۴

هم‌اندیشی

۱. چرا بر فعل ماضی، نون تاکید ملحق نمی‌شود؟
۲. چرا در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ امر مضاعف موکد به نون تاکید فقط یک وجه، جایز است؟

حوزه‌های علمی

پرسش و تمرین

۱. فرق‌های نون ثقیله و خفیفه را بیان کنید.
۲. امر حاضر «قام، هدی، سر» را با نون تاکید ثقیله و خفیفه صرف و وزن آن‌ها را بنویسید.
۳. فعل‌های موکّد را در جملات شریفه ذیل مشخص کرده، صیغه، وزن و حالت قبل تاکید آن‌ها را بنویسید.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا﴾^۱
﴿إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٍ﴾^۲
الامام علی^{علیه السلام}: «لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ»^۳

۴. جدول زیر را کامل کنید.

﴿لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۴

﴿لَا تَصْحَبَنَّ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ﴾^۵

﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾^۶

۱. آل عمران: ۱۶۹.

۲. اسراء: ۲۳.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۱.

۴. تکاثر: ۸.

۵. صَحِبٌ يَصْحَبُ صُحْبَةً وَ صَحَابَةٌ: با او دوستی و معاشرت و رفاقت کرد.

۶. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۰۰.

۷. بَلَا يَبْلُو بُلُوًّا وَ بَلَاءُ الرَّجُلِ: آن مرد را آزمود، امتحانش کرد.

۸. آل عمران: ۱۸۶.

۱۸۰ کلمه علم صرف

﴿وَلْيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ﴾ ۲۰

صیغه			
	يَكُونَنَّ		۱
			۲
			۳
			۴
		تَصْجِبَنَّ	۵
			۶
			۷
			۸
	تُسَلِّوْنَ	تُسَلَّلَنَّ	۹
			۱۰
			۱۱
			۱۲
			۱۳
			۱۴
۹	۱	۱۲	۵
۱۰	۳	۷	۶
			ترجمه
			وزن

۱. كَانَ يَكُونُ كَوْنًا وَ كَيَانًا الشَّيْءُ: آن چیز به وجود آمد، رخ داد.

۲. یوسف: ۳۲.

۵. بر فعل‌های زیر مطابق جدول، حرف «لَنْ»، «لَمْ» و «نون تأکید ثقیله» داخل کنید.

فعل	لَنْ	لَمْ	نْ
يَهْدُونَ			
يُهْدُونَ			

۶. فعل‌های زیر را با «نون تأکید ثقیله و خفیفه» بیاورید.

فعل	نْ	نْ
فِ		
إِيتِ		
بِعِ		
أَفْرَزْنَ		
يُؤْتَى		
يَلْوَى		
يَلِي		

فعل صحیح وسالم

اَمر موکّد	مضارع موکّد	اَمر	مضارع		ماضی		۱	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يُفْتَحُ		يُفْتَحُ	يُفْتَحُ	فُتِحَ	فَتِحَ	هو	غائب مذکر
	يُفْتَحَانِ		يُفْتَحَانِ	يُفْتَحَانِ	فُتِحَا	فَتِحَا	هما	
	يُفْتَحُونَ		يُفْتَحُونَ	يُفْتَحُونَ	فُتِحُوا	فَتِحُوا	هم	
	تُفْتَحُ		تُفْتَحُ	تُفْتَحُ	فُتِحَتْ	فَتِحَتْ	هي	غائب مؤنث
	تُفْتَحَانِ		تُفْتَحَانِ	تُفْتَحَانِ	فُتِحَتَا	فَتِحَتَا	هما	
	يُفْتَحَنَّ		يُفْتَحَنَّ	يُفْتَحَنَّ	فُتِحْنَ	فَتِحْنَ	هنّ	
	اِفْتَحْ	اِفْتَحْ	اِفْتَحْ	اِفْتَحْ	فُتِحْتَ	فَتِحْتَ	أنت	مخاطب مذکر
	اِفْتَحَانِ	اِفْتَحَا	اِفْتَحَانِ	اِفْتَحَانِ	فُتِحْتُمَا	فَتِحْتُمَا	أنتما	
	اِفْتَحُوا	اِفْتَحُوا	اِفْتَحُوا	اِفْتَحُوا	فُتِحْتُمْ	فَتِحْتُمْ	أنتم	
	اِفْتَحِي	اِفْتَحِي	اِفْتَحِي	اِفْتَحِي	فُتِحْتِ	فَتِحْتِ	أنتِ	مخاطب مؤنث
	اِفْتَحَانِ	اِفْتَحَا	اِفْتَحَانِ	اِفْتَحَانِ	فُتِحْتُمَا	فَتِحْتُمَا	أنتما	
	اِفْتَحَنَّ	اِفْتَحَنَّ	اِفْتَحَنَّ	اِفْتَحَنَّ	فُتِحْنِ	فَتِحْنِ	أننّ	
	اِفْتَحْ		اِفْتَحْ	اِفْتَحْ	فُتِحْتُ	فَتِحْتُ	أنا	متکلم
	نُفْتَحْ		نُفْتَحْ	نُفْتَحْ	فُتِحْنَا	فَتِحْنَا	نحن	

مضاعف

مضارع موکد	مضارع موکد	أمر	مضارع		ماضی		۲	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يُرَدُّ		يُرَدُّ	يُرَدُّ	رُدَّ	رَدَّ	هو	غائب مذکر
	يُرَدَّانِ		يُرَدَّانِ	يُرَدَّانِ	رُدَّا	رَدَّا	هما	
	يُرَدُّونَ		يُرَدُّونَ	يُرَدُّونَ	رُدُّوا	رَدُّوا	هم	
	تُرَدُّ		تُرَدُّ	تُرَدُّ	رُدَّتْ	رَدَّتْ	هي	غائب مؤنث
	تُرَدَّانِ		تُرَدَّانِ	تُرَدَّانِ	رُدَّتَا	رَدَّتَا	هما	
	يُرَدُّنَّ		يُرَدُّنَّ	يُرَدُّنَّ	رُدِنَّ	رَدِنَّ	هنَّ	
	تُرَدُّنَّ	رُدَّ	تُرَدُّ	تُرَدُّ	رُدِدْتِ	رَدِدْتِ	أنتِ	مخاطب مذکر
	تُرَدَّانِ	رُدَّا	تُرَدَّانِ	تُرَدَّانِ	رُدِدْتُمَا	رَدِدْتُمَا	أنتما	
	تُرَدُّونَ	رُدُّوا	تُرَدُّونَ	تُرَدُّونَ	رُدِدْتُمْ	رَدِدْتُمْ	أنتم	
	تُرَدُّنَّ	رُدِّي	تُرَدَّبِينَ	تُرَدَّبِينَ	رُدِدْتِ	رَدِدْتِ	أنتِ	مخاطب مؤنث
	تُرَدَّانِ	رُدَّا	تُرَدَّانِ	تُرَدَّانِ	رُدِدْتُمَا	رَدِدْتُمَا	أنتما	
	تُرَدُّنَّ	أرُدِّنَّ	تُرَدُّنَّ	تُرَدُّنَّ	رُدِدْتُنَّ	رَدِدْتُنَّ	أننَّ	
	أُرَدُّ		أُرَدُّ	أُرَدُّ	رُدِدْتُ	رَدِدْتُ	أنا	متكلم
	نُرَدُّ		نُرَدُّ	نُرَدُّ	رُدِدْنَا	رَدِدْنَا	نحن	

مضاعف

أمر موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضی		ع	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَمَلُّنَّ		يُمَلُّ	يَمَلُّ	مَلُّ	مَلَّ	هو	غائب مذكر
	يَمَلَّانِ		يُمَلَّانِ	يَمَلَّانِ	مَلَّا	مَلَّا	هما	
	يَمَلُّونَ		يُمَلُّونَ	يَمَلُّونَ	مَلُّوا	مَلُّوا	هم	
	تَمَلُّنَّ		تُمَلُّ	تَمَلُّ	مَلَّتْ	مَلَّتْ	هي	غائب مؤنث
	تَمَلَّانِ		تُمَلَّانِ	تَمَلَّانِ	مَلَّتَا	مَلَّتَا	هما	
	يَمَلَّلْنَانِ		يُمَلَّلْنَانِ	يَمَلَّلْنَانِ	مَلَّلْنَ	مَلَّلْنَ	هنَّ	
	تَمَلَّنَّ	مَلَّ	تُمَلُّ	تَمَلُّ	مَلَّيْتُ	مَلَّيْتُ	أنت	مخاطب مذكر
	تَمَلَّانِ	مَلَّا	تُمَلَّانِ	تَمَلَّانِ	مَلَّيْتُمَا	مَلَّيْتُمَا	أنتما	
	تَمَلُّونَ	مَلُّوا	تُمَلُّونَ	تَمَلُّونَ	مَلَّيْتُمْ	مَلَّيْتُمْ	أنتم	
	تَمَلَّنَّ	مَلَّى	تُمَلِّينَ	تَمَلِّينَ	مَلَّيْتِ	مَلَّيْتِ	أنتِ	مخاطب مؤنث
	تَمَلَّانِ	مَلَّا	تُمَلَّانِ	تَمَلَّانِ	مَلَّيْتُمَا	مَلَّيْتُمَا	أنتما	
	تَمَلَّلْنَانِ	إِمْلَنَّ	تُمَلَّلْنَانِ	تَمَلَّلْنَانِ	مَلَّيْتُنَّ	مَلَّيْتُنَّ	أنتنَّ	
	أَمَلُّنَّ		أُمَلُّ	أَمَلُّ	مَلَّيْتُ	مَلَّيْتُ	أنا	متكلم
	نَمَلَّنَّ		نُمَلُّ	نَمَلُّ	مَلَّيْنَا	مَلَّيْنَا	نحن	

مهموز الفاء

أمر موثّد	مضارع موثّد	أمر	مضارع		ماضی		هـ	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَأْكُلَنَّ		يُؤْكَلُ	يَأْكُلُ	أَكَلَ	أَكَلْتُ	هو	غائب مذکر
	يَأْكُلَانَّ		يُؤْكَلَانِ	يَأْكُلَانِ	أَكَلَا	أَكَلْتُمَا	هما	
	يَأْكُلُونَ		يُؤْكَلُونَ	يَأْكُلُونَ	أَكَلُوا	أَكَلْتُمْ	هم	
	تَأْكُلَنَّ		تُؤْكَلُ	تَأْكُلُ	أَكَلْتِ	أَكَلْتِ	هي	غائب مويثّد
	تَأْكُلَانَّ		تُؤْكَلَانِ	تَأْكُلَانِ	أَكَلْتِمَا	أَكَلْتِمَا	هما	
	يَأْكُلْنَانَّ		يُؤْكَلْنَانِ	يَأْكُلْنَانِ	أَكَلْنِ	أَكَلْنِ	هنّ	
	تَأْكُلَنَّ	كُلْ	تُؤْكَلُ	تَأْكُلُ	أَكَلْتِ	أَكَلْتِ	أنتِ	مخاطب مذکر
	تَأْكُلَانَّ	كُلَا	تُؤْكَلَانِ	تَأْكُلَانِ	أَكَلْتُمَا	أَكَلْتُمَا	أنتما	
	تَأْكُلُونَ	كُلُوا	تُؤْكَلُونَ	تَأْكُلُونَ	أَكَلْتُمْ	أَكَلْتُمْ	أنتم	
	تَأْكُلَنَّ	كُلِي	تُؤْكَلِينَ	تَأْكُلِينَ	أَكَلْتِ	أَكَلْتِ	أنتِ	مخاطب مويثّد
	تَأْكُلَانَّ	كُلَا	تُؤْكَلَانِ	تَأْكُلَانِ	أَكَلْتُمَا	أَكَلْتُمَا	أنتما	
	تَأْكُلْنَانَّ	كُلْنِ	تُؤْكَلْنَانِ	تَأْكُلْنَانِ	أَكَلْتِنِ	أَكَلْتِنِ	أنتنّ	
	أَكُلَنَّ		أُؤْكَلُ	أَكُلُ	أَكَلْتُ	أَكَلْتُ	أنا	متكلم
	نَأْكُلَنَّ		نُؤْكَلُ	نَأْكُلُ	أَكَلْنَا	أَكَلْنَا	نحن	

مهموز العين

أمر موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضى		٦	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَسْأَلُ		يُسْأَلُ	يَسْأَلُ	سُئِلَ	سَأَلَ	هو	غائب مذكر
	يَسْأَلَانِ		يُسْأَلَانِ	يَسْأَلَانِ	سُئِلَا	سَأَلَا	هما	
	يَسْأَلُونَ		يُسْأَلُونَ	يَسْأَلُونَ	سُئِلُوا	سَأَلُوا	هم	
	تَسْأَلُ		تُسْأَلُ	تَسْأَلُ	سُئِلَتْ	سَأَلَتْ	هي	غائب مؤنث
	تَسْأَلَانِ		تُسْأَلَانِ	تَسْأَلَانِ	سُئِلْتَا	سَأَلْتَا	هما	
	تَسْأَلُونَ		تُسْأَلُونَ	تَسْأَلُونَ	سُئِلْنَ	سَأَلْنَ	هنَّ	
	إِسْأَلُ	إِسْأَلُ	تُسْأَلُ	نَسْأَلُ	سُئِلْتُ	سَأَلْتُ	أنت	مخاطب مذكر
	إِسْأَلَانِ	إِسْأَلَا	تُسْأَلَانِ	نَسْأَلَانِ	سُئِلْتُمَا	سَأَلْتُمَا	أنتما	
	إِسْأَلُونَ	إِسْأَلُوا	تُسْأَلُونَ	نَسْأَلُونَ	سُئِلْتُمْ	سَأَلْتُمْ	أنتم	
	إِسْأَلِي	إِسْأَلِي	تُسْأَلِينَ	نَسْأَلِينَ	سُئِلْتِ	سَأَلْتِ	أنت	مخاطب مؤنث
	إِسْأَلَانِ	إِسْأَلَا	تُسْأَلَانِ	نَسْأَلَانِ	سُئِلْتُمَا	سَأَلْتُمَا	أنتما	
	إِسْأَلَانِ	إِسْأَلَانِ	تُسْأَلَانِ	نَسْأَلَانِ	سُئِلْتُنَّ	سَأَلْتُنَّ	أنتنَّ	
	أَسْأَلُ		أُسْأَلُ	أَسْأَلُ	سُئِلْتُ	سَأَلْتُ	أنا	متكلم
	نَسْأَلُ		نُسْأَلُ	نَسْأَلُ	سُئِلْنَا	سَأَلْنَا	نحن	

مثال واوی

أمر موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضی		٧	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَرْتَنُّ		يُورْتَنُّ	يَرْتَنُّ	وَرْتَنُّ	وَرْتَنُّ	هو	غائب مذكر
	يَرْتَانِ		يُورْتَانِ	يَرْتَانِ	وَرْتَانِ	وَرْتَانِ	هما	
	يَرْتُونَ		يُورْتُونَ	يَرْتُونَ	وَرْتُونَ	وَرْتُونَ	هم	
	تَرْتَنُّ		تُورْتَنُّ	تَرْتَنُّ	وَرْتَنُّ	وَرْتَنُّ	هي	غائب مؤنث
	تَرْتَانِ		تُورْتَانِ	تَرْتَانِ	وَرْتَانِ	وَرْتَانِ	هما	
	يَرْتَنَانِ		يُورْتَنَانِ	يَرْتَنَانِ	وَرْتَنَانِ	وَرْتَنَانِ	هنَّ	
	رَتْنُ	رَتْنُ	تُورْتَنُّ	تَرْتَنُّ	وَرْتَنُّ	وَرْتَنُّ	أنت	مخاطب مذكر
	رَتَانِ	رَتَانِ	تُورْتَانِ	تَرْتَانِ	وَرْتَانِ	وَرْتَانِ	أنتما	
	رَتُونَ	رَتُونَ	تُورْتُونَ	تَرْتُونَ	وَرْتُونَ	وَرْتُونَ	أنتم	
	رَتْنِي	رَتْنِي	تُورْتِنِي	تَرْتِنِي	وَرْتِنِي	وَرْتِنِي	أنت	مخاطب مؤنث
	رَتَانِي	رَتَانِي	تُورْتَانِي	تَرْتَانِي	وَرْتَانِي	وَرْتَانِي	أنتما	
	رَتْنَانِي	رَتْنَانِي	تُورْتِنَانِي	تَرْتِنَانِي	وَرْتِنَانِي	وَرْتِنَانِي	أنتنَّ	
	أَرْتَنُّ		أُورْتَنُّ	أَرْتَنُّ	وَرْتَنُّ	وَرْتَنُّ	أنا	متكلم
	نَرْتَنُّ		نُورْتَنُّ	نَرْتَنُّ	وَرْتَنَانِ	وَرْتَنَانِ	نحن	

مثال

أمر موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضى		٨	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يُوجَعَنَّ		يُوجَعُ	يُوجَعُ	وُجِعَ	وُجِعَ	هو	غائب مذكر
	يُوجَعَانَّ		يُوجَعَانِ	يُوجَعَانِ	وُجِعَا	وُجِعَا	هما	
	يُوجَعُونَ		يُوجَعُونَ	يُوجَعُونَ	وُجِعُوا	وُجِعُوا	هم	
	تُوجَعَنَّ		تُوجَعُ	تُوجَعُ	وُجِعْتُ	وُجِعْتُ	هي	غائب مؤنث
	تُوجَعَانَّ		تُوجَعَانِ	تُوجَعَانِ	وُجِعْتَا	وُجِعْتَا	هما	
	يُوجَعَنَّانَّ		يُوجَعَنَّ	يُوجَعَنَّ	وُجِعْنِ	وُجِعْنِ	هنَّ	
	ايَجَعَنَّ	ايَجَعُ	تُوجَعُ	تُوجَعُ	وُجِعْتُ	وُجِعْتُ	أنت	مخاطب مذكر
	ايَجَعَانَّ	ايَجَعَا	تُوجَعَانِ	تُوجَعَانِ	وُجِعْتُمَا	وُجِعْتُمَا	أنتما	
	ايَجَعُونَ	ايَجَعُوا	تُوجَعُونَ	تُوجَعُونَ	وُجِعْتُمْ	وُجِعْتُمْ	أنتم	
	ايَجَعَنَّ	ايَجَعِي	تُوجَعِينَ	تُوجَعِينَ	وُجِعْتِ	وُجِعْتِ	أنت	مخاطب مؤنث
	ايَجَعَانَّ	ايَجَعَا	تُوجَعَانِ	تُوجَعَانِ	وُجِعْتُمَا	وُجِعْتُمَا	أنتما	
	ايَجَعَنَّانَّ	ايَجَعَنَّ	تُوجَعَنَّ	تُوجَعَنَّ	وُجِعْتُنِ	وُجِعْتُنِ	أنتنَّ	
	أُوجَعَنَّ		أُوجَعُ	أُوجَعُ	وُجِعْتُ	وُجِعْتُ	أنا	متكلم
	نُوجَعَنَّ		نُوجَعُ	نُوجَعُ	وُجِعْنَا	وُجِعْنَا	نحن	

اجوف

مضارع موکد	مضارع موکد	أمر	مضارع		ماضی		۹	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	بِیَعَنَّ		یُبَاعُ	یَبِیْعُ	بِیَعُ	بَاعَ	هو	غائب مذکر
	یَبِیْعَانَّ		یُبَاعَانِ	یَبِیْعَانِ	بِیَعَا	بَاعَا	هما	
	یَبِیْعُونَ		یُبَاعُونَ	یَبِیْعُونَ	بِیَعُوا	بَاعُوا	هم	
	تَبِیْعَنَّ		تُبَاعُ	تَبِیْعُ	تَبِیْعُ	تَبَاعَتْ	هی	غائب مؤنث
	تَبِیْعَانَّ		تُبَاعَانِ	تَبِیْعَانِ	تَبِیْعَتَا	تَبَاعَتَا	هما	
	تَبِیْعَانَّ		تُبَاعَانِ	تَبِیْعَانِ	تَبِیْعَتَا	تَبَاعَتَا	هن	
	یَبِیْعَنَّ	بِعُ	تُبَاعُ	تَبِیْعُ	بُیْعُ	بَاعَتْ	أنت	مخاطب مذکر
	تَبِیْعَانَّ	بِیَعَا	تُبَاعَانِ	تَبِیْعَانِ	بُیْعَتُمَا	بَاعَتُمَا	أنتما	
	یَبِیْعُونَ	بِیَعُوا	تُبَاعُونَ	تَبِیْعُونَ	بُیْعْتُمْ	بَاعْتُمْ	أنتم	
	تَبِیْعَنَّ	بِیَعِی	تُبَاعِیْنَ	تَبِیْعِیْنَ	بُیْعِی	بَاعِی	أنت	مخاطب مؤنث
	تَبِیْعَانَّ	بِیَعَا	تُبَاعَانِ	تَبِیْعَانِ	بُیْعَتُمَا	بَاعَتُمَا	أنتما	
	تَبِیْعَانَّ	بِیَعْنَ	تُبَاعِنِ	تَبِیْعِنِ	بُیْعَتُنَّ	بَاعَتُنَّ	أنتن	
	أَبِیْعَنَّ		أُبَاعُ	أَبِیْعُ	بُیْعُ	بَاعْتُ	أنا	متکلم
	نَبِیْعَنَّ		نُبَاعُ	نَبِیْعُ	بُیْعَانَا	بَاعْنَا	نحن	

۱. در حرکت فاء الفعل دو احتمال کسر و رفع به کار رفته شده است.

اجوف ۱۰

أمر موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضى		۱۰	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَلُومَنَّ		يَلَامُ	يَلُومُ	لِيمَ	لَامَ	هو	غائب مذكر
	يَلُومَانِ		يَلَامَانِ	يَلُومَانِ	لِيمَا	لَامَا	هما	
	يَلُومُونَ		يَلَامُونَ	يَلُومُونَ	لِيمُوا	لَامُوا	هم	
	تَلُومَنَّ		تَلَامُ	تَلُومُ	لِيَمْتُ	لَامْتُ	هي	غائب مؤنث
	تَلُومَانِ		تَلَامَانِ	تَلُومَانِ	لِيَمْتَا	لَامْتَا	هما	
	يَلْمُنَّ		يَلْمُنُ	يَلْمُنُ	لِمْنَ	لُمْنَ	هنَّ	
	تَلُومَنَّ	لُمُ	تَلَامُ	تَلُومُ	لِمْتَ	لُمْتَ	أنتَ	مخاطب مذكر
	تَلُومَانِ	لُومَا	تَلَامَانِ	تَلُومَانِ	لِمْتَمَا	لُمْتَمَا	أنتما	
	تَلُومُونَ	لُومُوا	تَلَامُونَ	تَلُومُونَ	لِمْتُمْ	لُمْتُمْ	أنتم	
	تَلُومَنَّ	لُومِي	تَلَامِينِ	تَلُومِينِ	لِمْتِ	لُمْتِ	أنتِ	مخاطب مؤنث
	تَلُومَانِ	لُومَا	تَلَامَانِ	تَلُومَانِ	لِمْتَمَا	لُمْتَمَا	أنتما	
	تَلْمُنَنَّ	لُمْنِ	تَلْمُنُ	تَلْمُنُ	لِمْتُنَّ	لُمْتُنَّ	أنتنَّ	
	الْوَمَنَّ		الْوَامُ	الْوُومُ	لِمْتُ	لُمْتُ	أنا	متكلم
	نَلُومَنَّ		نَلَامُ	نَلُومُ	لِمْنَا	لُمْنَا	نحن	

ناقص

مؤکد	مضارع	مؤکد	مضارع		ماضی		۱۱	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَدْعُونَ		يُدْعَى	يَدْعُو	دُعِيَ	دَعَا	هو	غائب مذکر
	يَدْعُوَانِ		يُدْعَيَانِ	يَدْعُوَانِ	دُعِيَا	دَعَوَا	هما	
	يَدْعُنَّ		يُدْعَوْنَ	يَدْعُونُ	دُعُوا	دَعَوْا	هم	
	تَدْعُونَ		تُدْعَى	تَدْعُو	دُعِيْتُ	دَعَيْتُ	هي	غائب مؤنث
	تَدْعُوَانِ		تُدْعَيَانِ	تَدْعُوَانِ	دُعِيْتَا	دَعَيْتَا	هما	
	يَدْعُونَا		يُدْعَيْنِ	يَدْعُونَ	دُعِينِ	دَعَوْنَا	هنَّ	
	أُدْعُونَ	أُدْعُ	تُدْعَى	تَدْعُو	دُعِيْتُ	دَعَوْتُ	أنت	مخاطب مذکر
	أُدْعُوَانِ	أُدْعُوا	تُدْعَيَانِ	تَدْعُوَانِ	دُعِيْتُمَا	دَعَوْتُمَا	أنتما	
	أُدْعُنَّ	أُدْعُوا	تُدْعَوْنَ	تَدْعُونُ	دُعِيْتُمْ	دَعَوْتُمْ	أنتم	
	أُدْعِينَ	أُدْعِي	تُدْعَيْنِ	تَدْعِينَ	دُعِيْتُ	دَعَوْتُ	أنت	مخاطب مؤنث
	أُدْعُوَانِ	أُدْعُوا	تُدْعَيَانِ	تَدْعُوَانِ	دُعِيْتُمَا	دَعَوْتُمَا	أنتما	
	أُدْعُونَا	أُدْعُونَ	تُدْعَيْنِ	تَدْعُونَ	دُعِيْتُنَّ	دَعَوْتُنَّ	أنتنَّ	
	أُدْعُونَ		أُدْعَى	أُدْعُو	دُعِيْتُ	دَعَوْتُ	أنا	متكلم
	نَدْعُونَ		نُدْعَى	نَدْعُو	دُعِينَا	دَعَوْنَا	نحن	

ناقص

مضارع موگد	مضارع موگد	أمر	مضارع		ماضی		۱۲
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	
	يَجْنِيَنَّ		يُجْنَى	يَجْنَى	جُنِيَ	جَنَى	هو
	يَجْنِيَانَّ		يُجْنَيَانِ	يَجْنَيَانِ	جُنِيَا	جَنِيَا	هما
	يَجْنُوَنَّ		يُجْنَوْنَ	يَجْنَوْنَ	جُنُوا	جَنُوا	هم
	تَجْنِيَنَّ		تُجْنَى	تَجْنَى	جُنِيْتُ	جَنْتُ	هي
	تَجْنِيَانَّ		تُجْنَيَانِ	تَجْنَيَانِ	جُنِيْتَا	جَنْتَا	هما
	يَجْنِيَانَّ		يُجْنَيَنَّ	يَجْنَيَنَّ	جُنِيَنَّ	جَنِيَنَّ	هنَّ
	تَجْنِيَنَّ	إِجْنِ	تُجْنَى	تَجْنَى	جُنِيْتُ	جَنِيْتُ	أنت
	تَجْنِيَانَّ	إِجْنِيَا	تُجْنَيَانِ	تَجْنَيَانِ	جُنِيْتَا	جَنِيْتَا	أنتما
	تَجْنُوَنَّ	إِجْنُوا	تُجْنَوْنَ	تَجْنَوْنَ	جُنِيْتُمْ	جَنِيْتُمْ	أنتم
	تَجْنِيَنَّ	إِجْنِي	تُجْنَيَنَّ	تَجْنَيَنَّ	جُنِيْتُ	جَنِيْتُ	أنت
	تَجْنِيَانَّ	إِجْنِيَا	تُجْنَيَانِ	تَجْنَيَانِ	جُنِيْتَا	جَنِيْتَا	أنتما
	تَجْنِيَانَّ	إِجْنِيَانَّ	تُجْنَيَنَّ	تَجْنَيَنَّ	جُنِيْتَنَّ	جَنِيْتَنَّ	أنتنَّ
	أَجْنِيَنَّ		أُجْنَى	أَجْنَى	جُنِيْتُ	جَنِيْتُ	أنا
	نَجْنِيَنَّ		نُجْنَى	نَجْنَى	جُنِيْنَا	جَنِيْنَا	نحن

ناقص

أمر موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضى		۱۳	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَرْضِيَنَّ		يَرْضَى	يَرْضَى	رَضِيَ	رَضِيَ	هو	غائب مذكر
	يَرْضَيَانَّ		يَرْضَيَانِ	يَرْضَيَانِ	رَضِيَا	رَضِيَا	هما	
	يَرْضَوْنَ		يَرْضَوْنَ	يَرْضَوْنَ	رَضُوا	رَضُوا	هم	
	تَرْضِيَنَّ		تَرْضَى	تَرْضَى	رَضَيْتَ	رَضَيْتَ	هي	غائب مؤنث
	تَرْضَيَانَّ		تَرْضَيَانِ	تَرْضَيَانِ	رَضَيْتَا	رَضَيْتَا	هما	
	يَرْضَيَانَّ		يَرْضَيْنِ	يَرْضَيْنِ	رَضِينَ	رَضِينَ	هنَّ	
	إَرْضِيَنَّ	إَرْضِ	تَرْضَى	تَرْضَى	رَضَيْتَ	رَضَيْتَ	أنتَ	مخاطب مذكر
	إَرْضَيَانَّ	إَرْضِيَا	تَرْضَيَانِ	تَرْضَيَانِ	رَضَيْتُمَا	رَضَيْتُمَا	أنتما	
	إَرْضَوْنَ	إَرْضُوا	تَرْضَوْنَ	تَرْضَوْنَ	رَضَيْتُمْ	رَضَيْتُمْ	أنتم	
	إَرْضِيَنَّ	إَرْضِيْهِ	تَرْضَيْنِ	تَرْضَيْنِ	رَضَيْتَ	رَضَيْتَ	أنتِ	مخاطب مؤنث
	إَرْضَيَانَّ	إَرْضِيَا	تَرْضَيَانِ	تَرْضَيَانِ	رَضَيْتُمَا	رَضَيْتُمَا	أنتما	
	إَرْضَيَانَّ	إَرْضَيْنِ	تَرْضَيْنِ	تَرْضَيْنِ	رَضَيْتُنَّ	رَضَيْتُنَّ	أنتنَّ	
	أَرْضِيَنَّ		أَرْضَى	أَرْضَى	رَضَيْتُ	رَضَيْتُ	أنا	متكلم
	تَرْضِيَنَّ		نَرْضَى	نَرْضَى	رَضِينَا	رَضِينَا	نحن	

لفيف مقرون

أمر موكّد	مضارع موكّد	أمر	مضارع		ماضى		١٤
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	
	يُعِينَنَّ		يُعِيَا	يُعِيَا	عُيِيَ	عُيِيَ	هو
	يُعِينَانِ		يُعِينَانِ	يُعِينَانِ	عُيِيَا	عُيِيَا	هما
	يُعِينُونَ		يُعِينُونَ	يُعِينُونَ	عُيِيُوا	عُيِيُوا	هم
	تُعِينَنَّ		تُعِيَا	تُعِيَا	عُيِيْتُ	عُيِيْتُ	هى
	تُعِينَانِ		تُعِينَانِ	تُعِينَانِ	عُيِيْتَا	عُيِيْتَا	هما
	يُعِينَنَّ		يُعِينَنَّ	يُعِينَنَّ	عُيِيَنَّ	عُيِيَنَّ	هنّ
	تُعِينَنَّ	إِعَى	تُعِيَا	تُعِيَا	عُيِيْتُ	عُيِيْتُ	أنت
	تُعِينَانِ	إِعِيَا	تُعِينَانِ	تُعِينَانِ	عُيِيْتَا	عُيِيْتَا	أنتما
	تُعِينُونَ	إِعِيُوا	تُعِينُونَ	تُعِينُونَ	عُيِيْتُمْ	عُيِيْتُمْ	أنتم
	تُعِينَنَّ	إِعِيَى	تُعِينَنَّ	تُعِينَنَّ	عُيِيْتُ	عُيِيْتُ	أنتِ
	تُعِينَانِ	إِعِيَا	تُعِينَانِ	تُعِينَانِ	عُيِيْتَا	عُيِيْتَا	أنتما
	تُعِينَنَّ	إِعِيَنَّ	تُعِينَنَّ	تُعِينَنَّ	عُيِيْنَنَّ	عُيِيْنَنَّ	أنتنّ
	أُعِينَنَّ		أُعِيَا	أُعِيَا	عُيِيْتُ	عُيِيْتُ	أنا
	نُعِينَنَّ		نُعِيَا	نُعِيَا	عُيِينَا	عُيِينَا	نحن

لفيف مفروق

أمر موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضى		١٥	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يُوطِيَنَّ		يُوطِي	يُوطِي	وُطِيَ	وُطِيَ	هو	غائب مذكر
	يُوطِيَانِ		يُوطِيَانِ	يُوطِيَانِ	وُطِيَا	وُطِيَا	هما	
	يُوطُونَ		يُوطُونَ	يُوطُونَ	وُطُوا	وُطُوا	هم	
	تُوطِيَنَّ		تُوطِي	تُوطِي	وُطِيتْ	وُطِيتْ	هي	غائب مؤنث
	تُوطِيَانِ		تُوطِيَانِ	تُوطِيَانِ	وُطِيتَا	وُطِيتَا	هما	
	يُوطِيَنَّانِ		يُوطِيَنَّ	يُوطِيَنَّ	وُطِيتَا	وُطِيتَا	هنَّ	
	اِيطِيَنَّ	اِيطِ	تُوطِي	تُوطِي	وُطِيتْ	وُطِيتْ	أنتِ	مخاطب مذكر
	اِيطِيَانِ	اِيطِيَا	تُوطِيَانِ	تُوطِيَانِ	وُطِيتُمَا	وُطِيتُمَا	أنتما	
	اِيطُونَ	اِيطُوا	تُوطُونَ	تُوطُونَ	وُطِيتُكُمْ	وُطِيتُكُمْ	أنتم	
	اِيطِيَنَّ	اِيطِيِي	تُوطِيَنَّ	تُوطِيَنَّ	وُطِيتِ	وُطِيتِ	أنتِ	مخاطب مؤنث
	اِيطِيَانِ	اِيطِيَا	تُوطِيَانِ	تُوطِيَانِ	وُطِيتُمَا	وُطِيتُمَا	أنتما	
	اِيطِيَنَّانِ	اِيطِيِيَنَّ	تُوطِيَنَّ	تُوطِيَنَّ	وُطِيتُكُنَّ	وُطِيتُكُنَّ	أنتنَّ	
	أُوطِيَنَّ		أُوطِي	أُوطِي	وُطِيتُ	وُطِيتُ	أنا	متكلم
	نُوطِيَنَّ		نُوطِي	نُوطِيَا	وُطِيتْنَا	وُطِيتْنَا	نحن	

لفيف مفروق

مضارع موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضى		١٦	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَلِيَنَّ		يُؤَلَى	يَلِي	وُلِيَ	وَلِيَ	هو	غائب مذكر
	يَلِيَانَّ		يُؤَلَيَانِ	يَلِيَانِ	وُلِيَا	وَلِيَا	هما	
	يَلِيُونَّ		يُؤَلَوْنَ	يَلَوْنَ	وُلُوا	وَلُوا	هم	
	تَلِيَنَّ		تُؤَلَى	تَلِي	وُلِيْتُ	وَلِيْتُ	هي	غائب مؤنث
	تَلِيَانَّ		تُؤَلَيَانِ	تَلِيَانِ	وُلِيْتَا	وَلِيْتَا	هما	
	تَلِيُونَّ		تُؤَلَوْنَ	تَلَوْنَ	وُلِيْتُمْ	وَلِيْتُمْ	هنَّ	
	تَلِيَنَّ	لِ	تُؤَلَى	تَلِي	وُلِيْتُ	وَلِيْتُ	أنتِ	مخاطب مذكر
	تَلِيَانَّ	لِيَا	تُؤَلَيَانِ	تَلِيَانِ	وُلِيْتُمَا	وَلِيْتُمَا	أنتما	
	تَلِيُونَّ	لُوا	تُؤَلَوْنَ	تَلَوْنَ	وُلِيْتُمْ	وَلِيْتُمْ	أنتم	
	تَلِيَنَّ	لِي	تُؤَلَى	تَلِي	وُلِيْتُ	وَلِيْتُ	أنتِ	مخاطب مؤنث
	تَلِيَانَّ	لِيَا	تُؤَلَيَانِ	تَلِيَانِ	وُلِيْتُمَا	وَلِيْتُمَا	أنتما	
	تَلِيُونَّ	لِيَا	تُؤَلَوْنَ	تَلَوْنَ	وُلِيْتُنَّ	وَلِيْتُنَّ	أنتنَّ	
	أَلِيَنَّ		أُؤَلَى	أَلِي	وُلِيْتُ	وَلِيْتُ	أنا	متكلم
	نَلِيَنَّ		نُؤَلَى	نَلِي	وُلِينَا	وَلِينَا	نحن	

مهموز الفاء و ناقص

مؤد امر	مضارع مؤد	امر	مضارع		ماضی		۱۷
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	
	يَأْبِيَنَّ		يُؤْبِي	يَأْبِي	أَبِي	أَبِي	هو
	يَأْبِيَانَّ		يُؤْبِيَانِ	يَأْبِيَانِ	أَبِيَا	أَبِيَا	هما
	يَأْبُونَنَّ		يُؤْبُونُونَ	يَأْبُونُونَ	أَبُوَا	أَبُوَا	هم
	تَأْبِيَنَّ		تُؤْبِي	تَأْبِي	أَبَيْتُ	أَبْتُ	هي
	تَأْبِيَانَّ		تُؤْبِيَانِ	تَأْبِيَانِ	أَبَيْتَا	أَبْتَا	هما
	يَأْبِيَنَانَّ		يُؤْبِيَنَانِ	يَأْبِيَنَانِ	أَبِيْنَانِ	أَبِيْنَانِ	هنَّ
	تَأْبِيَنَّ	أَبِي	تُؤْبِي	تَأْبِي	أَبَيْتُ	أَبْتُ	أنت
	تَأْبِيَانَّ	أَبِيَا	تُؤْبِيَانِ	تَأْبِيَانِ	أَبَيْتُمَا	أَبْتُمَا	أنتما
	تَأْبُونَنَّ	أَبُوَا	تُؤْبُونُونَ	تَأْبُونُونَ	أَبَيْتُمْ	أَبْتُمْ	أنتم
	تَأْبِيَنَّ	أَبِي	تُؤْبِيَنَّ	تَأْبِيَنَّ	أَبَيْتِ	أَبْتِ	أنتِ
	تَأْبِيَانَّ	أَبِيَا	تُؤْبِيَانِ	تَأْبِيَانِ	أَبَيْتُمَا	أَبْتُمَا	أنتما
	تَأْبِيَنَانَّ	أَبِيْنَانِ	تُؤْبِيَنَانِ	تَأْبِيَنَانِ	أَبَيْتُنَّ	أَبْتُنَّ	أنتنَّ
	أَبِيَنَّ		أَبِيْ / أَوْبِي	أَبِيْ / أَبِي	أَبَيْتُ	أَبْتُ	أنا
	نَأْبِيَنَّ		نُؤْبِيْ / نَوْبِي	نَأْبِي	أَبَيْتْنَا	أَبْتْنَا	نحن



مهموز العين و ناقص

أمر موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضى		١٨	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَرِيئُ		يُرى	يَرى	رُئِيَ	رَأَى	هو	غائب مذكر
	يَرِيَانُ		يُرِيَانِ	يَرِيَانِ	رُئِيَا	رَأَيَا	هما	
	يَرُوؤُ		يُرُوؤُ	يَرُوؤُ	رُئُوا	رَأَوْا	هم	
	تَرِيئُ		تُرى	تَرى	رُئِيَتْ	رَأَتْ	هي	غائب مؤنث
	تَرِيَانُ		تُرِيَانِ	تَرِيَانِ	رُئِيَتْ	رَأَتَا	هما	
	يَرِيِنَانُ		تُرى	يَرِيِنِ	رُئِيَتْ	رَأَيْنَ	هنَّ	
	رِيئُ	رَ	تُرِيَانِ	تَرى	رُئِيْتَمَا	رَأَيْتَ	أنتَ	مخاطب مذكر
	رِيَانُ	رِيَا	تُرُوؤُ	تَرِيَانِ	رُئِيْتُمْ	رَأَيْتُمَا	أنتما	
	رُوؤُ	رُوَا	تُرِيَانِ	تَرُوؤُ	رُئِيْتَا	رَأَيْتُمْ	أنتم	
	رِيئُ	رِيِي	تُرِيِنِ	تَرِيِنِ	رُئِيْتِ	رَأَيْتِ	أنتِ	مخاطب مؤنث
	رِيَانُ	رِيَا	تُرِيَانِ	تَرِيَانِ	رُئِيْتَمَا	رَأَيْتُمَا	أنتما	
	رِيِنَانُ	رِيِنِ	تُرِيِنِ	تَرِيِنِ	رُئِيْتُنَّ	رَأَيْتُنَّ	أنتنَّ	
	أَرِيئُ		أُرى	أَرى	رُئِيْتُ	رَأَيْتُ	أنا	متكلم
	نَرِيئُ		نُرى	نَرى	رُئِينَا	رَأَيْنَا	نحن	

مهموز الفاء و لفيق

أمر موكد	مضارع موكد	أمر	مضارع		ماضى		۱۹	
			مجهول	معلوم	مجهول	معلوم		
	يَأْوِيَنَّ		يُؤْوِي	يَأْوِي	أَوِي	أَوِي	هو	غائب مذكر
	يَأْوِيَانَّ		يُؤْوِيَانِ	يَأْوِيَانِ	أَوِيَا	أَوِيَا	هما	
	يَأْوِيُونَّ		يُؤْوِيُون	يَأْوِيُون	أَوُوا	أَوُوا	هم	
	تَأْوِيَنَّ		تُؤْوِي	تَأْوِي	أَوِيَتْ	أَوَتْ	هي	غائب مؤنث
	تَأْوِيَانَّ		تُؤْوِيَانِ	تَأْوِيَانِ	أَوِيَتَا	أَوْتَا	هما	
	يَأْوِيَنَّنَّ		يُؤْوِيَنِن	يَأْوِيَنِن	أَوِيْنَ	أَوِيْنَ	هن	
	تَأْوِيَنَّ	إِيَوِي	تُؤْوِي	تَأْوِي	أَوِيَتْ	أَوِيَتْ	أنت	مخاطب مذكر
	تَأْوِيَانَّ	إِيَوِيَا	تُؤْوِيَانِ	تَأْوِيَانِ	أَوِيْتَمَا	أَوِيْتَمَا	أنتما	
	تَأْوِيُونَّ	إِيَوِيَا	تُؤْوِيُون	تَأْوِيُون	أَوِيْتُمْ	أَوِيْتُمْ	أنتم	
	تَأْوِيَنَّ	إِيَوِيِي	تُؤْوِيَنِن	تَأْوِيَنِن	أَوِيَتْ	أَوِيَتْ	أنت	مخاطب مؤنث
	تَأْوِيَانَّ	إِيَوِيَا	تُؤْوِيَانِ	تَأْوِيَانِ	أَوِيْتَمَا	أَوِيْتَمَا	أنتما	
	تَأْوِيَنَّنَّ	إِيَوِيَنِن	تُؤْوِيَنِن	تَأْوِيَنِن	أَوِيْتُنَّ	أَوِيْتُنَّ	أنتن	
	أَوِيَنَّ		أَوِي	أَوِي	أَوِيَتْ	أَوِيَتْ	أنا	متكلم
	نَأْوِيَنَّ		نُؤْوِي	نَأْوِي	أَوِينَا	أَوِينَا	نحن	

دانش صرف یکی از مهمترین شاخه‌های علوم ادبی است که در فهم قرآن و روایات تأثیر بسزایی دارد. کتاب «علم صرف» که توسط برخی از اساتید ممتاز و برجسته حوزه علمیه نگاشته شده است و در برگیرنده مباحث این علم به صورت کاربردی، با تطبیق بر آیات و روایات، بهره مند؛ از تراث و تکنولوژی آموزشی، متناسب با مرحله شناخت می باشد.



انجمن مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

۰۲۵ - ۳۷۷۴۸۳۸۳

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

۰۲۵ - ۳۷۸۳۴۰۴۴

WWW.TMD.IR